باسمه تعالی

شناسنامه کتب خطی (مجموعه) خریداری

~~اهدائی مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای مدظله العالی~~

بوعلی

۱. عنوان	شرح علاج الامراض یوسفی شرح رباعیات
مؤلف متن: یوسف بن محمد بن یوسف هروی یوسفی کحال (-۹۵۰ق)	شارح:
شارح: عبدالعلیم محمد نصرالله خان خویشگی خورجوی احمدی (-۱۲۹۹ق)	موضوع: طب.
تاریخ تألیف: ۱۲۸۲ق.	زبان: فارسی
تاریخ تحریر	۱۳۰۲ق	از برگ ۱ تا ۱۱۱ و ۱۱۴ تا ۱۳۸
خط / سطر	نستعلیق / ۱۵	شماره عمومی ۴۳۰۶۵

باسمه تعالی

شناسنامه کتب خطی (مجموعه) خریداری

~~اهدایی مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای مدظله العالی~~

۱. عنوان *	شرح علاج الامراض = شرح رباعیات یوسفی	
مؤلف متن	یوسف بن محمد بن یوسف هروی یوسفی (۹۵۰-ق)	شارح:
	عبدالعلیم محمد نصرالله خان خویشگی خورجوی احمدی (۱۲۹۹-ق)	موضوع: طب
تألیف:	۱۲۸۲ ق.	زبان: فارسی
تاریخ تحریر	قرن ۱۳ ق	از برگ ۱ تا ۱۱۱ و ۱۱۴ تا ۱۱۸
خط / سطر	نستعلیق / ۱۵	شماره عمومی ۴۳۰۶۵
۲. عنوان	قواعد استعمال مادالجبن	
مؤلف	عبدالعلیم محمد نصرالله خان احمدی خویشگی خورجوی	
محشی / مترجم		موضوع: طب
تاریخ تألیف	۱۲۷۴ ق. در خورجه	زبان: فارسی
تاریخ تحریر	قرن ۱۳ ق	از برگ ۱۱۱ تا ۱۱۴ ~~۱۱۸~~
خط / سطر	نستعلیق / ۱۵	شماره عمومی ۴۳۰۶۶
۳. عنوان		۱۱۰/۱
مؤلف		شارح:
محشی / مترجم		موضوع:
کاتب		زبان:
تاریخ تحریر		از برگ .... تا ....
خط / سطر		شماره عمومی
۴. عنوان		
مؤلف		شارح:
محشی / مترجم		موضوع:
کاتب		زبان:
تاریخ تحریر		از برگ .... تا ....
خط / سطر	/	شماره عمومی
کاغذ	———	طول / عرض: ۲۷ × ۲۰
جلد	خریداری آستان قدس رضوی (سلطانی)	تاریخ اهداء: شهریور ۱۳۸۹
ملاحظات	* جهت معرفی نسخه ر.ک. فهرستواره ۳۴۷۶/۵ و مشترک ۶۵۰/۱ * [illegible] شرح ~~[illegible]~~ علاج الامراض در برگ ۱۱۱ ناتمام و [illegible] ادامه آن (از رباعی ۲۸۲ تا ۲۸۹) در برگ ۱۱۴ تا ۱۱۸ آمده و اشتباهی در حدود ترتیب برگ‌ها است سریعی	

تنظیم کننده: نادر عالم زاده

بسم الله الرحمن الرحیم

یا علیم علمنی بعلمک لک الحمد والتحیات والصلوات علی نبیک افضل الرسل واکرم المخلوقات

بحث علاج امراض الراس رباعی ۱

ای دیده ز درد سر دریافت رنج و عنا ∴ ترک حرکت کن بطلب راحت را
خطمی و بنفشه و سبوس گندم ∴ مجموع بجوشان و در آن بشنه پا

نام مرض	تعریف	سبب اخلاط	علامت	علاج
صداع مطلق	دردی است در اعضاء سر	خلطی بود از یا جبری دگر از گرمی و سردی و خشکی و تری یا باد	از بشره و نبض و قاروره و ذوالقه و امور ما تقدم که گذشته آید و دیگر از آن باید دریافت شناخت ان شاء الله الحکیم	پاشویه کند صفت آن گل خطمی بنفشه سبوس گندم همه را در آب بجوشانند چون نیم شود پاشویه کند بعد از آن چادر روی برد و مریض کرده

پاشش در آن گذاشته بشوید نافع باد

رباعی دوم

ای درد سر تو گشته از خون پیدا ∴ گر بتوانی رگ سر از رو بگشا ∴
شربت ز گلاب و قند و آب لیمو ∴ ترتیب کن و کشک و عدس ساز غذا

صاف نموده نیم چمچه گلاب و یک چمچه آب لیمون اضافه کرده بیاشامد و ربا عی ۳

در درد سر تو بود و اگر از صفرا ست صندل بنگر با آب کشنیز طلا ست از اشربه طلب شراب نارنج و راغبه که لنگ چو دو مال کش و اگر

صداع صفراوی آید و سر که از صفرا باشد صفرا از روی تشنیم و تلخی دهان و صفره روی و دیدن و درد

بول و زبان علاج صندل سفید را در نیم پاو آب کشنیز سائیده در پارچه سوت ولایتی زمان زمان

آلوده طلا کرده باشند ترکیب شربت نارنج قند در آب جوشانند تا آنکه غلیظ شود پس یک ... از دیگدان

برآورده آب نارنج اضافه نماید و باز قوام کنند و هر صبح یک چمچه در هفت قاشق آب حل ...

رباعی

بیاشامند بیماری هر که شد ز صفرا پیدا باید که خورد ز بهر دفع صفرا

با حب بنفشه یا نقوع مسهل یا آب انار و شیر خشت را

صفت منضج صفرا بنفشه گل سرخ تخم کاسنی نیلوفر سپستان تمر هندی آلو بخارا

همه را در یک انار آب جوشانند چون بنصف رسد صاف کرده شربت نیلوفر شیرین کرده

نیم گرم بنوشند و غذای نخود پخته و مونگ مقشر با گوشت مرغ جوان یا گوشت گوسپند

شنحا به یا کشنیز یا اسفاناخ و قدری تمر هندی خورند و نان گندم با گوشت ... نور

حب بنفشه تربد رب السوس پوست هلیله زرد محمودی مشوی انیسون همه کوفته بیخته

با ... آرند

باب خمیر کنند و حبوب بسازند با شربت بنفشه نقوع مسهل سنا مکی پوست هلیله زرد تخم کاسنی نیم کوفته

بنفشه گل نیلوفر تمر هندی آلو بخارا سپستان همه را یک شبانه روز در نیم آثار آب

تر داشته صباح صاف کنند و به نسبت مثقال شیر خشت شیرین کرده نیم گرم بنوشند نافع باشد

صفت شربت بنفشه شربت بنفشه در سه پاو آب بجوشانند چون نیمه آید مالیده صاف نموده

در قند قوام نماید و نگاه دارند وقت حاجت باستعمال آرند صفت ترکیب آب انار

شیر خشت در گلاب حل کرده و صاف نموده در آب انار میخوش که با شحم فشرده باشند اضافه نماید

و سحر نیم گرم بیاشامند و سیدی استادی مولوی منصور علی صاحب مرحوم طبیب نجیب آبادی

برای صفرا همچنین منضج تجویز میفرمودند صفت منضج صفرا بنفشه گاوزبان عناب

سپستان تخم خطمی بادیان گلقند و هشت روز خواه ده روز میداده پس روز مسهل

سنا گل سرخ در آب سائیده صاف کرده از شربت بنفشه همراه صفوف

تخم شاهتره ... میداده و فردای روز مسهل بجای شربت تخم ریحان با لعاب خطمی

و نبات میخورانیدند رباعی از آنکه صداع بلغمی شد پیدا گورونی قرط و فرفیون ساز طلا

شربت ز طبیخ بادیان ساز و شهد طیار کند کبوتر از بهر غذا

نام مرض صداع بلغمی تعریف درد سر که از بلغم باشد سبب بلغم علامت گرانی سر

و بسیاری خواب و سستی اعضا و لین نبض و تفسره و زبان سفید و غیره علاج روغنهای مذکور

طلا کنند و جوشانده که بیان کرده میشود بنوشند و غذا از گوشت کبوتر بچه مناسب باشد

مرهم قسط روغن قسط سلیخه فلفل عاقرقرحا فرفیون جندبیدستر همه را کوفته در آب بجوشانند تا به پنج سیر یعنی به ربع رسد صاف کنند و ده سیر روغن کنجد

بجوشانند تا روغن بماند **صفت** روغن فرفیون قسط جندبیدستر بوزیدان کوهی عاقرقرحا

کندس موبزج همه را کوفته در شش سیر آب یا شراب بجوشانند تا بربع رسد

پس صاف کرده بر روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند هنگام ضرورت بمالند

طبیخ بادیان که بادیان در آن جوشانده باشند **رباب** اصطمخیقون

از بلغم اگر تر امرض شده پیدا شود از آن بیشتر که افکندنت را از بالا اخراج کنند حب

یا حب ایارج یا حب قوقایا **سترم** مضج بلغم بادیان بادرنجبویه پرسیاوشان افتیمون

اصل السوس مقشر مکوفته انجیر در آب جوشانند چون به نیمه آید صاف کرده گلقند

غذا نخود آب کنند یا غذای مناسب **صفت** گلقند برگ گل سرخ تازه کوفته با قند

در عسل آمیزند و در آفتاب تا چهل روز گذارند یا برگ گل خشک را بکوبند با بدست بمالند

و گلاب تر کرده تا دو ساعت بمانند و در یک پیاله عسل آمیخته دو جوش دهند نگاه دارند

صفت حب اصطمخیقون تربد صبر سقوطری حب النیل بسفایج پوست هلیله زرد

شحم حنظل محموده همه را بکوبند و بیزند غاریقون بموییه گذرانده اضافه نمایند

دیابزانی

وجه کرفس خمیره کرده حبها سازند و بعضی و بالجمله آن مخلوط انند و معنی اصطمخیقون منقی اخلاط و ده است

صفت حب ایارج تربد حب النیل افتیمون شحم حنظل نمک هندی همه را بکوبند و بیزند

و غاریقون بموییه بیخته و ایارج فیقرا را اضافه نموده با آب بادیان خمیر کنند و بطریق حب

بالا فرو برند **معنی** ایارج دواء الهی و فیقرا **معنی** مرو تلخ است **صفت** ایارج فیقرا مصطکی زعفران

بالنجر سنبل الطیب عود بلسان اسارون سلیخه دارچینی صبر سقوطری همه را کوفته بیخته

در شیشه کنند و نگاه دارند **صفت** حب قوقایا صبر سقوطری عصاره افسنتین بارزد مصطکی

شحم حنظل محموده همه را کوفته بیخته با آب کرفس یا با آب بادیان خمیر کرده حبوب بقدر نخود سازند

رباعی قوقایا حافظ دو سطر و شربت **رباعی** کرد و دستور اسباب شد سوداء

از دست مده شربت افتیمون را زاغذیه اگر ای نخود ساز غذا ور روغن بابونه و بادام

شرح و تحقیق

نام مرض	نوع تعریف	سبب	علامت	علاج
صداع سوداوی	دردی که از سودا باشد	سوداء	تیرگی رنگ و تشنگی و زبان و خارش و فکر فاسد و خوف	شربت افتیمون باید داد و روغن بابونه و بادام بر سر باید مالید و نخود

صفت شربت افتیمون افتیمون را در خریطه کرده در یک پیاله آب جوشانند

تا به نصف آید پس آن را برآرند و بمالند و به صاف و سه مثقال قند سفید صاف آمیخته بقوام

آرند و هر صباح یک قاشق در هفت قاشق آب حل کرده بنوشند بیفزاید مرحوم سید

استاد مولای حکیم منصور کنبه ابادی که افتیمون را در خریطه کرده در شیر خوردن

افتیمون را دران تر کرده برآورده بنوشند نافع باد یا عرق شاهتره و دوق موزق بانسترت

اما شربت سوده بالای سفوف هلیله سیاه افتیمون مقشر بنوشند نافع باد یا عرق شاهتره بنوشند

صفت آن انشاء الله تعالی در بیان انگبین گفته آید صفت روغن بابونه گل بابونه را تازه

در شیشه کرده تا چهل روز بآفتاب نگاه دارند یا ششی گل خشک بابونه را در یک پیاله آب

جوشانند تا بنیمه رسد پس صاف کرده با نیم پیاله روغن کنجد جوشانند تا روغن بماند

صفت روغن مغز بادام مقشر با قند یا مصری و بقدر شش آن بکوبند و چند قطره آب گرم

بران پاشیده و در طبق مسی که آتش کم کرده باشند بمالند و بفشارند تا روغن ازان برآید

گویم که مغز بادام را با قشر کوبند و معمول سرکار حال الحمد مرحوم و مغفور فتح خان الحاج آن بوده

اما مغز بادام را بی قشر کرده با نبات در سنگ و روغن میگیرند و این عمل آسان است و روغن

خالص می برآید رباعی گر دو مرض تو چون ز سودا پیدا باشد که تنت پاک ز سودا

معجون نجاح با حب افتیمون با حب سطوخودوس با اول فنه با مسهل منضج سودا

اسطوخودوس بادرنجبویه گاوزبان بر سیاوشان بادیان اصل السوس

بشکوفته همه را در نیم آثار آب جوشانند چون به نیمه رسد صاف کرده بقند شیرین کرده

نیم گرم بنوشند غذا را آب نخود و نیم کوفته با گوشت ماکیان خوربه دوای حب زعفران

و استفراغ کنند صفت معجون نجاح معنی نجاح بضم نون خواه بفتح آن رستگاری یا حاجت

ابوالی

مسهل بلغم بکثرت و صفرا و سودا اتمم خارج میسازد و اگر غلبه خون و حرارت مزاج

دانند همراه تمر هندی و دیگر دوا مسهل سفوف آن دهند و الا با مطبوخ برگ سنا و گل سرخ

هلیله کابلی یا دیگر دوا مسهل و ادویه منضج دهند و در غلبه سودا سفوف شاهتره دهند یا لاجورد

و حجر ارمنی دهند یا دیگر ادویه آن عوض که در مسهل رعایت اخراج خلط غالب باید داد

مخصوص آن دهند و اخلاط ممتزج آید همراه یک خلط خلط دیگر بر می آید بقلت چنانچه

در فصد که استفراغ کلی است خون بکثرت و دیگر اخلاط بقلت خارج میشود مثلا ز نده مسهل

بلغم است یا بلغم و دیگر خلط بسبب امتزاج خارج میگردد و در گاه مسهل صفرا دهند و بلغم خروج گرفت

از صفرا باید شنید که خارج گشته و حال دیگر خلط است این در صورتی است که دوا

مسهل یک خلط باشد و اگر مسهل دو خلط باشد مانند سقمونیا که مسهل صفرا است و مسهل بلغم

بکیفیت است هر دو را خارج میکند باهم و یا مسهل اخلاط ثلثه است مثل سنا که هر سه را

خارج میکند اگر صاحب زحیر برای اخراج مواد دوا مسهل شاهد دهند یا ملین مثل و غیره

تراوه باشند بعد اسبغول و تخم ریحان دهند همراه لعاب ریشه خطمی و نبات تا سه روز

برای تقویه معده و اعضا رئیسه بنوشند اروی ساده یا لولوی بنهایت نافع است هر دو

در فرابادین جو بینند رباعی از گرمی آفتاب هر گه ترا برگشت مزاج و درد سر شد پدید

آب گل و خطمی و لعاب سپیوس آمیز بکن بگیر و مبادر و طلا شرح و تحقیق نام

نیز

نام مرض	تعریف	سبب	علامت	علاج
صداع حارّ ساده	درد سر گرم که از اسباب حارّه خارج نبود	حرارت خارجی	تقدم و تعارت آفتاب و گرمی حمام و ملمس و خشکی دهن و بینی و آواز گوش	لعاب گل خیرو و اسبغول ... بر سر طلا کنند

رباعی گردی تپش از حرارت سردی هوا : زان سان که از آن بشود صداعت پیدا : از مرزنگوش و عنبر و لادن مشک : در روغن زیت حل کن و بساز طلا : شرح و تحقیق

نام مرض	تعریف	سبب		علاج
صداع بارد ساده	درد سر که از سردی خارجی بود	سردی خارجی	ملاقات مردود و سردی هوا ...	ضماد ترتیب طلا مرزنگوش کوفته عنبر ...

نسخه

زردن گاو افضه مشک سوده در روغن زیت یا بنفشه آمیخته و صلایه کرده بمکرم زمان زمان طلا بر سر کنند رباعی هر کس که صداع رنج دارد او را : هر سر قطرات در و بارد او را : از بینی او چو ریم آید یا خون : البته صداع واگذارد او را : بیان و شرح از علامات ... صداع آمدن ریم یا خون است از بینی چه این دلالت بر نضج ماده میکند و فند قوت طبع بر دفع آن دال است گوییم برآمدن ریم یا خون علامت ... نمی باشد بلکه گاهی سبب برآمدن آن بودن کرم می باشد پس اگر مراجع حرکت آنها و تلف ... دماغ دریابد که ... برداشت ... سرگین تازه خرچند چند ... در

ادخن

... اسطوخودوس بلیله سیاه پوست بلیله کابلی پوست بلیله ابله اسطوخودوس افتیمون تربد بسفایج همه را کوبیده و بیخته و لاجورد شسته و غاریقون بمویز بیخته اضافه نمایند و بعد و بجای ... سرشته ... از سه مثقال تا پنج مثقال خورده باشند و ستیدی ... مسهل ... بهترین ضعف با شتمال می آورند ... سفید اسطوخودوس بسفایج افتیمون بلیله کابلی بلیله سیاه همه را کوفته بیخته در دو چند عسل مصفی معجون سازند و باطرق ... از دو مثقال تا سه مثقال خورده باشند و برای اسهال از پنج مثقال تا هفت مثقال بخورند تا قمع یابد صفت حب افتیمون افتیمون بسفایج خربق سیاه نمک هندی اسطوخودوس همه را بکوبند و بیزند ... غاریقون بیخته بمویز اضافه نموده با ... سرشته ... حب سازند و استعمال آرند صفت حب اسطوخودوس اسطوخودوس افتیمون بسفایج تربد پوست بلیله کابلی ... هلیله زرد ... همه را بکوبند و بیزند و در دو دانگ غاریقون بمویز ... باب خمیر کرده حبوب ... سازند و فرو برند و مویز منقی و ... اوستادی حکیم محب آبادی که منقیه تمام از استعمال مفرح اعظم برای تنقیه جمیع اخلاط خصوصاً خون و سودا اثر کامل و تقویه اکمل دارد صفت آن ... با درنجبویه گل گاوزبان تنبول بهمن سرخ بهمن سفید لاجورد مغسول طباشیر گل مختوم یا گل ... زعفران درونج زرنب کبابه زرنباد بلیله کابلی ...

ابریشم مقرض صندل سفید پوست بیرون پسته وازابریشم مرجان مروارید کهربا عود
ورق طلا ورق نقره یاقوت سرخ ادویه کوفتنی را کوفته بیخته شکر سفید با شربت
و شربت سیب و آب سیب شیرین گلاب آب انار میخوش آب لیمون آن آن ریزه بجوش
آورده بسرشتد قدر شربت از یک مثقال تا دو مثقال نافع باد **ضابطه مسهل اخلاط ثلثه**
بر طریقه سیدی و مولائی حکیم نجیب آبادی مرحوم واضح باد هرگاه غلبه صفرا بر مزاج می باشد منضج آن
در ایام قلیل مستعمل میگردد از هفته و نیلوفر و تخم کاسنی عناب و سپستان و آلو بخارا و گلقند
بعد استعمال نه یا شش در تمر هندی و ترنجبین و شیرخشت و خیار شنبر و پوست هلیله زرد و کاسنی
همراهی اسهال به برگ سنا اضافه سازند در مطبوخ با نقوع عناب و سپستان استعمال کنانند کمی بیشی
در ادویه حسب مزاج مریض و موافق سن و عادت و فصل و قناعت نمایند و اگر **غلبه بلغم باشد**
در منضج بادیان و اصل السوس و انجیر و مویز و گلقند و مسهل آن بعد گذشتن هشت روز با اضافه
ادویه سپستان و صعتر و گاوزبان و برگ سنا و گل سرخ و تربد مقشر مجوف بروغن چرب کرده
در مطبوخ تا زنجبیل اندازند یا [illegible] سرد ارو [illegible] خیار شنبر و اگر **غلبه سودا باشد**
منضج آن [illegible] گاوزبان و بادیان و عناب [illegible] و گل سرخ و
سپستان و مویز و [illegible] گلقند و بعد از افتیمون و حجر ارمنی و هلیله سیاه و [illegible]
مسهل دهند و اگر در مزاج **مزاج غلبه اخلاط باشد** دوای منضج و مسهل مرکب [illegible] سند

سهل بلغم

... بینی چند بار بچکانند [illegible] شفا خواهد شد یا چند قطرات
عرق صندل برگ کنید [illegible] در سوراخ بینی هر دو جانب چند قطره بچکانیدن باید
[illegible] در آب ساییده [illegible] گرم و دیگر [illegible] باید
از اینجا جدول ادویه می نویسم که نافع صداع حار و بارد باشند ترکیب استعمالش را معلوم خواهد
مرکب از قرابادین باید یافت

صداع حاره

لیمو	صندل سفید	کافور	مامیثا	تفاح	حی العالم	کاهو	ملوه	زیره چینا	بید ساده	شغنه	کاسنی	سرکه
کشنیز	بنفشه	اسپغول	جراده صح	کاکنج	خرفه	نفاح	دورو	نیلوفر				

صداع بارد

ورق یاسمین	مشک	نرگس	جند عتیق	قطران	زعفران	قنه	باسورا	مرزنجوش	ابریسا	جای	شیح
دارچینی	زرنباد	مزاج	مومیائی	کبابه	خیری	سداب	انیسون	خولنجان	اکلیل الملک	جامع	کهربا
زرنب	خردل	جاوشیر	شونیز	قر	تمام	بالنگو	سلیخه	فلفل	ورق انگور	عنبر	جند بیدستر
سعوطیا	قیصوم	برنجاسف	فراسیون	فسط	افستین	ررس	غالیه	زرنبرد	زیتون	سنبل	یاسمین
					رباعی ۱۲						

دردسر تحقیق آنکه با شی نگذرد ۞ یکدست از رنج علاج و تدبیر نقاب
با جمع مکوب زعفران و افیون ۞ وز بعد طلا خمیر سازش بگلاب

شقیقه آورد نیم سر آریاح غلیظه یا بخارات که از تمام بدن فرود عضو خاص منحدر شود
و بسر میرسد یا اخلاط است حار یا بارد که بعضی … قار و درد و حال مرا … باشد و یا وقت
در یک شق می باشد و بدوره می باشد حسب خلط و سبب باید که دار اگر بطرف … ضعف
طلا کنند بسیار نافع صمغ عربی زعفران افیون همه را کوفته بیخته بطلا بسازند
و بر کاغذ چسبانید بر شقیقه چسبانند و سیدی و مرشدی حضرت شاه … العلیم
لوهاروی رضی الله عنه مغز یک تخم کدو را سائیده قطره چند از آن در بینی
مخالف درد قبل از طلوع آفتاب می چکانید در سه روز مریض صحت می یافت
فقیر نیز چند بار آزموده ام و سیدی مولای حکیم نجیب آبادی مرحوم کافور را در
روغن گل سائیده قبل از طلوع آفتاب بجانب موافق در سوراخ بینی
مریض از آن چند قطره سه روز می رسانیدند که مریض صحت می یافت و هم استاد
فقیر حکیم نبی بخش صاحب سلمه الله تعالی کرت پوری را مجرب است
کرسنه را در آب سائیده چند قطره از آن قبل از طلوع آفتاب در سوراخ
مریض بجانب موافق رسانند که فایده می بخشد رباعی سرسام گرمی که شود از اخلاط
باشد ز خون بده شراب عناب ز ماء شعیر … و جلبه بساز
ز صندل و آب سیب گشنیز و گلاب نام مرض تعریف سبب
سرسام آماس یکی از دو پرده دماغ … ورم خونی
علامت

علامت درد سر قوی تب دائمی و دنبال چشم خندیده و سرخی چشم و زبان و امتلاء عروق
علاج فصد سر رو و … تحمل آرند صفت شربت عناب عناب ده نیم انار آب کدو …
چون به نیمه رسد در سه چهار تنگ قند بقوام آرد صفت طلا صندل سفید دو مثقال
آب سیب ده مثقال آب گشنیز تر پنج مثقال گلاب سی ده در شیشه نگاه دارند …
بدماغ سائیده و بر پا نیز مالند رباعی سرسام چو عارض شود از صفراست تا آنکه بدید گرداد
ز سوداست باید که کنند معالج اهل علاج در آب گل بنفشه دست و پا …
نام مرض سرسام تعریف شرح آن گذشت سبب ورم صفراوی علامت تب تیز
دائمی و سبکی سر و خشکی دهن و بیخوابی و بدخوئی و زردی چهره و چشم و زبان و تشنگی و خشکی بینی
و چشم و صلابت نبض و خشم علاج بنفشه را در آب جوشانیده در آب پای مریض بنهند که
گرم نباشد و … فواکه مثل آلو و عناب و آلو و سپستان تلیین نمایند و آب کدو و آب تربز
بسیار مفید نام مرض سرسام تعریف شرح آن مذکور شد سبب ورم سوداوی علامت
هذیان و … و گریستن و … بیهوشی و بسیار دم کردن … خناق گرفته و …
گشت و … علاج حبوب قی آور باید داد حقنه های مسهل … باید کرد
و … جوشانیده سوده و سکنجبین خورانید و سر را به تخم کدو و تخم تربز و نیلوفر و بنفشه
ضماد باید کرد و بر سر شیر دختر باید مالید و آب طبیخ بابونه و … اکلیل الملک …

وهرکه چیزی نطول باید کرد از بلغم اگر مرید شد سرسام گشت **رباعی ۱۵** از درد و غم تب لب آید حالت :
نه هر تب بلغمیت باید گرد : باشد که ز دفع آن برآید کاست : **نام مرض** سرسام کوتربن
بیان آن مکرر گفته شد سبب غلبه بلغم علامت تب نرم و آماس و گرانی خواب و فراموشی
و نسیان و سپیدی زبان و فاسونح علاج استفراغ بلغم بطبیخ بیخ بادیان و تخم کرفس
و انیسون و بیخ اذخر و اسطوخودوس و مویز منقی گلقند و سکنجبین عنصلی باید کرد و مرهم اول
دو دوم سر را بسرکه و گلاب و روغن گل و چند بید ستر نیمگرم بمالند و چند بید ستر و کندش را
در بینی اندازند همچو لشوق باید دانست که رنگ بول اگر مانند آب در علت سرسام شود علامت
بد باشد زیرا که این وقتی می باشد که طبیعت از تصرف عاجز شود و توجه تمام ماده بدماغ باشد
پس عجز طبیع و توجه ماده بدماغ و هلاکت مریض باید یافت چنانکه مصنف رحمة الله تعالی
میفرماید **رباعی ۱۶** هر کس که ز سرسام دلیل آید سست : برخیزد بجودی علیل آید ...
بولش چو بیابان شده است بصورت آب : برآمدن مرگ دلیل آمده است **شرح**
و اگر عروق مقعد را باد گیرد و آماس کند در سرسام علامت نیک باشد چنانکه می فرماید
مصنف رحمه الله تعالی **رباعی ۱۷** سرسام گشته چو رخت علت سوی ... در شرح ...
پریشان گوید : گر منتفخ آید عروق مقعد : بهبود ... زبان ... ید دست
شرح در سرسام رعاف نیز از علامات بهبود است که کار فصد میکند **رباعی ۱۸**
نسیان چو گرد

نسیان چو گرد شود منقص آفت ... : باشد همه وقت از آن پریشان حالت : بر او برای دفع آن ...
ز ماده هلیله و بکشته حالت **نام مرض** نسیان ... سبب ... علامت گرانی سر و رطوبت
... علاج ماده التجربات یعنی معجون فلاسفه باید خورانید
صفت آن بقول ... رحمه الله تعالی مغز ... مغز جوز هندی مویز منقی بکوبند
دو درجه ... عسل که زنجبیل حل کنند و فلفل دراز فلفل زنجبیل دارچینی خفته ...
پوست هلیله ... شیطرج زراوند مدحرج بیخ بابونه گل بابونه کوفته بیخته برآن
افزایند و حب ... بهم سرشند بر صاحب ... حرارت ده باشند ... یا قلیه خشک **می فرمود**
حضرت استاد ما مولانا احمد علی ... رضی الله عنه که هر که را نسیان عارض شود
بیار ... که ... باشد و فلفل سیاه سفوف مریح سیاه را در روغن گاو بریان
کنند اما تا سوختن ... چینی اندازند و بعد از ... بر آورده سفوف کنند پس
و آن انداخته نگاه دارند ... از آن خورده باشد بوسیم سرما که نفع عظیم بر دارد
صفت ... جالینوس ... بین
بالنگو ... دارچینی ... زنجبیل زعفران فلفل سفید دار فلفل
فسط ... حب الآس ...
کوفته بیخته قند برابر همه ادویه و عسل دو چند ادویه بقوام آرند ادویه مسحوقه ...

مصطکی دران آمیزند مصطکی را بعد همه ادویه آمیزند و بعد هفت روز از یک مثقال تا دو مثقال

قبل از طعام یا بعد آن و محتاج به پرهیز نیست و درین باب عرق نبگر و نیز مفید است این صفت

نبگره سنبل هندی بادیان اجواین جوزبوا هیل دارچینی زنجبیل ... در

آثار آب شب تر در شیشه صباح سه چند عرق کشند و نگاه دارند و پنج توله از ان خورده باشند

و درین مرض عرق پان هم از کار دارد و این صفت الانچی سفید ساذج هندی ...

ترنگ دارچینی گل سرخ عود قماری جوز جینی برگ پان همه را شب در آب

تر داشته صباح سه آثار عرق کشند و چار توله از ان نوشیده باشند نافع باد ... تنور ...

در کار تورین ماه ضیه صدگونه شکست ... هر روز زیره چون بلادر ذرقی منجو برای ...

بدین جوارش است نام ان مرض ... در صفت ... و ...

و نقصان فکر است سبب بلغم علامت گرانی سر و چشم و بسیاری خواب و فربهی ... از چیزهای

سرد خوردن و دوا یا غذا بارد بیشتر از طوق مرض علاج معجون بلادر باید خورد

بقول ابن رحمه الله تعالی ... دانه ... قسط ... دار فلفل ... برگ ... خبطیانه

زراوند ... حب النار جند بیدستر شیطرج خردل همه را کوفته و بیخته ...

گداخته ... روغن جوز و عسل بلادر سرشته نگاه دارند صباح یک درم از ان خورده باشند

... کباب خشک ... نان گندم خورده باشند صفت مغز جوز سه مثقال

قرنفل

قند سفید پنج مثقال کشمش با انداران بکوبند و قطره چند نمک آب گرم همان ...

بطریقه ... در شرح ... هفتم در کتب ... با دام گفته اند روغن کشند اما استعمال ...

نخوداری ... که و ... کار خال الحمد بمغفور ... که در صفت روغن با دام گفته ام

... گرفتن عسل بلادر طرف ... در آنکه از جانب ... دبیرند و باز ...

اگر ... شیء انکران باشد گرفته با آتش اندکی متصل کرده افشرند و به ... خواه

... بلادر را ... فشارند ... که داشته باشد بیرون آید ... مجبی ...

کردن ... معمول است که بلادر را در روغن ... بریان کنند ... بسوزد ...

از ان صاف ... در معجون اندازند و بعضی بلادر را در شیر پخته و از ان مسکه گرفته

آن را در معجون بلادر اندازند و ... مولانا حکیم ... مرحوم جوارش جاوید ... اوراض

بلغمی ... جوزبوا بسباسه قرنفل دارچینی بالچهر ... سعد

... دانه الانچی سفید ... اجزا ... کوفته بیخته ... نبات ... چند ...

هر روز ... خورده باشند نافع باد چون ... چون بحرارت ... گرد ... و حادث

... کرد ... صحت دائم ... کرداد

... بطل شدن حس و حرکت بیمار ... باقی ... ارسو دارست

در بول و دماغ یکبارگی علامت از بول باید بیت باقی بی شوری العرض از غلبه سودا علاج
شیاف گرم بکار باید برد از تخم خطمی و بوره ارمنی و جند بیدستر و زراوند هر یک مثقاله
افتیمون و قسط هر یک و فرفیون کرفس بجته و هر جزو گاو زبان شیاف باید ساخت
و باید سنا مکی بسفایج کوفته بیخته بادیان برسیاوشان بابونه ستای شونیز
سبستان همه را در یک کاسه آب جوشانیده چون به نیم آید صاف کرده ده مثقال
شکر سرخ و ده مثقال مغز فلوس در آن حل کرده صاف نموده روغن بادام و زرین
اضافه کرده به نوبت نیم گرم عمل نماید رباعی هر که به برد جوهر از جسم زوج
از روی شهوت متاع صحت تاراج آنها که مباشر علاج تو شده اند باید که کنند
خلط سودا اخراج شرح عمل عمل در بیهوشی است اما در شهوت ... شرح سودا
باید داد و آن را از مسهلات و منضجات سودا باید گرفت که در شرح رباعی هشتم
مذکور شد زیرا که شهوت سببش از روی صلاح باید که با تمام در شام صباح
از بوره و مقل شیاف سازی که بود او راز برای باب صحت مفتاح
نام مرض سبات تعریف خواب کردن و طول کشیدن که مریض بدشوار
بیدار شود سبب اگر بلغم باشد علامت آب دهان ... رطوبت بینی و
نرمی نبض و سفیدی بول علاج شیاف ساختن ... که مقل زرد بوره ارمنی
پالنگ

با کاف بکوبند و بپزند به آب بادیان سرشته شیاف سازند اصل در این مرض بعد دریافت
سبب ساذج بود باید تبدیل و تنقیه نماید حسبت اگر سبب بخاری معدی بود گشنیز خشک
کوفته بیخته خوردن بالای طعام و هم اطریفل کشنیزی خوردن اثر تمام دارد
از عارضه سبات گردی چو کرخ گردد به دو بدن فسرده بر صورت یخ ترتیب
عمل ... کنند باید زغم تو دوستان را آوخ گر کرخ تفتیحین بسخی گرفت
شرح ... و عمل تفتیحین سخی حقنه که اسم ایدیابند و آوخ با الف ممدوده و فتح واو و خاء
معجمه ... و مراد از ترتیب عمل این نسخه باشد سنا مکی قنطوریون
دقیق ... برسیاوشان بادیان شبت حلبه بابونه انجیر همه را در یک کاسه
آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کرده شکر سرخ بیفزایند مقل ازرق بوره ارمنی
با نمک شور بوران آب حل کرده صاف نموده زنجبیل کوفته بیخته مع ادویه
اضافه نماید و نیم گرم عمل آرند رباعی صفرا چو شود سبب ز گرمی باید گر میل شود مسهل
آنست شاید چون تنقیه کرده ز آب جسمانش ... در باب ... آید
نام مرض ... بی خوابی و بیداری از حد اعتدال در گذشته سبب صفرا اگر باشد
علامت خشکی چشم و بینی و زردی رنگ و زبان و خشم ... علاج اول تنقیه صفرا بمسهل
صفرا نمایند چنانکه در شرح رباعی چهارم گفته شد ... جوشانند ...

بعد بطلان گرمی بطول سر را طلی کنند روغن کدو و روغن کاهو و روغن خشخاش
بر سر مالیدن نیز نفع کامل دارد و دسته شکوفه زیر بالین نهاده باشند و لخلخه خواب
آور ببویند بیخوابی که از جهت کم خوردن شده از حد افیون که نبود رسیده قدری
در روغن بادام و بنفشه حل کن هر شب قدری بمالد از آن بر سر خود
ترکیب روغن بادام و بنفشه آن است که مغز بادام دو پاره کرده و بیخ گل بنفشه
تازه در خریطه کرده چهل روز نگاه دارند بعده از آن مغز بادام روغن بسته گرفته یا
گل بنفشه تازه را بر روغن بادام در شیشه کرده تا چهل روز در آفتاب دارند یا گل بنفشه
خشک را در نیم من آب جوشانند هر گاه که به یک سیر رسد صاف نمایند و
به ده سیر روغن بادام بار دیگر جوشانند تا آنکه روغن نماند پس در آن افیون را
حل کرده قدری از آن هر شب بر سر تا رگ مریض مالیده باشند نافع باد
بیمار که هر وقت تو خوابش ناید گر در پی دفع او تو سعی می باید
با بیخوابی اگر بود سرفه خشک بگذار که خواب را جلش بر ناید اگر
بی خوابی بود علاوه بر آن سرفه خشک باشد پس این علامت بد باشد مر زاری
هر تن که از و بر بیرون عقل نمود آثار و علامت جنون پیدا گردد چشمش همه بر
هر صورت زیبا نگران گوشش همه بر صدای چنگ و نی دف و چنگ

نام مرض

نام مرض جنون تعریف دیوانگی بسبب سودا علامت
سیاهی بثورها در زبان و لاغری بدن و بیشتر خوردن غذائی که مولد سودا باشد
رنج و تضییق بدل کشیدن و سرخی چشمان و غم بسیار دارد و ترس دیگر به
خیالات فاسده و تنهائی گزیدن علاج استفراغ سودا نموده فصد کند اگر علت چون داند بعد
استعمال مطبوخ افتیمون مره بعد آخری و شربت مطبوخ با غذا و استحمام و تقویه
قلب و دماغ بمعجون الاعظم که نسخه آن گذشت و زیر بیده المسک آن شربت
زرشک [illegible] مروارید [illegible] ابریشم خام بهمن سرخ بهمن سفید [illegible]
[illegible] دار فلفل زنجبیل [illegible] در شهد خالص [illegible]
سازند نافع باد و سعیدی استادی حکیم آبادی مرحوم و نبات گلقند
گل بنفشه بسیار می ستودند آن گلقند در دست فافهم و جوارش حب السلاطین
و شربت [illegible] و معجون حب [illegible] مجرب است و دسته هر یک [illegible] باید با
چون در بدن اخلاط سودا افزود دیوانگی از آن سبب روی نمود
باید که مداومت کنی بر فی مسهل کز وی رود این مرض چو از آتش دود
[illegible] البته می داند که رفع جنون کند
که در [illegible] حقیقی [illegible] که [illegible] و [illegible] درحق این [illegible]

از عمل سیلان میرود باید فصد ابای این اگر علاج نکنند کرمی شود و یا سنگی آرند
نفع کامل بخشد ان شاء الله تعالی و نسخه این از زبر حجت سعید الکرام جابر حیات
رضی الله عنه متوطن رام از اصل سهار سور نقل می کنند بفشانند او
سپر که نیلوفر نکنند بوراه چوب شش منقی جرابیة هلیله زرد هلیله اکلد
عناب صندل سرخ صندل سفید هلیله سیاه همه ادویه را کوفته در دو چند آب
شبانروز تر کرده عرق دو چند کشند و نگاه دارند که هم اگر برگ حنای سبز گل گاوزبان
هندی کاسنی بادرنجبویه بسفایج گل عافیت گاوزبان افتیمون در خریطه کرده
در اینید بهتر باشد هم بامداد و هم بشام و اسم یا نمکگرم بگر جابر در [illegible] چوب شش
خورده باشند شربت چوب شش این است براده چوب شش گرفته در آب [illegible]
پاس بر دارند پس بجوشانند چون به نیمه رسد شاتره انداخته باز بجوشانند که [illegible]
بالیده صاف نموده در [illegible] قوام آرند در حالت قوام [illegible]
سایند و بیخته قندی در آن انداخته آمیزند [illegible] از دیگدان بر آورده در برگ [illegible]
ساینده و دران آمیزند و نگاه دارند [illegible] هر کس که برادر صدق [illegible] باشد در طور [illegible]
عشق صادق باشد نزدیک طبیب حاذق آن شیفته را وصف [illegible]
نام مرض عشق مرض سوداوی شبیه بمالیخولیا که مرد در [illegible] بواسطه کثرت اختلاط

بجوانان

بجوانان و از افراط فکر در حسن و شمایل ایشان عارض شود سبب بسیاری فکر در حسن شمایل و صورت
عاشق [illegible] بهتر از وصال [illegible] علاج انفع نیست اگر میسر شود و الا [illegible] با استحکام [illegible]
[illegible] نغمهای پرطرب و نبیدهای لطیف مطرب کنند و آوازهای خوش و سرودهای دلکش و
حکایتهای زنان شنیده باشد و باغهای طرب افزا و گلهای رنگارنگ [illegible] دیده و شنیده باشد
[illegible] نگار و از معشوق سخنهای ناپسندیده شنیدن نیز مزیل آن می شود اگر گرد
متبادر شود تا مباشرت نیز دفع آن کند و این مرض گاهی از مجاز بحقیقه می رساند و گاهی [illegible]
[illegible] حال [illegible] ضرورت میکنند و گاهی از صورت هم میگیرند اگاه [illegible]
[illegible] حال میگویند [illegible] راه وی از میان من و تو من و تو نیست میان من و تو
[illegible] از روشت بخار چون بگردد و بسر برد اطریفل جوزه میل می باید کرد
از [illegible] شربت [illegible] کباب می باید خورد نام مرض دوار
بر آمدن [illegible] بخار از بلغم علامت گرانی سر و رطوبت بینی و سستی اعضاء
و [illegible] کم بودن تشنگی و [illegible] و بسیاری خواب و سپیدی [illegible] و چون سر را گرم
[illegible] می شود علاج اطریفل صغیر باید داد صفت آن هلیله سیاه [illegible] پوست هلیله کابلی
[illegible] همه را بکوبند و ببیزند و در روغن بادام چرب نموده
[illegible] مثقال عسل قوام کرده در آمیزند هر روز [illegible] خورده باشند

که ارکان سکنجبین بیموعرو مشهور است قند شصت استاد مثقال هشت کند برود جوشانند تا هفت
بر تحلیل شود پس نیک در راز دیگدان فرود آورد کرده آب بیمو ... بر دو بار تقوام
آرند و اغذیه لطیفه باید داد و تحلیل ریاح

	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

زیرا که وردن روی بخار انگیزد تا تاریک شود چشم جو بر یا خیزد ... باید که خورد
لباب یا قلیه خشک ... ورشیه و سپاه ... مثل آن پرهیزد ... او ... باید ... تریف
تاریک شدن چشم وقت برخاستن سبب اگر از بخار بلغمی بود علامت ... رطوبا
و کاهلی و فراموشی و خواب و گاهی آواز در گوش شنیدن و گاهی زوال عقل
شدن علاج عمل برقول ... کند و معده و دماغ را از بلغم پاک ... و مسهلات
و ایارجات و از مضرات بپرهیزد زیرا که تضاعف علت صرع انگیزد و باید که
میوه های تر مپرهیزد ... از خوردن لحم ... تر کند قطع نظر و ... و تلیین
شرح و تحقیق نام مرض صرع تعریف مرضی است که صاحب این خود را بر ... می افکند
و کف از دهان هم می آرد و گاهی زبان خود می گزد ... که ...
دماغ می افتد یا در بعض بخاری اعصاب محرکه که به عرض ادراک بند میکند

بلوغ ملکه

تشنج می کنند روح نفسانی را از سیر علامت تشنج و اول بودن درد
در سر و پریشانی حواس و حرکت زبان بر عضو ... و زردی رنگ چهره باقی بر خلاطرا
از علامت آن باید ... علاج حب سبب باید کرد و تلیین نمود و حلبت در اطعمه تر
و از میوه های تر و گوشت تر در رطبی و در و مری ... بپرهیزد باید کرد و علی رای الطبیب
و در استادی و سیدی مرحوم برای ام الصبیان تلیین و در حب سداب را مجرب میفرمودند
و این معجون نیز مسیح جو رانند ... گل بنفشه اصل السوس کادر یان الحو ... دو درم
و زرنب خیشان ... ما لیده ... نموده الحو ... دو درم بنفشه ... افتیمون
و عسل سه چند قوام ... ده امیرند اگر سن طفل را ... سال ... ان
باشند بقدر ... ماشه باید داد با عرق کادریان ... چهار روز ... ماشه ...
و ... داده باشند و از شیر ... اگر عمر کم باشند دو دینیم ماشه داده شود تا سه ماشه
و گاه بقدر ... ماشه ... و ... داده باشند و ... بر سینه ... تعلیق
ساختن مجرب ... و برای ... ... گل ... اصل السوس کادریان
... نموده نبات ...
... رست ... علامات ...
یقین که خلط دیگر سبب است ... آن که صحت این ... شرح و ...

در غلبه خون فصد صافن باید گرفت و در غلبه صفرا و غیره حب آن مسهل منقیه باید کرد تا تنقیه

صفرا و سودا استعمال این حب مفید است [illegible] صندل سرخ صندل سفید طباشیر

بزرالبنج سفید کافور قیصوری زعفران کوفته بیخته بگلاب سرشته حبوب ساخته

بقدر نخودی ... پنج مثقال و در بعضی بعد تنقیه این حب را استعمال کرده باشند نافع باد

[illegible] زنجبیل ریوند چینی خوریاتل همه را کوفته بیخته در صمغ عربی که آب حل کرده باشد حب بقدر

سرخ بندند یک حب هر روز استعمال کرده باشند نافع است [illegible] هر کس که رنج سکته از پا افتاده

هم حس وی و هم حرکت رفته باشد. گر سرخی چشم و روی بینی او ... باید

سر اروی ... [illegible] نام مرض سکته تعریف عبارت از باطل شدن حس و حرکت

جمیع اعضا است سبب اگر خون بود علامت سرخی روی و چشم و پری رگهای و عرق

گرفتن ... نفس نفیر غلیظ اگر سده تمام باشد و اگر سده باید بود ... دم بر آید آواز

علاج فصد سر ارو در هر دو دست باید گشاد و در هر دو ساق حجامت بشرط باید کرد و حقنه معتدل

باید کرد و تمریخ بمثل روغن گل و روغن بابونه باید کرد و میان مرده و سکته ... علاج

را در چشم معلول فرق باید کرد چنانکه بر پای آینده مگوید سبب اگر از بلغم بود علامت

بدن و سفیدی رنگ و کف بسیار آید و آب بینی بکثرت و تنفس ... بود ...

دفن کرده نشود پس اگر متعفن نشود و سکوت است والا مرده ... بر سر

نشاده بران

نشاده بران تا به گرم شود و تخم بادیان و انیسون در زیره کرفته و در آن گلقند آمیخته ... در گلوش

بمسهونات	و ...	و ...	وقی باید ...
مشک	کندر	...	
سراب	...	...	
قرنفل	فلفل	مصطکی	
تمام	تربد	...	

و تریاق کبیر ... و بطوس را نگلو ... ریختن اثری تمام دارد

[illegible] چون صاحب سکته را نفس نشیب آورد ... زان گونه کرد در

حیات او شبه بود. گر عکس ... نظر افکندن در

دبیر داد و دیده شد زنده کرد [illegible]

در شرح کلیات ... وجه تفرقه بیان کرده که از آن

فرق ... بهبد و سکوت معلوم می شود یکی را ... ازانجمله ... مرحوم بیان کرده باقی

را در شرح باید جست [illegible] چون رحمت کابوس شود علاج مرد آسایش خواب و کس

کرد و سرد ... هر مادہ که موجب آن شده است آن ماده را از تن بیرون باید کرد

[illegible] نام مرض کابوس تعریف مرضی است که مریض در خواب منع اند که چیزی

سنگین بر او نشاده است و او را می فشارد که نفس او تنگ می شود و او را نفس منقطع گردد

و از حرکت باز می ماند هر چند که حرکت فریاد کردن میخواهد اما نمی تواند سبب خون علامت

سرخی رنگ و چشم و بسیاری خواب و پری رگها [illegible] فصد سر ارو باید کرد و حجامت

... باید کرد و ... الدم باید خورد و غذا اکمتر باید خورد و سبب بلغم علامت ...

و کاهلی و سفیدی زبان و ... اعضا علاج بطبیخ سوده و تخم ... باید کرد و مسهلات

مخرج بلغم و تنقیه معده بار بار نمود و بطوس و سعوط گرم و دماغ را پاک کند سبب سودا علامت خشکی چشم
و تبهی و تیرگی رنگ روی و فکر فاسد بکثرت علاج استفراغ گوشتانده از فصد این بیماری احتراز کنند و
از بخارات صفرا و به وقوع این مرض کمتر اگر یافته میشود حسب آن علاج نمایند رباعی اگر کسی
به بسیاری کابوس بود ... در کم خبری پی علاجش برود ... در آخر کار یا شود دیوانه
یا صرع کند بدید یا سکته شود ... اگر مریض به بیخبری خود متوجه بعلاج نشود پس کارش باید ای سکته
کشد یا بصرع رسد یا سکته انجامد رباعی چون عضو کسی را ترخی روی نمود از روی علاج بایدش
قی فرمود باید مالید بعد از آن روغن قسط چندانکه رخیتش برآید مقصود تشریح ... نام مرض
خدر تعریف بی حس و گرخ شدن عضو سبب سده در عصب از خلط خام بارد می افتد یا آنکه اعصاب
منقبض میشوند از نشستن و بستن و روح در آن نمی رسد علامت سردی ملمس و رطوبت دهان
و کاهلی و فراموشی و سستی و سپیدی رنگ و گرانی حواس علاج تدبیر حسب فرمود ماتن
رح باید کرد و آن دوی که بلغم را بقی دفع کند تخم تربت تخم شبت رازیانه درستی آب گرم
بجوشانند تا بدر سه سیر آید صاف کنند و سی درم سکنجبین عنصلی و یک درم نمک هندی در آن حل کرده
نیم گرم بیاشامند و چشم و شکم را بسته بدارند که قی شود صفت سکنجبین عنصلی عسل نیم من
بجوشانند تا غلیظ شود و نیم سیر که عنصل اضافه نمایند و دو سه جوش دهند صفت عنصل
بیاز عنصل که بشیشه یا بی پاره پاره کرده باشند و در شیشه کشیده چهل روز در سایه نگه داشته
نیم ...

بیکمون بسر که کهنه جوش دهند با هم ... رباعی چون عیش تو قلیم به کسی کرده سرد نصف بدنش
ز حرکت آید افسرده از روز نخست تا بروز چهارم جز ماء العسل هیچ نمی باید خورد تشریح
نام مرض فالج تعریف بطلان حس و حرکت نصف بدن در طول سبب ریختن بلغم
در بطون دماغ تا انسداد اعصاب جانبی از بدن علامت سپیدی روی و زبان
و رطوبت بینی و فراموشی و غلبه خواب و استرخای یک جانب بدن در طول و استرسال
عضوان و باطل شدن حس و حرکت آن علاج از اول روز تا روز چهارم مریض را ماء العسل
باید خورانید صفت آن عسل را در آب جوش دهند تا ربع بلکه چیزی باید از آن برد و پس ...
... با زنگ کفش بالگلاب آمیخته نیم گرم آشامیده باشند سیدی مولائی حکیم حبیب آبادی
معجون مسهر میدهند که تریاق فاروق اصیل را بقدر رتی خورانیدن در این مرض مجرب
چون حب نبیح را چهارم آید ز ماء الاصول شربتش می باید از تخم کنوتر که و آب نخود
بادیره و زعفران غذا می باید شربت صفت ماء الاصول پوست بیخ کبر بیخ اذخر انیسون
بادیان مویز منقی همه را در یک من آب جوش دهند تا به نیم آید صاف کنند و یک من عسل در آن
حل کرده بقوام آورند زعفران زردی در گلاب حل کرده نیم گرم بیاشامند گویند که ...
را و زنجبیل تر و فربیون ... بعد سفته برآورده تر ... نصف ... آن ...
رغن ... خوب حل کرده بقدر دو نخود حب بندند یکی از آن صبح و یکی شام

از حلق قعر و ببرده باشند از محموضات داخله بسر در محتبر باشند و بعضی گویند از ارقی را زیر زبان
تر و فس کنند بعد هفته برآورده اول در شیر گاو جوشش دهند پس صاف کرده بار دیگر فرستاده
که با آب حل کرده باشند جوشانند پس برآورده صاف نموده تر اسنید و فلفل بسیار که زنقف
وزن آن باشد باریک سائید و حب مثل نخود بندند یکی از آن بصبح و یکی شام خورده باشند نافع
و سیدی مولانا مرحوم برای فالج و لقوه و جوشش خون و صرع را و دیگر امراض بلغمی را عرق منضج
تجویز میفرمودند که هم مسهل و مقوی معده است و هم باه را نافع صفت آن منضجی به برگ گل
بنج بادیان بسفایج مویز گل برگ شاخ و بیخ دارچینی املجی سفید چوب زنجبیل زنجبیل انجدان
بونگ همه را در بابرده آب شب تر دارند صباح عرق بیم آثار با ساعت تا پا که شنید چار آثار
خورده باشند چون روز چهار رده زوایج گذرد باید که معالیج بجمل در نخست برد و دوا که
در روز مسهل دو سه بار باشند که مریض را صحت نگیرد نسخه علی که برای فالج و
جمیع امراض بلغمی را نافع است مس سنا مکی بسفایج مکوبه قنطوریون دقیق تخم کرفس بادیان
انیسون بادیانه شبت شحم حنظل همه را در سی آثار آب جوشانند تا نیم آید
صاف کنند و سقمونیا در بیم کره یا ملک در پابردره در عسل در آن حل کرده صاف کرده
روغن زیت جواد نخود اضافه نمایند و بعد و زیت نگیرم عمل کنند مفلوج نشری شفا برآید
و منضج مسهل عمل نماید و بیند از روغن قسط و فرفیون و گرنیز چند آنکه در بدن نماید نماید

نسخه ...

صفت ... که کلونجی باشد شونیز مغز بادام تلخ کشمش یا الخ فندقه آن
بود همه را در حرم عصاری انداخته روغن آن کشند یا کوفته بخور روغن بادام روغن کنند
و ایون مفلوج از منضج و مسهل فارغ شود این معجون تقویه آن نمایند گل گاوزبان
برگ گاوزبان بهمن سرخ بهمن سفید بادرنجبویه اسطوخودوس تب سنبر مروارید
بسفایج فستقی برگ فرنجمشک درونج عقربی زرنباد دانه هیل خورد ابریشم مقرض
تودری کلان عود صلیب بادیان لسان الحمل کهربا شمعی مرجان سرخ درج ترکی زرآوند
مدحرج بنفشه انار دارچینی قرنفل عود خام مغز تخم خربزه گل سرخ کافتی را کوفته بیخته و
ساییده را ساییده در عسل بلیم حید دو چند ادویه قوام کرده آمیزند مشک خالص عنبر اشهب
ورق نقره ملید مربی خسته دور کرده داخل قوام سازند و قوام معجون اگر در آب
ابریشم کنند بهتر باشد صفت آب ابریشم آب ابریشم این است که ابریشم خام را یک شب در عرق
گاوزبان عرق کیوره عرق الرد تر سازند صباح جوشانیده صاف نموده در همین عرقها قوام
معجون سازند ... آنها که باینان مرض لقوه رسید مرغ نیست بادام ایشان بر مسیده
گرچه بو باد در پای خود شب و روز دارند نگاه خواهد افتاد و معقبد ... نام مرض
لقوه ... کج شدن ابروی و چشم و لب و دهن و گرانی لسان سبب بلغم ... اسقط
و کند ... حواس و نقصان ذائقه و فرو رفتن یک زبرین و کام ...

در خانه تاریک نشانیدن و آئینه چینی در مد نظر دارند و فاقه کنانیدن مفید بود
چارپایه نفت بوزن علاج کنند و خوردن بوادر دهن دارد و چون لقوه مدت شش ماه کشد امید
صحت مریض منقطع میشود و اگر زبان درست نماند درین مرض خواه فالج باید که خردل را
در عسل آمیخته بر زبان مالیده باشند که نافع است از سیدی مرحوم حب لقوه هم باید داد
بیش قسم اول کچناک عاقرقرحا بسپل مرمکی مرچ سیاه زنجبیل نانخواه نیسان سیاه
قند سیاه دو چند ادویه همه اجزا را کوفته بیخته حب بقدر نخود بندند دو حب صبح
و دو شام خورده باشند لقوه چون بجانب کسی روی بندد صحت یوم از رست و مرض
رود و بد باید که خورد حب ایارج دو سه بار شاید که ازین مرض بکلی برهد
حب ایارج در شرح رباعی ششم گذشت دیگر این است ایارج فیقرا تربد سفید
حب النیل غاریقون افسنتین شحم حنظل نمک هندی مرمکی همه را کوفته بیخته بجوب
بقدر نخود ببندند دو نسخه ایارج فیقرا این است سنبل الطیب دارچینی سلیخه حب بلسان
عود بلسان مصطکی اسارون زعفران صبر سقوطری همه را کوفته بیخته سفوف سازند
آنکه کسی را از مرض لقوه گیرند باید که بیاد دارد از من این بیت آیینه چینی بنظر او دارد
در خانه تاریک نشیند بکشید آئینه چینی مرات است که از روی دهن سازند و مریض را
بخانه تاریک چندی نشستن و آن آئینه را چندی دیدن صحت می بخشد رباعی ۲

رباعی ... از ...

از کثرت بلغم زانکه در رعشه فتاد مسهل که مناسبش بود باید داد در شرب
شراب بادیه عیش سبب است باشند زمی و مباشرت باز ستاد
نام مرض رعشه تعریف لرزیدن عضو سبب بلغم و شراب خوردن و مباشرت بسیار پری شکم
و نسیان دیگر از فی اعضا و عدم تشنگی دفع کردن اخلاط باستفراغ اندک
اندک است آب اصول و تبدیل مزاج بمالیدن روغن قسط و روغن زنبق و ضماد در سعه که
رطبه باشند و غسل کردن بچشمه های گرم و ذلک و عرق و عرق تنباکو نیز مفید است صنعت
تماکو زرد خشک نانخواه صعتر زنجبیل قرنفل اظفار الطیب حاشا در رده آب رکیب
بنیساند سوم حصه عرق گیرند هر صبح و شام پنج مثقال از آن نوشیده باشند نافع باد
چون عضو کسی کبر و بریدن بنیاد باید نمک گرم بر آن عضو نهاد در دفع مگر
بطریق مذکور حبی که بدن پاک کنند باید داد نام اختلاج پریدن عضو
رطوبت غلیظه نفخه است که گرم و بخار شده از مسامات بر آمدن میخواهد و عارضی
میشود آدرک عضو بود کیف برقرار در رو باشد اگر در رو یا دایمی بود مقدمه لقوه باشد
و اگر در شکم بود مقدمه صرع باشد و اگر دایمی در پهلو بود مقدمه احساس درد که از گزاف
سینه است باشد و اگر در تمام بدن باشد منذر سکته بود صنعت حبی که منقی
بدن است از خلط های غلیظ صبر سقوطری تربد حب النیل افتیمون شحم حنظل

نمک هندی مقل زرد کندر اینهمه را بکوبند و بیزند و غاریقون نخود نیز بیز کرده اضافه
نمایند و بآب کرفس و بادیان خمیر کرده حبوب در عسل سازند و در روز یک حب
کبریت سیدی مرشدی حضرت شاه عبد الحلیم صاحب رحمه بسیار نافع است صفت
زنجبیل قرنفل دارفلفل دانه الایچی سفید نمک سیاه نمک سنگ گندک هر یک
در روغن گاو بریان کرده باشند همه ادویه را کوفته بیخته هفت بار در آب لیمو ...
بمقدار نخود حب سازند و در صبح و در شام همراه آب گرم خورده باشند نافع باد و نسخه
مختصره حضرت سیدی استادی حکیم حبیب آبادی مرحوم نیز بسیار مفید مجرب است
کبریت زرد که آنرا ... کرده مرچ سیاه نمک سانبهر ... را در عرق ...
بسائید و حبوب بقدر نخود ببندند و ... خورده باشند ... چون عضو ... از
بلغم باشد ... در حرکت کم باشد در تنقیه کوشش زود تر ز آنکه علاج
مشکل گردد و مرض چون مستحکم باشد ... نام ... تشنج ... در هم کشیدن عضو چنانچه ... شود
اگر بلغم بود ... گرانی اعضا و فراموشی و سفیدی بول و بشره و زبان ... نضج اخلاط
بمسهل و حب الاصول ... فقط تنقیه بدن چند بار نماید پس بروغن ... گرم ... و
... تمریخ کنند و در آن جند بیدستر و فربیون و عاقر قرحا ... هر کسی که گرفتار گردد
و آنکه حبوب مسهل فائده دهد ... روغن ... با روغن پیه خرس باید مالید

... نام مرض تمدد ... راست ماندن عضو چنانکه خم نگردد سبب
اگر بلغم بود ... سردی ملمس و گرانی اعضا و نرمی نبض و سفیدی بشره و زبان
و بدانکه علاج همان است که ماتن رحمه گفته اما ماش و دهن المیواه که از حاجی تاج الدین خان
متوطن اکبر آباد ... مجرب است نیز موثر تر ... مرهم خالص نمک سانبهر سیماب
توپان مرهم را ... کرده همین سم الفار و توپان را کوفته در سیاه کرده ...
روغن کشند و باستعمال آرند نافع باد ... ای چشم تو مبتلای ...
تدبیر تو نیز ... سکنجبین و حلتیت و اشق با سرکه ... بر دیده اگر نهی ... ببرد
نام ... برده ... دانه است اندرون پلک چشم بموضعی که ... کیفیت ...
... علامت بر ظاهر پلک ... رطوبت غلیظه ... آید و درد کنند و ...
غلیظ ... باید علاج سکنجبین و حلتیت و اشق را در سرکه سائیده ... ضماد نمایند
و اگر ... که بجای ... شاخ می چسپد و از آن رطوبت می برآید ...
منقلب دیگر زاید ... در تنقیه دماغ می باید کوشید ... چون تنقیه تمام حاصل گردد
... نام مرض شعر منقلب دیگر زاید ... برآمدن
موی ... و زیادت آن سبب اجتماع رطوبت عفنه در پلک ...
علامت سرخی چشم و درد آن علاج اول تنقیه دماغ ... مستعمل

سرمه‌های گرم باید پس تنقیه سر کنند و خون ضفادع را یا قراد کلب را یا بیضهٔ مورچه

یا شیر انجیر را بجای طلا کنند و اگر موی بسیار بر دمد استاد کامل بکند و تشمیر جهان

و تشمیر بیرون پلک را گویند چنانچه رسم کمانداران است و اللّٰه اعلم در پلک تو آنکه گرد غلظت

زمین سخن مفید میوار یاد اسفیده تخم مرغ و برگ خرفه آخر بر روغن گل و سرگین

شرح و تحقیق نام مرض سلاق نصم اول علامت و جهت گرانی پلک و ریختن

مژه و سرخی با نمی گویند سبب رطوبت غلیظ بورقیه علاج خارش آماق و پلک سرخی

بسیار نباشد برگ خرفه را در سفیده بیضه مرغ سائیده بر روغن گل آمیخته ضماد

بر پلک نمایند صفت برگ گل سرخ تازه را در روغن کنجد شیشه کرده در آفتاب

چهل روز نگاه دارند و یا برگ گل سرخ خشک را مثقال ۵ فی نصف مثقال در پیاله آب جوشانیده چون بنیمه آید

نیم پیاله روغن کنجد بر آن اضافه کرده باز بجوشانند چون روغن بماند بر دارند و نگاه دارند

و خانصاحب رحمة اللّٰه علیه عبد الکریم خانصاحب را ام پوری بسیار تجربه پیر صحبت فقیر میفرمودند

که ظرفی تنگ از مس ساخته بر آتش نهند و بر آن گوگرد آمیز سائیده اندک

اندک انداخته باشند تا آنکه مس سوخته شود پس او را سائیده سرمه نمایند و در

دیگ میل از این کشیده باشند مگر اول در میل از این کشیده باشند همچنین علی التدریج

با میل کشیده باشند سرمه سماب حبث سنگ بصری کافور جنبه جمیت را گداخته

۳ ، ۳ ، ۶ ، ۶ ، ۲ ،

بالکل ای

همراه سنگ بصری تا سه روز کندل ای صلایه کنند روز چهارم کافور سائیده

نگاه دارند وقت کش کنجد گل چینی ناشگفته نمک لاهوری فلفل گرد همه را کرانمود

شیاف سازند وقت حاجت بکار دارند میل سرب کشیدن نیز اثر تمام دارد صفت آن

باین طریق است سرب را گدازند و در آب تره هفت بار سرد کنند پس همچنین هفت بار

در آب انار هفت بار در عرق بهنگره و هفت بار در روغن گاو و هفت بار

در شیر گاو و هفت بار در شهد سرد کنند پس از آن میل سازند و همیشه در چشم کشند

سرمه را بآن کشند ضماد دیگر موی زنانی که در سر روغن گاو می اندازند بسیار و آن را

صاف نموده در ظرفی نهاده گل حکمت نموده در آتش نهند بعده بر آورده خاکستر آتش

بکشند بشاخ گوزن بعد چند روغن گاو سائیده بعده سه روز بر داشته بنگاه جهت

برآمدن اهداب اگر موی ریخته و افتاده باشند ضماد نمایند دیگر در پلک تو شرناق چون پیدا گردد

غم را دل غمخوار تو مادی گردد تا آن وقتی که دستکاری نکنند تا در باشد اگر مواد

شرح و تحقیق نام مرض شرناق تکبر اول تشخیص زیادتی پیه در پلک بالا سبب رطوبت غلیظ

معالجه گرانی پلک وقت باز کردن چشم در صورت امکان فصد و اصلاح غذا

باید سرد و حمام باید نمود و این سرمه عبد الکریم شاه صاحب مجرب یافته ام سنگ بصری را

در پیاله گذارند و اندک اندک کبریت آملسار را سائیده بر آن پاشیده باشند و دست

۲ ماشه

دران گردانیده شیشه را جنبش داده باشند تا آنکه شیشه سر به سا گردد پیش ازان از
دیگدان برآورده سرد سازند بعد ازان قفل را صلایه کنند و بهاون کشیده شود و دران
سنگ بصری انداخته بسایند تا مانند سرمه گردد آنگاه نگاه دارند و گشنیز
مجرب است و سبل مخرج بلغم گیرند و حب ایارج خورند اگر نجابت نباید به علاج بدست باید برد
علاج چون گرد ورم گوشه چشم دیگر شود نامش غرب است ابتدای علت [illegible]
گرمی اش بگذارند و گذارند براو امید بود که رو نیابد بهبود شرح و تحقیق نام
غرب بفتحتین لغة ریش در گوشه چشم بود که جانب [illegible] سبب ورم حار علاج چون
بر موضع او فشار رند ریم بیرون آید علاج یکی همان است که ماتن رحمة الله گفته دیگر
دین الکیموته را که در شرح رباعی حیس و نهم نوشته اند غرب را لسند نافع می بخشد [illegible]
اوستادی مولای مرحوم حکیم نجف آبادی می فرمودند که تخم روارسن را سایند
در پیته الوان کرده در ناسور نهند امید که مرض در استحکام چند روز دفع شود و دماغ را
تخم شاه اسپند و شهد تنقیه نمایند یعنی تخم مذکور را ساییده در شهد بقدر یک ماشه حب بسته
سه حب [illegible] خورده باشند نافع یافته [illegible] در دفع جرب [illegible] باید
در [illegible] شیاف احمر باید باشد جرب و سبل جو باید بکند تا نفع دهد [illegible] باید
شرح و تحقیق نام جرب بفتحتین لغة درشتی اندرون پلک سبب رطوبت

شور رقیق و بادره شود علامات در باطن چشم خشونتی باشد و سرخی و خارش و آن
علاج علاج فصد کنند و باید کرد و مسهل باید داد و شیاف اخضر در چشم باید کشید
صفت آن زنگار اقلیمیای نقره صمغ عربی [illegible] زرنیخ همه را کوبند و بیزند
و به آب [illegible] که [illegible] حل کرده باشند و جاف کرده بسرشتند و شیاف سازند و
باستعمال آرند [illegible] نام [illegible] سبل بفتحتین لغة پرده ایست شبیه بر کباب در هم بافته بر [illegible]
وقرنیه سبب امتلاء عروق [illegible] از فضول دمویه و بخارات غلیظ [illegible] حرارت در
سر و درد [illegible] سرخی [illegible] و در عروق [illegible] علاج [illegible] باید کرد و شیاف احمر
بچشم باید کشید صفت آن شادنج مغسول صمغ عربی روی سوخته زاک زرد سوخته زنگار
زعفران مرمکی صبر سقوطری افیون همه را کوفته بیخته بشراب کهنه یا آب [illegible]
و اگر جرب و سبل با یکدیگر جمع آیند باید که ذرور اعبر را باستعمال آرند صفت آن توتیای مغسول [illegible]
نبات مصری همه را کوفته بیخته صلایه کنند تا مثل غبار شود و باستعمال آرند و [illegible]
عبد الکریم [illegible] سرمه اصفهانی [illegible] صفت آن [illegible]
[illegible] بر آن سنگ بصری [illegible] کوفته [illegible]
[illegible] تا آبروی صحت در آید بکنند [illegible]

باید که غبار کرده در چشم کنند شتر غلی نام [illegible] رمد [illegible] تعریف در چشم [illegible] خون بود اگر
بسیار سرخ شدن چشم و انتفاخ و ورم آن و تمدد و بسیار برآمدن رگها و ضربان در [illegible] غلیظ
علاج فصد سر آرو باید گرفت و تلیین طبع بمطبوخ هلیله و آلو و تمر هندی و [illegible] باید کرد
پس سفیده تخم مرغ [illegible] آرند و چشم [illegible] گویند [illegible] نبات [illegible]
مامیران یا [illegible] یک شبانه روز در شیر خر گذاشته در سایه خشک [illegible] باید همه را کوفته بیخته
صلایه نموده غبار سازند و بچشم کشند و استادی [illegible] عجب آبادی برای ابتدای رمد
شربت [illegible] در [illegible] آمیخته مریض را [illegible] و بر گرد چشم ضماد [illegible] سوت
صندل سرخ را در عرق برگ عنب الثعلب سائیده بگرم [illegible] گرم [illegible] فصد از
دوازده سال جایز نیست و بجای فصد [illegible] و اگر در چشم [illegible] ~~[illegible]~~
~~باطفال [illegible] فصد نباید~~ گویم تخم برگ [illegible] افیون [illegible] همه را سائیده بر گرد
چشم ضماد ساختن بس مفید و استادی [illegible] که برای چشم [illegible] را در پارچه [illegible]
گداخته با آب [illegible] که [illegible] گویند [illegible] ساخته [illegible] سرمه سا نمایند [illegible] در چشم کشند
اکثر امراض چشم را [illegible] و سبل و سلاق و غیره را مجرب است و [illegible] را
سائیده بچشم کشیده باشند که [illegible] و [illegible] چشم را دور میکند [illegible] شرب [illegible]
نیز برای امراض چشم مفید است و این نسخه را در هندی [illegible] گویند

[illegible]

بیاض اسرب [illegible] در پارچه خواه و در کیسه گرم نموده گداخته [illegible] خواه گوگرد زرد خواه
[illegible] سائیده قدری [illegible] انداخته باشند تا آنکه خاک شود [illegible] که سرمه شود نافع باد و اگر [illegible]
خارج خواه داخل چشم برآمده باشد علاج هلیله زرد و [illegible] بادیان [illegible] سوت [illegible]
که [illegible] در پارچه بسته [illegible] به چشم رسانید باشد نفع خواهد بخشید [illegible] در چشم [illegible]
ظاهر باشد [illegible] اعتبار خاطر باشد چون دیده [illegible] گر [illegible]
[illegible] نام [illegible] نقطه سرخ یا کبود بر سپیدی چشم سبب [illegible] رسیدن [illegible] چون
[illegible] ورم [illegible] علاج [illegible] خون کند [illegible] کشیدن نفع دارد [illegible]
[illegible] در چشم [illegible]
[illegible] چیزی که درین مرض بود [illegible] نزدیک [illegible]
نام [illegible] بالضم اول و سکون ثانی [illegible] سبب کثرت فضول [illegible] علاج
[illegible] ساذج [illegible] فلفل دار فلفل زعفران شحم حنظل زنگار [illegible]
بوره ارمنی اقلیمیا همه را کوفته بیخته صلایه کنند [illegible] ساذج [illegible]
اقلیمیا [illegible] بوره ارمنی فلفل [illegible] سنبل الطیب [illegible]
زنگار توتیای [illegible] زعفران [illegible] کوفته بیخته [illegible] دیگر جهت [illegible] خاکستر [illegible] سرمه
در چشم کشیدن نفع دارد [illegible] و آن مرض [illegible] مفید

[illegible]

در دیده که سردی و فراخت یا سبب باشد در دیده بنهند یا باسلیقون بکشند [illegible] نام او [illegible] دیده [illegible]

سبب اگر گرمی بود علاج سرخی های چشم علاج فصد باید کرد و سرمه زعفرانی [illegible] یا مرهمی فایده دارد

دو دیگر مرکب منفعت آن [illegible] توتیا مارقیشیا مروارید سنگ سرمه شیاف ابیض [illegible]

سرمه سازند منفعت شیاف [illegible] گل ماميثا گل ارمنی صبر سقوطری [illegible] انزروت [illegible] زعفران [illegible]

پاک شیر باره سبب سردی بود علاج سفیدی چشم علاج تنقیه باسهال باید کرد و سرمه باسلیقون [illegible]

بنام بادشاهی [illegible] باید کشید منفعت آن زرنیخ سوخته کف دریا اقلیمیای [illegible] نشاسته [illegible]

نشاسته [illegible] چند بیدستر سرمه سنبل قرنفل اشنه صبر سقوطری مامیثا [illegible]

زرد چوب [illegible] بلادر [illegible] همه را کوفته بیخته [illegible] بکنند چون غبار شود [illegible] قرحه که بود چشم [illegible]

ورد [illegible] عارض [illegible] زرد چون [illegible] از بهر علاج ترتیب شیاف [illegible] باید کرد

شیاف [illegible] نام او قرحة العین [illegible] ریش چشم سبب خون و صفرا [illegible] الم و قلق و [illegible]

اگر چرک در چشم باشد اول [illegible] با شیر دختر بشویند [illegible] پاک کنند پس شیاف [illegible] در چشم کشند

منفعت آن انزروت که یک شبانه روز در شیر خر [illegible] و شیر دختر [illegible] باشند [illegible] خشک کرده افیون

کتیرا کندر سفیده ارزیز [illegible] صمغ عربی همه را بکوبند و [illegible] بسفیده تخم مرغ سرشته شیاف

سازند [illegible] در چشم [illegible] چون بیاض پیدا گردد [illegible] اگر آب [illegible]

تا چشم [illegible] گردد [illegible] نام او بیاض [illegible] سپیدی بود بر سیاهی چشم سبب

[illegible]

سبب [illegible] بند شدن چشم [illegible] روز و رسیدن [illegible] یا زرد [illegible] چشم [illegible] بهبودی هر چشم چون [illegible]

[illegible] آب [illegible] را [illegible] آمیخته در چشم کشیدن نفع تمام [illegible] و سرمه [illegible] حکیم [illegible]

[illegible] که برای دفع بیاض چشم جرم صغیر و جرم کبیر بسیار مفید است نسخه آن [illegible] باید گرفت

[illegible] که [illegible] سرمه [illegible] نام است صنعت آن قشر بیضه مرغ را [illegible] آن برآورده باشند

[illegible] شیرین [illegible] تا منقص شود و قشر رقیق اندرون آن جدا گردد و بشویند و [illegible]

تا دیگر قشر [illegible] جدا نگردد و آب [illegible] شود و پس [illegible] خشک نموده سایند و در ظرفی مانند [illegible]

گل حکمت نموده آتش دهند که [illegible] پس سایند و سرمه نمایند و بچشم کشیده باشند و سرمه [illegible]

[illegible] که شرح [illegible] و سوم [illegible] شده است نیز بسیار مجرب یافتم [illegible] در دیده [illegible]

گردد [illegible] اسباب [illegible] میگردد [illegible] گر [illegible] بود موجب آن [illegible] چون [illegible] اگر گردد

واضح باد [illegible] آفرید [illegible] چشم [illegible] آب [illegible]

زجاجیه پس جلیدیه پس عنکبوت و [illegible] قرن و ملتحم اول [illegible] که [illegible] است دوم [illegible]

سوم [illegible] و آن گاهی سیاه میشود و گاهی آسمانی و گاهی مایل بسرخی و این بعد قرنیه است و بعد این طبقه

سوم [illegible] رطوبت بیضیه است صاف مانند سفید بیضه [illegible] مانند [illegible] عنکبوت [illegible]

رطوبت بیضیه و پس [illegible] طبقه چهارم رطوبت جلیدیه است که صاف مانند برف است و زیر این رطوبت

زجاجیه است که مانند آبگینه گداخته است [illegible] مشبکه مانند دام و این بعد رطوبت زجاجیه است

[illegible]

سنسم سنبریت که پیچیده بر سر دو چشم است که مانند پیچیدن پیچ‌تاک بر چیزی و این طبقه

بر طبقه سبکه است بفرم علتی و آن بجد مشیمه است پیوسته با منتهای چشم فقط الحال

صورت مرض را باید دانست سرخ و ثقیل نام مرضی است شارده و اتساع عنبیه که گشاده شدن

ثقبه عنبیه که موضع روشنائی چشم است سبب کثرت رطوبت بیضیه است سبب نقوی یا فتن

از جوع و ریاضت است علاج صفت حبی که تنقیه دماغ کند صبر سقوطری تربد پوست هلیله زرد

شحم حنظل مقل ازرق کتیرا مصطکی نمک هندی همه را بکوبند و بیبیزند و غاریقون بموزنه بیبیزند

اضافه نموده با آب بادیان خمیر کنند و حبوب بحبس سازند و پرهیز از طعام‌های غلیظ و جماع و خفتن پس از طعام

و از روشنی دیدن پرهیز کنند ابتلا ضیق حدقه اگر شود علاج مرد گویم که چه چیز باشد آن را از خوردن

گر غیر رطوبت بود علت آن رغن شیاف زعفران باید کرد سرخ و ثقیل نام مرضی ضیق حدقه

و آن تنگ شدن ثقبه عنبیه سبب غلبه رطوبت علامت رطوبت بینی و عدم ظهور رگهای چشم

علاج شیاف زعفران باید کشید صفت اشق زعفران زنگار ماميثا گل سرخ صبر سقوطری

مرکی نشاسته صمغ عربی همه را بکوبند و بیبیزند و با آب مرزنگوش شیاف سازند و واضع باد کرده

و از چشمی که خیالات در پیش باشد چه آفت و فتنه در پیش باشد هرگاه که بخار معده باشد

سببش مسهل بطلب و دایم پیش باشد اگر از بخار معده بود سرخ و ثقیل نام مرض

خیالات نزول نمودن چیزها است مثل مگس و پشه در پیش چشم سبب اگر از بخار معده بود علامت

ازیاده شدن آن وقت

زیاده شدن وقت پرشدن معده و قصور هضم علاج مسهل نحج اخلاط مختلفه باید داد و معده پاک شود

صفت ایارج صبر سقوطری یک جزو غاریقون بموزنه بیخته اطریفل صغیر همه را سائیده بهم سرشته در شربت بنفشه

عنبر ... خورند اگر نزول آب بنیاد شود و صبر دل مستمند بر باد شود سرخ و ثقیل نام مرض

نزول الماء از آن شود و آمدن آب در موضع روشنائی چشم سبب امتلا بدن از رطوبت و برخاستن

بخارات غلیظ از آن یا بلادت صداع شدید یا افتادن چیزی از جا بر سر علامت نزول تمام از تغیر

مردمک و بطلان بصر پوشیده نیست اما در ابتدا از خیالات رو نسخه روز افزون توان یافت علاج

زنخیه رقیق بود و صافی علاج آن در ابتدا آسان بود و در انتها به سنگاری دفع شود اما آنچه سیاه

و سرخ و سبز و زرد و کبود و غلیظ و تیره و بیرنگ کنج علاج بدین باشد صفت حب صبر سقوطری پوست هلیله

مصطکی کتیرا مورد زعفران گل سرخ همه را کوفته بیخته با آب خمیر کرده با شربت بخته حبوب گیرند

میفرمود سیدی مولانا مرحوم حکیم حبیب استادی که اگر در ابتدا از مرض وقتی که نزول آفتاب در حمل گردد

صفت ایارج را با شکر سرخ آمیخته بر روز ناشتا تا چهار روز خورده باشد بفضل الله صحت یابد

ایارج فیقرا را در هفته یکبار خوردن همراه مطبوخ قنطوریون نزول الماء نفع می‌بخشد صفت قنطوریون تربد مقشر

مجوف کوفته قنطوریون رقیق بسفایج مویز منقی همه‌ها را در آب جوشانند چون به نیمه رسد صاف کرده بنوشند

نافع باد و زیره کتوتر را در چشم کشیدن نیز موثر میگویند و نیز روغن بلسان خالص بچشم کشیدن ازاله مرض

میکند و اگر مقدمه نزول حار بود معجون ورد ترکی نیز مفید است صفت ایارج ترکی حلتیت

زنجبیل رازیانه از هریک جزو دو سادی یک جزو وزن ادویه کوفته بیخته با سه چندان عسل
بسرشند دیک مثقال بخورند و میان بادیان در چشم کشیدن بسیار مجرب است
هرگاه درخت سوتفت به پختگی نرسد آن را مع برگ و بار و بیخ برکنند و عصاره از آن بگیرند
و در ظرفی کرده در آفتاب دارند چون غلیظ شود از آن میل سایند بچشم کشیده باشند
نهایت مجلی است و خوردن حشیشه السنبر برای نزله و امراض چشم که از نزله باشد مفید است
تخم شاه اسپند را کوفته در شهد خالص بقدر نخود یا ماشه حبوب سازند و تخم ...
ریا از غلظت بیضه چو شبکوری زاد صد گونه غم والم بدل روی نهاد گر شهد بآب
رازیانه بکشند نزدیک خرد مفید خواهد افتاد شبکوری نام عشا سبکوری
بخارات غلیظ که روح را کدر و غلیظ میکند علامت بینائی در شب باطل میشود و در روز
می بیند و وقت غروب آفتاب ضعیف می شود علاج شهد را در آب رازیانه حل کرده
در چشم کشند و مجرب است که جگر بز را بر روی سرشته ... و چهار حصه کرده
دران مرچ سیاه ... ریخته بر تابه نهند بر تابه آب از آن برآید بچشم کشیده باشند و حصه از آن
خورده باشند و دیگر آنکه از آن پس پشت خود را اندازند ... شفا خواهد یافت ...
... رحمه الله بجای مرچ پلپل دراز ... میفرمودند که مسلم در آن ... ساده
بر تابه نهند و چرک چلم را در چشم کشند برای شبکوری معتمد است و صابون ولایتی را در چشم

کشیدن نیز تاثیری دارد است در شب بیت عجیب ... دیگر چون ... از رقت
روح باصره روی نمود از روی علاج آن عارضه را ... لحم البقر و هریسه باید فرمود
شبکوری نام ... رغز کوری سبب روح رقیق رقیق بود که بحرارت
گرمی آفتاب تحلیل میشود و در تاریکی جمع میشود و بعضی از حکما گفته اند که خلط حار است
مجتمع در دماغ که روح لطیف نوری را که به آن دیده میشود فاسد میگرداند علاج
شب دیدن و بروز نابینا شدن علاج هریسه و لحم البقر دادن است و پاچه بز خوردن و سر
و دماغ بز و گوسفند پخته و کله ... در آب غوطه خوردن و چشم در آن گشودن
و آب ریباس را با شربت نیلوفر و پخته خوردن ... ضعف بصر است چو از رطوبت
زاید ... گرم مسهل آن میل کنی می شاید گر در حرارت دماغ و بدن پاک از خلط ... بگیر
بتوکل بر روشنائی باید شرح ... نام مرض ضعف البصر ... نقصان پذیرفتن قوت
بینائی سبب اگر رطوبت بلغم بود ... برآمدن چشم از زیادتی و ... جریان اشک و زیاده
شدن ضعف بعد خوردن و خفتن علاج مسهل بلغم باید داد و حبوب ... تنقیه دماغ
باید کرد و سرمه بچشم باید کشید صفت ... کحل روشنائی مروارید ... ارمنی ... قرنفل
زعفران سرمه مشک ... همه را کوفته بیخته سرمه سازند و بکشند استادی سیدی مولوی مرحوم
میفرمودند که اگر چار عدد منقی را هر روز خورده باشد برای چشم فایده عظیم بخشد و بحصول ...

زنجبد مرحوم فتح خان صاحب شیاف گل کنجد طیار میشد برای رفع ضعف بسیار مفید بوده است

گل کنجد سیاه گل جیلی یعنی غنچه نسرین مرجان سیاه پیپل همه را ساییده شیاف سازند

و یک شیاف را سه روز در آب برد و در چشم کشیده باشند و حضرت استادی

مرحوم حکیم نجیب آبادی اجزای شیاف را باین طریق میفرمودند گل کنجد

هشتاد عدد غنچه نسرین پنجاه عدد مرجان سیاه پانزده عدد پیپل شصت عدد همه را

سائیده شیاف سازند نافع باد **بحث علاج امراض اذن رباعی**

ای آنکه ترا گرانی گوش بود گویم سخنی اگر ترا هوش بود باشد سببش چو بلغم از پی علاج

گر داروی نافعش خوری نوش بود **شرح و تحقیق** نام مرض طرش **یوسفی** گرانی گوش

اگر از بلغم بود **علامت** گرانی سر و کندی حواس و بسیاری خواب **علاج** دارد

که دافع بلغم بود صبر سقوطری شحم حنظل تربد محمودیه مقل ازرق همه را بکوبند و بیرند و بعد از تنقیه

...یه سیر گز را مع اضافه محموده باب کرفس حمره کرده در عسل حبوب بندند و بعد از دفع روغن ...

با کنجد بست مثقال بهم آمیخته بجوشانند تا روغن بماند اما روغن ترب خالص اگر تخم او را با سکنجبین

داده روغن کشند سوم از مجموعه تخم می برآید **رباعی** از قوت حس اگر طنین گشت پدید **شرح و تحقیق**

خرد مسلمانست مفید و آن نقطه که باشد سببش ضعف دماغ هر سر زمقویات باید مالید **شرح و تحقیق**

نام مرض طنین **یوسفی** آواز گوش سبب قوت حس سمع و شدت حس یا ضعف دماغ **علامت**

علامت دریافتن

دلیل یافتن آواز بکار بود خصوصاً وقت گرسنگی که در نفس حواس مخلط خوردن

و این چیزی است که ماده را غلیظ گرداند چون خشخاش و کاهو و روغن بنفشه مالیدن مقوی را

مالیدن بر سر و آن چیزی است که مزاج عضو را باعتدال آرد یا قبول فضول نکند چون روغن گل

در روغن بادام مخلوط کند و از اغذیه خوشبو را خوردن **صداع و طنین** آب برگ مورد تازه

با روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند یا برگ مورد خشک مشتی را در دیگ پیاله آب

بجوشانند تا به ثلث آید صاف کنند و نیم پیاله روغن کنجد بهم ساخته بجوشند تا روغن بماند

در دگوشت اگر از صفرا باشد زردی رخ و چشم تو پیدا باشد گر حب بنفشه تو دهی

بخوری از زردی علاج خوب زیبا باشد **شرح و تحقیق** نام مرض وجع الاذن **یوسفی**

درد گوش سبب صفرا **علامت** زردی روی و چشم و دهان **علاج** بعد نضج مسهل و گذرده

حب بنفشه خورانند **شرح** در شرح رباعی چهارم مذکور شد اما سیدی استادی حکیم

نجیب آبادی مرحوم میفرمودند که اگر درد گوش شخصی پانزده ساله در دل شدت تمام

بسبب ریاح حادث باشد فصد قیفال گیرند و انداختن شیر زن در گوش فوراً تسکین

در دستکند و همچنین روغن گل نیمگرم انداختن و بخار برگ نیب جوشانده بگوش رسانیدن

و قطرهٔ آب ازان نیمگرم در گوش انداختن و این عمل برای ورم گوش هم معتمد است و

اگر از سوای سر دباشد آب بصل نیمگرم انداختن و آب برگ جوشانده نیز مفید و

در روغن ترب در بار بار بود هم مفید و مجرب حکیم نبی بخش حکیم تیمور بیگ مجرب خود میفرمایند

که انزروت در شهد سائیده در فتیله کرده در گوش نهند که فوراً تسکین درد

می بخشد رباعی ای آنکه بود قرحه گوش تو جدید مرهم ابیض طلی نیست مفید

داندم که بود قرحه بد کو ر قدیم چیزی نبود چو زرنیخ کاد مفید تشریح و تحقیق نام مرض

قرحه الاذن تعریف ریش گوش سبب انصباب خلط تیز زخم کننده علامت تقدیم

ورم و برآمدن ریم علاج مرهم ابیض را با استعمال آرند صفت آن موم کافوری در

روغن گل حل کنند و سفیده کاشغری کوفته بیخته اضافه نمود صلایه در آن کنند تا

مرهم شود صفت برگ گلسرخ روغن کنجد در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب نهند

یا برگ گلسرخ خشک را در آب جوشانند تا پنج بار بماند صاف کنند و ده بار

روغن کنجد اضافه نموده باز جوشانند تا روغن بماند کیفیت استعمال زهره گاو آلت

که زهره گاو دو جزو عسل گداخته یکجا بهم آمیخته لته کهنه را شب در فتیله کنند و بدان آلوده

صبح و شام در گوش نهند بگر سورزن دواء ذی جرم ضخیم در گوش انداختن خوب نیست

اما اگر رقیق بود مضایقه ندارد فافهم و انزروت سفید و عسل خالص را با هم آمیخته فتیله

کرده در گوش نگاه دارند رباعی در گوش تو هر گاه که تقدیر تو دود آید چو آن پیانه

پدید آید دود تر ضد آب شبح یا آب کبر تقطیر کنی ردی نماید بهبود تشریح و تحقیق

نام مرض دخول

نام مرض دخول الحیوان فی الاذن و تولد دود فیها تعریف در آمدن جانوری در گوش

چون مورچه و غیره یا پیدا شدن کرم در آن سبب عفونت یا تعفن خلط علامت درد و بدبوی

و حرکت در گوش و بر آمدن رطوبت علاج آنچه ماتن رحمه الله فرمود علاج باید کرد در

آب برگ شفتالو ترب را با آب پیاز آمیخته در گوش چکانند رباعی چون آب در درون رود

با هر معبود دیگر هست کوه ابدال تو سر چشمه جود در گوش تو چوب با دیان گر نهید دانکه

بکند آب برون آید زود تشریح و تحقیق نام مرض دخول الماء فی الاذن تعریف در آمدن آب در گوش

سبب در آمدن آب یا غسل کردن یا آن علامت تقدم ملاقات آب و درد عظیم و گرانی

گوش علاج یکی علاج همان است که ماتن مغفور فرموده و دیگر دست طرف گوشی که آب

در آن در آمده است از زیر بناگوش گرفته همان دست گرفته چند بسنگ زدن آب را

می برآورد مجرب است صفت ادویه رباعی ای آنکه ترا قوت شم باطل شد

احساس بوی نیک و بد مشکل شد اخلاط غلیظ گر بود موجب آن از داروی

مسهل نتوان غافل شد تشریح و تحقیق نام مرض خشم تعریف باطل شدن حسی که بوها را

در یابد سبب مواد غلیظ علامت کدورت حواس و گرانی سر و علاج طبیب اول مسهلی که

اخلاط غلیظ را دفع کند صفت صبر سقوطری شحم حنظل سنبل الطیب زعفران دارچینی

آب ریوند حب البلسان مصطکی زرنبتین محمودیه تربد سلیخه همه را کوفته بیخته با آب

۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳

خمره کرده چون بیسل سازند و فرو برند قرنفل را سوده سعوط نمودن نیز فایده می کند

و مشک سائیده در بینی بر نهادن بتری در ازاله این دارد علاج از بینی اگر بتن بوی بد ظاهر گردد

طبع هر کس از آن امیدی کم بود باید که طبیب سنبل کوفته را از روی دماغ فرود نگیرد

شرح و تحقیق نام مرض نتن الانف تعریف بد بوی بینی سبب تعفن خلط فاسد در گره سنگی

و سیری کم و زیاده نشود علاج سنبل الطیب سعوط و نشوق کردن نمودن فایده دارد و اگر

بسبب گرم سر بود ملیم انگوزه شکر سفید روغن گاو همه ادویه را در آب سائیده بر روغن

مخلوط کرده ضماد نمایند گرم سر همه بیرون افتد بفضل الله تعالی این دوا نیز مفید

سعد کوفی سنبل الطیب صبر سقوطری زرد قرنفل از هر یک دو دانگ باب برگ گل و بالو دینه

مجروح نمود در بینی دمند علاج ای عیش از گرمی شده بر طبع تو سرد در خشکی بینی از گرمی

آمده فرد بر پیش سر تو آب برگ خرفه با روغن بادام طلا باید کرد شرح و تحقیق

نام مرض جفاف الانف تعریف خشکی بینی سبب گرمی و صفرا علامت سوزش دماغ و بیخوابی

و اضطراب علاج آب برگ خرفه را با روغن بادام آمیخته بر پیشانی طلا باید کرد

روغن کدو و روغن بادام و روغن کاهو را در بینی انداختن فایده دست دهد علاج بینی ترا

قرحه چو تر خواهد بود حال تو از این مرض دیگر خواهد بود داروی چو بکار مرهم ابیض را

شام مرض ترا سحر خواهد بود شرح و تحقیق نام مرض قرحه الانف تعریف ریش درون بینی

رطوبات فاسده

سبب رطوبات فاسده اکاله علامت بر آمدن رطوبت و ریم خون علاج بجد تنقیه

دماغ استعمال این مرهم کنند سفیده مرداسنگ اقلیمیای فضه شرب محرق همه را

کوفته بیخته در روغن گل گرم کرده بهم آمیزند و مرهم سازند پس استعمال مرهم ابیض نمایند

صفت آن در شرح رباعی هفتاد و دوم گذشت و اگر اندرون بینی تدهین روغن گل خواه روغن کدو

و یا روغن نیلوفر کنند مفید باشد اگر از رحیل دریای را سوده در آب بخورند هم مجرب است و

در استعمال روغن هم نیز مفید است و اگر برادر این مرض بواسیر الانف باشد باید که اول فصد

قیفال کنند و نیز نیله و شاهتره در آب نیم بادر کرده مالیده صاف نموده شربت عناب

شیرین کرده سفوف بلیله سیاه خورده بنوشند و تا چله استعمال نمایند نفع خواهند دید

و چرک لی حقنه را در آب خوشا ساییده فتیله با آن تر کرده در بینی نهند و در صورت

علاج این علاج بواسیر باشد بتوفیق الله تعالی تقدس در برکت آن گو ستة خواهد شد رباعی

خون رفتن بینی چو ز بحران باشد گر بند کنی ز آن خطر جان باشد و آن دم نه ز بحران

نه بر و نه ز حکیم بستن بدقان کنند آسان باشد شرح و تحقیق نام مرض رعاف تعریف

رفتن خون از بینی سبب بحران علامت تاریخ چهارم و هفتم و نهم و یازدهم و چهاردهم روز مرض حاد بیاید

علاج در این علاج نباید کرد که در بند نمودن خون خطره جان است اما چون خون

با فراط رود و خطره سقوط قوت باشد مضایقه ننمایند که بند کنند فصد سر اروبند و از آب ترکرده

وشربت عناب نوشیدن و عدس مقشر که در سرکه پخته باشند بخورند و دهان آنکه در
را سائیده در سرکه دمند یا بآب گشنیز بچکانند و دال عدس مقشر را سائیده بر سر و پیشانی
ضماد نمایند دیگر قدری کافور در آب گشنیز تر سوده در بینی اندازند نیز نفع میدهد دیگر برگ امرود
سائیده بر پیشانی ضماد کردن خون را بند میکند نسخهٔ داروی رعاف که مشهور است گر
با تو نگریم روغن در ربود .. زعفران و دقاق کنند زراوند علاجش گلنار و اقاقیا و کافور گرد
شرح و تحقیق از این ادویه مجموعا خواه فرادی باستعمال آرند خون را بند خواهد کرد نیز
آن را که زکام گرم حادث گردد .. بس فایده از شراب نیلوفر دیده .. چون ساخت پس از
شربت مع کورنغدا .. از ماش و جو مقشر افتاد معقید شرح و تحقیق نام مرض زکام نزله فرود آمدن
رطوبت از دماغ و بجانب گلو و بینی سبب گرمی علامت آنچه از دماغ فرود آید گرم بود و سوزش
گلو و بینی علاج شربت نیلوفر بنوشند صفت آن نیلوفر در نیم آثار آب جوش نمایند تا به نیمه آید صاف
کرده در نیم آثار قند سفید قوام نمایند ترکیب دارنا چون زکام را از سر دفع نگردد از شربه جر
شربت روغنا بخورد .. و از اغذیه بترتیب نماید بخود آب .. تا نفع دهد و این مرض ایرز
شرح و تحقیق نام مرض زکام تعریف بالا گذشت سبب سردی و رطوبت علامت گرانی سر
و دردی و آنچه از دماغ فرود آید سرد باشد باقی علامت بلغم باشند علاج شربت روغنا بخورد
صفت آن روغنا پوست بیخ بادیان پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس ایرسا پرسیاوشان

بیخ گشنیز همه را در یک پیاله آب جوش نمایند تا به نیمه آید صاف کنند و بقدر ده مثقال قند سفید صاف کرده
بیغه ام آرند و دیگر که اگر طفل را مرض عطاس عارض شود باشد حضرت استادی مرحوم حکیم حبیب الله
میفرمودند که برگ نو برآمده بکابین و برگ خیار را ساییده قرص بسته بر سر موضع جائی نهند دیگر
نیمی از برگ که با شاخ انگور دو ماشه در آب [illegible] و نیم ماشه ساییده بنوشند دیگر یا در اطفال
سعال یعنی اسه در آب [illegible] آورده به نبات دو توله شیرین کرده بدهند و غذا از ادرش باید کنند
دیگر زهر مهره خطائی را بقدر دو برنج در آب ساییده بطفل بنوشانند دیگر چنانچه از مهره
خطائی که اصل است یا غیر آن این است که اول زرد چوب را آب بدیرانی زهر مهره را باید
اگر رنگ آن سرخ شود اصل باشد و الا فلا صفت علاج [illegible] باشتی چو [illegible]
نباشتی بدمید باشد که رسد صحبت زود نوید .. خون کم کن و مسهل خورد و بارد و موم
مبادا زلال رضندل سرخ و سفید شرح و تحقیق نام [illegible] باشرا تعریف اما سرخ که تمام
روی و پیشانی را فرو گیرد سبب گرمی صفرا و غلیان خون در رگ حالی که بر جلد پیدا داده
شکل است بواسطه شعب آن تا بر دی میرسد علامت تشنگی و تب تیز و اندوه و ماندگی
گوش و بینی و پیشانی را فرو گیرد و روی علاج فصد قیفال کنند و مسهل خفیف خورند صفت آن
تمر هندی آلو بخارا سبت دو چندان آب گدازند که از بالایش گذرد و صاف کنند و سبت [illegible] مثقال
گلاب حل کرده باشند در آن اضافه نگرم [illegible] مانند صفت [illegible] از صندل سرخ صندل سفید

و در سبت مثقال آب گشنیز تر حل کرده بقدر کنان کهنه آلوده زنان زنان طلا کنند بیمار خورده

حکیم حبیب آبادی مرحوم میفرمودند که باقلی را نیم باید در بول گاو تا زانیده سرخ رنگ است و بعد روزها

بعد خشک نموده سائیده با پوست نیم کهنه و دیت کیری که از خیر دشتی باشد نیم باید سائیده

سفوف نموده آمیخته با عرق جهار خورده باشد و عرق را با شربت سکنجبین شیرین نمایند اگر قبض کرد

برگ سنا مکی در شربت آمیخته باشد برگ شاهتره تخم کاسنی در آب تبر نموده مالیده صاف نموده با شربت

انار شیرین کرده اسپغول خورده با لاتش و اینکه خوردن هم نفع دارد آنها که گرفتار

بباد دشنام اند گر برگ زنند و خرد دشنام اند مطبوخ هلیله بعد از ان گر نخورند در خور

طریق تجربه کاران خام اند نام باد دشنام سرخی مایل بکدورت که در

عارض شود و سبب احتراق خون صفرا فساد جلدی در اطراف پیدا شدن قروح نصد

قیفال زنند بعد از ان مطبوخ هلیله بخورند هلیله سیاه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی بنفشه

گل سرخ تخم کرفس تخم کاسنی عناب سپستان تمر هندی آلو بخارا همه را در یک کاسه آب

جوش دهند تا به نیمه رسد صاف کنند بست مثقال شیر خشت در ان کرده صاف نموده بیاشامند بعد از ان خورد

نمک و فته و ماش مقشر و مرغ جوان و گشنیز تر کنند و واضح باد که ماتن رحمه الله حال بشری اگر چه

الو قوع است ندانم چگونه اینجا ترک کرده مقتضی آن می افزایم تا کتاب با نقص نباشد بگو که

در بحث اورام نفخه است بشری نام مرض بثری یا نفخ تنین منفوط مولد در نه های است سوختگی

دیمی اراک

زیتونی مرگ پهن مایل بسرخی با خارش و کرب بسیار که به نفخه بعد از خارش مستگر در تمام بدن باید از اعضا

بخار دم صفراوی با بلغم رقیق از زیر نفسش باشد و بهندی تیتی گویند و در روز طلوع

و نفخه می شود و شب بلغمی سفید رنگ و بعضی سرخ سوزان علاج بر پیشانی آب سرد از سه جاج

در سر اشاره آن مانند نفخه سکنجبین شیرین کرده بنوشند بگیرد و صندل سرخ را در این سوزان نیک

ساییده بر بدن بمالند که آن را در هندی سوهین گویند و بفارسی پانچه گویند بعد از

در آب جوش داده آبش که ازان باشد بنوشند نفع کمال دارد اگر آنرا با شربت عناب شیرین کنند

بهتر باشد ابر تخم بادیان و تخم شبت در آتش بسوزانند و در دوش اگر بچشم رسانند بعد از ان مرض

علاج امراض نفخین زبان برای آنکه تشقق بسبب بخار شده باید بعلاج ان تراجا فر

گرچه از صفرا بود مسهل آن بر روغن چنین مرض کوران فصد زنند نام تشقق اگر

تشقق شدن سبب صفرا علمی دهان و خشکی سبب درشتی زبان علاج مطبوخ هلیله مسهل گیرند

باقی مسهل صفرا را از بحث آن گیرند که گذشت و استعمال قیروطی نمایند صفت کتیره سفید

کافور موم سفید روغن گاو اول روغن و موم را در آتش نمایند بعد از آتش فرود آورده کتیره

را با ربگ سیخ در روغن خوب حل نمایند پس بر آتش نهاده قدری گرم کنند بعد فرود آورده

کافور در آن آمیخته بگیرند و استعمال کنند مجرب است هر کس که تشقق شیش از ارد

هر خوردنی خشک باشد دارد باید که ریشه مرغ در هندی رو مرهم کنند در سبب خود دارد

شرح و تحقیق مریض را باید که سینه چون آنرا گداخته و سفیده روی را در آن آمیخته مرهم ساخته بر

مانده باشند [illegible] در رتی یا رطل دریای را در سه تره آب سوده و شربت انار شیرین کرده

چند روز بنوشد که سبب ربا [illegible] هر کس که خون لبش در رحم خواهد کرد . حقنه از [illegible]

خواهد کرد . گر کم نکند خون بیلین بکوبد . بر خوردن در این مرض ستم خواهد [illegible] شرح و تحقیق

نام [illegible] ورم الشفه [illegible] رماسیدن لب سبب خون [illegible] خمیاره [illegible] ریاح [illegible]

علاج صفت بلیغی که در مرضهای ورمی نافع تمر هندی عناب شب در آب گذاشته صباح

صاف کنند و تغند شیرین کرده یا آلی قند میل فرمایند و عدس ماش مقشر و انگور و شیر [illegible]

خورند اما فرن علی الرای الطبیب ست زیرا که قدر شربت او تا سی مثقال ست بحث علاج اورام فم

[illegible] از گرمی اگر قلاع گردید از راه علاج مر نباید گردانید . گلنار گل سرخ و سماق سوده [illegible]

گاه بیگاه بیابد پاشید شرح و تحقیق نام [illegible] قلاع [illegible] جوشش دهان سبب خون [illegible] سرخی آبله ها

علاج در ورد گلنار و گل سرخ و سماق برابر باشند [illegible] دم الاخوین گل نسترن گلنار کته کافور

همه را باریک سائیده در دهن پاشند [illegible] صفوف [illegible] زردی جوششها علاج بگلاب و سرکه مضمضه

نمایند مضمضه نمودن با آب قشر آم [illegible] جوشانده فرارگ سفید سائیده بران پاشند نیز

بسیار دارد [illegible] سرار دی برای هر درد سفید و گرم [illegible] را در آب [illegible] برگ [illegible]

خشک ساخته سوده سائیده اند که [illegible] در دهن پاشند [illegible] از سردی اگر قلاع پیدا گردد

البان [illegible]

سبب [illegible] مهیا گردد . یا شستن چوب [illegible] سوده . نبودن [illegible] اگر [illegible] گردد

شرح و تحقیق نام [illegible] قلاع [illegible] بالا گذشت سبب بلغم [illegible] سفیدی آبله ها علاج

ضماد [illegible] سوده بر آنها پاشند [illegible] چنک عدس مقشر طباشیر کوفته با آب شیر

سبز [illegible] پاشند [illegible] چون آب سردی از دهان برود . چیزی که بود سرد [illegible]

باید که خوری گوارش [illegible] تا آن وقتی که این مرض دفع شود شرح و تحقیق نام مرض

سیلان اللعاب من الفم [illegible] آب رفتن از دهان سبب بلغم [illegible] عدم تشنگی یا سایر علامات

غلبه بلغم علاج صفت جوارش زیره نبات را در آب جوشانند تا نیک غلیظ شود پس

دیگ را [illegible] از دیگدان فرود آورده زیره در سرکه پرورده باشند [illegible] زنجبیل فلفل

[illegible] همه باریک [illegible] در آن انداخته [illegible] کنند پس بر دارند و نگاه دارند صفت [illegible]

پوست ترنج عود قماری قرنفل [illegible] مصطکی قاقله کبار [illegible] زعفران زنجبیل دار فلفل

جوز بوا [illegible] قوام نبات مصری [illegible] جوارش سازند و علاج دیگر

در کتب دیگر [illegible] آمده [illegible] خوردن جوارش پس از تنقیه [illegible] مسهل

[illegible] بلغم النفع باشد [illegible] خوردن مسهلی که خلط غالب [illegible] اخراج کند علاج آسان آید

شرح و تحقیق نام [illegible] بخر [illegible] کنده [illegible] و بدبوی دهان سبب بلغم [illegible]

و سفیدی بول علاج با اخراج خلط [illegible] و مسهل [illegible] در دهان داشته باشند

صفت آن کبابه سنبل پوست ترنج خولنجان قرنفل سعد قرفه زنجبیل مشک همه را کوفته
بیخته در آب به وگلاب که دران صمغ عربی حل کرده باشند سرشته شند و بمقدار نخود حبوب ساخته در سایه
خشک سازند و باستعمال آرند صفت حب دیگر مخرج ماش رحمة الله که مجرب گفته است صفت آن مصطکی [illegible]
نبات مشک [illegible] خالص باشد همه را کوفته بیخته با آب گلاب که دران صمغ عربی حل کرده باشند
سرشته حبوب بقدر نخود ساخته در سایه خشک کرده حبی ازان در دهان نگاه دارند [illegible]
در مجربات [illegible] باستعمال آرند و فایده ازان بردارند و [illegible] جای خنک بازدارند
صفت شیشه فلفل دراز قرنفل باید که شیشه را در هاون انداخته فلفل دراز چند انداخته
باشد و بدسته هاون ضرب [illegible] چند زده باشد همچنین قرنفل چند چند انداخته کوفته تا
تا آنکه شیشه خاکستر خواهد شد پس جمله را آمیخته سفوف را نگاه دارد و هر روز ازان بر
دندان مالیده باشد نافع باد ضرس دیگر دندان ترا چو کرد از گرمی درد سرکه بگلاب
مضمضه باید کرد از اشربه آب سکنجبین باید جست در اغذیه آش ماش کند و باید خورد
شرح و تحقیق نام مرض وجع السن تعریف درد دندان سبب گرمی علامات راحت یافتن از
آب سرد و درد بسیار و تیز گردیدن و در لثه سرخی باشد علاج سرکه و گلاب را باهم سرشته
مضمضه کنند و سکنجبین بنوشند صفت اسفید سعد در آب جوشانده تا غلیظ شود پس سرکه برابر
اضافه نموده در دسته جوشش داده نگاه دارند هر صباح یک قاشق ازان در [illegible] قاشق آب

حل کرده حب نموده باشند دیگر نسخه تعویذ [illegible] کرده زیره سفید برشته و [illegible] برشته
سوخته [illegible] مصطکی نمک لاهوری [illegible] الوزن کوفته بیخته سنون
سازند سبب با سردی علامات نفع یافتن از چیزهای گرم و متضرر شدن از چیزهای سرد
و سوزش [illegible] نباشد و نه در گوشت گرداگرد دندان ورم نباشد علاج زنجبیل یا
عاقرقرحا یا خردل را کوفته و بیخته و بقدر آن نمک سوده اضافه نموده بر دندان [illegible]
مالند یا کوفته جوشانیده صاف کرده قدری سرکه و گلاب انداخته نیم گرم بآن مضمضه کنند
و شوربای [illegible] یا دراج یا تیهو یا کبک [illegible] زعفران خورند سیدی و مولائی حکیم
نجیب آبادی مرحوم مقرر نموده اند که برای درد دندان اگر از حرارت باشد و راحت از آب
سرد حاصل شود فصد قیفال گیرند و مضمضه بگلاب و عرق عنب الثعلب کنند و اگر از برودت باشد
با آب جوشانده [illegible] کنند و مضمضه سازند و اطریفل کشنیزی [illegible] خورانند که برای
امراض سر و چشم و گوش و دندان بس مفید است و اگر از دندان خون برآید [illegible] مصطکی
[illegible] سنون سازند که بند خواهد شد دیگر عاقرقرحا [illegible] شب مالیده [illegible]
برگ تنبول خورند دیگر برگ [illegible] نمک سنگ سنون ساخته بعمل آرند عاقرقرحا [illegible]
[illegible] عنب الثعلب کشنیز خشک همه را در [illegible] آب بجوشانند پس صاف کرده مضمضه
سازند ضرس دیگر دندان کرم خورده شود [illegible] باشد [illegible] از مالا بد

از خوردن تخم خرفه کن زود علاج زان رو که بد است مرض اگر ممتد شد شرح و تحقیق

نام مرض ضرس تعریف کند شدن دندان سبب خائیدن از چیزهای ترش و قابض

یا بلغم ترش یا سودا که متعلق باشد بفم معده علامت خوردن از ترشیها ظاهر باشد یا باقی از علامات

بلغم و سودا ما باید یافت علاج تنقیه معده از بلغم و سودا ما باید کرد و علاج ماتن رحمة الله نیز مفید

و خوردن زردی بیضه نیم برشت گرم هم النفع دیگر [illegible] اسپند یا برنگ بزر البنج عاقرقرحا نیم آثار

آب بجوشانند چون به نصف رسد صاف کرده نیم گرم مضمضه سازند دیگر [illegible] ثار جبل [illegible]

را سوده با شربت عناب شیرین کرده بنوشند رباعی ۹۴ دندان ترا رسد چو تشویش ز درد

نومید مباش از شفا بخش درد تا هر چه بود درد دساقط گردد بیبه بز و تخم گندنا بکن دود

شرح و تحقیق نام مرض درد السن تعریف کرم دندان سبب تعفن رطوبت باشد علامت تغیر رنگ

دندان بسبزی خواه زردی خواه سیاهی علاج بیبه بز و تخم گندنا را دود کردن و آن بر دندان

کرم خورده رسانیدن تا کرم همه برآید و ساقط شوند و سیدی و مولائی مرحوم حکیم حبیب آبادی

میفرمودند که کشتیلی را بربریان نموده نیم گرم بر دندان کرم خورده نهادن و فشاردن کرم دندان

را می میراند و مریض را می باید که این سنون را بعمل آرد صفت [illegible] بریان [illegible] یا

کشنیز بریان زردچوب پوست [illegible] کوفته بیخته سنون سازند وقت خواب شب [illegible] بمالند

باشند و باین ادویه مضمضه ساخته باشند صفت آن اسپند مرچیا کنند با برنگ برگ [illegible] عود

الوفه

ادار چون

و در آب جوشانیده چون بنصف رسد مضمضه کنند نافع باشد و بر دندان کرم خورده

روغن یا بزر چند قطره در انداختن ازاله کرم آن در ساعت میکند مجرب است دیگر افیون

یک جز و سداب که سه جز با یک سوده قدری از آن در پلیته نهاده و مثل غلوله کرده

در کوی دندان گذارند یا زیر آن بنهد دود دارد این بدندان کرم خورده دادن

نیز مفید است رباعی از سستی لثه هر که شد حالش بد بر حالی او تا که نگردد ممتد

باید که بکوبند گل و گلنار و آن هر شب قدری بر بن دندان پاشند شرح و تحقیق

نام مرض استرخاء اللثه تعریف سست شدن گوشت بیخ دندان سبب رطوبت خون

علامت رطوبت دهان و سرخی زبان و بزرگی نبض علاج گل و گلنار را کوفته بیخته بر بن

دندان پاشند مالیدن فایده دارد و مضمضه با آب زاک و نقوع و قشر ام غیلان و حب الآس

نیز موثر و اگر موسم سرد باشد با محل سرد پس نیم گرم کنند و مالیدن رسوت خالص در گلاب

حل کرده بر لثه و لعاب دهان انداختن نیز موثر رباعی ۹۶ چون لثه وامیه شود عارض مرد

از بهر سنون بدست باید آورد عفص و عدس و اقاقیا و کندر گلنار و شب بیاید و برگ الورد

شرح و تحقیق نام مرض لثه وامیه تعریف خون رفتن از گوشت بیخ دندان سبب

کثرت رطوبت خون علامت سیلان خون از گوشت بن دندان علاج ادویه که

ماتن رحمة الله علیه فرموده است بکوبند و بر لثه مالند و مرجان سوخته را مالیدن نیز نافع است

خشت زرد رائیج در آن تقطیری نمک سانهر و مرج سیاه انداخته مالش بردن

خون رابند میکنند رباعی آنرا که ورم زخون شد لثه پدید گر رگ نزند بسی الم خواهد دید

وان لحظه که باشد سبب خلط دیگر خواهد ز دوا و مسهلش نفع رسید شرح و تحقیق

نام مرض ورم اللثه تعریف اماسیدن گوشت بیخ دندان سبب ورم گرم اگر از بلغم یا سودا

علامت درد و تیز بینی دهان او و شورش و تیرگی رنگ دندان سفیدی و نرمی اماس و برودت

ملمس سیاهی ورم علاج فصد قیفال و چهار رگ زنند و باقی استعمال مضمضه مستعمل ...

حب الآس و بیخ عنب الثعلب را در سرکه جوشانیده مضمضه نمایند اشهد مضمضه کنند پس طبیخ

بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش و حلبه و کتان مضمضه نمایند الطبیخ برگ شهتوت و عدس

مضمضه کنند رباعی چون خورده شود لثه ات ای نیکو عهد سنبوز مربای زبید طلا ...

کنند بکف در دیکوب و پس زان تکمیر کنش بسیر که عنصل و شهد شرح و تحقیق

نام مرض تاکل اللثه تعریف خورده شدن گوشت بن دندان سبب ماده حار خورنده

علامت چرک بر دن گوشت و کم شدن گوشت لثه علاج آنچه منقی ... حرم فرمود داد ست کنند

و این سنون بعمل آرند صفت مرجان سوخته صدف سوخته زرد چوبه مازوی اسبر

جو السرد ... سپر بان شب یمانی دم الاخوین گل ارمنی همه را کوفته بیخته مسنون

سازند و مالند بحث علاج امراض اللسان رباعی هرگاه که حس ذوق باطل گردد

[illegible]

در یافتن

در یافتن هر مزه مشکل گردد زخراج کنی چو خلط غالب زبدن اندیشه مکن که زود

زائل گردد شرح و تحقیق نام مرض بطلان ذوق تعریف باطل شدن حسی که سبب ماده سرد و تر علامت

رطوبت دهان و نرمی نبض و سبزی ... قائم ور ... علاج تنقیه دماغ با ایارج فیقرا و حب قوقایا

کنند رباعی آنکه گرانی زبانت باشد در چهره زبلغم چون نشانت باشد

باید که کنی غرغره خردل و خل هر چند که درین مرض تواند باشد شرح و تحقیق

نام مرض ثقل اللسان تعریف گرانی زبان سبب بلغم علامت عدم تشنگی و آب رفتن از دهان و سپیدی

زبان و ... مسهل منقیه خلط باید کرد و حسب علاج و غرغره مذکور باستعمال آرد رباعی

اماس زبان اگر زخونت باشد سرخی زبان زحد فزونت باشد گر رگ نزنی

و نشنوی تو ای حکیم نزدیک خرد بسی جنونت باشد شرح و تحقیق نام مرض ورم اللسان تعریف

اماس زبان سبب خون علامت سرخی زبان و گرانی آن و تیزی دهان علاج فصد قیفال

زنند رباعی هر کس که تشقق زبانش باشد تشویش ز هر سخن از آنش باشد باید که ترا

لعاب اسپغول حل کردن مدام در دهانش باشد شرح و تحقیق نام مرض تشقق اللسان

تعریف شق شدن زبان سبب صفرا یابس علامت خشکی دهان و تشنگی و تلخی زبان

و تلخی طعام علاج طعام مذکور باید کرد و خیار باید خورد و روغن بنفشه بر سر مالند

و ماء الشعیر خورند رباعی هرگاه که سوزش زبانت باشد در تش بدل ... از آنش باشد

باید که لعاب تخم به پوسته باشیره [illegible] در دهان باشد سبب [illegible] نام [illegible] اللسان

تعریف سوزش زبان بسبب غلبه صفرا است علامت تلخی دهان و درشتی زبان سرخی نبض [illegible]

علاج تنقیه کنند و کشنیز تر در دهان دارند و تخم خرفه و تخم خیارین و تخم کدو و تخم خرفه برابر

و بارهنگ [illegible] را ساییده [illegible] و آنرا با شربت لیمون شیرین کنند [illegible] حال

[illegible] زبان [illegible] [illegible] حرارت [illegible] از مضمضه کردن بلعاب اسبغول

با شیره خرفه [illegible] شد [illegible] نام [illegible] جفاف اللسان تعریف

خشکی زبان سبب گرمی و خشکی [illegible] سیاهی [illegible] نبض و [illegible]

علاج [illegible] رحمه الله [illegible] باید کرد و [illegible] ام [illegible] باید

آنچه از ورم [illegible] احوال [illegible] خون [illegible] باید زد [illegible] باید

[illegible] این علت [illegible] نام [illegible] ورم اللهات تعریف اماس

که آنرا [illegible] سبب [illegible] خون باشد [illegible] سرخ [illegible] و انتفاخ آن

و سوزش [illegible] علاج فصد [illegible] باید [illegible] سر [illegible] آب

عناب شیره خرفه لعاب اسبغول [illegible] آورد [illegible] السوس

و اصل [illegible] بنوشند [illegible] شربت نیلوفر [illegible] ترکیب [illegible]

سماق در آب [illegible] کنند [illegible] درم گلاب اضافه نموده

زبان

زبان [illegible] گرم [illegible] گروه باشند اگر سبب [illegible] صفرا [illegible] آب [illegible]

[illegible] در آن [illegible] و شیر [illegible] طبع [illegible]

بسیار و تشنگی بسیار [illegible]

[illegible] شیر تازه [illegible] غرغره نمایند اگر سبب بلغم [illegible] ورم [illegible] غرغره [illegible] سکنجبین

سپیدی رنگ [illegible]

[illegible] و گل سرخ [illegible] عنب الثعلب خشک [illegible] مسلم [illegible]

غرغره نمایند [illegible] آب [illegible] غرغره کردن [illegible] اگر سبب سودا [illegible] رنگ آن [illegible]

[illegible] باید کرد و شیر تازه غرغره باید کرد [illegible]

ورم اللهات و خناق [illegible] که دوای [illegible] قدیم [illegible]

[illegible] باشد [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] مجرب [illegible]

[illegible] باید [illegible] غرغره [illegible] سکنجبین [illegible]

[illegible] نام [illegible] اللهات تعریف [illegible] سبب بلغم

[illegible] و سپیدی آن علاج صفت غرغره [illegible] آب [illegible]

تا سینه آید صاف کنند و سکنجبین آمیخته نیمگرم غرغره کنند رباعی ::: چون بسستی تو زبان گردد
احوال تو از حدوث آن گردد بد :: کن غرغره سازی ز گلاب با زود :: ظاهر شود آنچه پنهان بود ::
بلغم شرح و تحقیق نام مرض استرخاء اللوزتین تعریف سست شدن دو لوزه که هر دو جانب
حلقوم اند نزدیک بیخ زبان سبب ورود رطوبت بدان علاج صنعت غرغره خردل بکوفته ملازم
رحمه الله باید کرد رباعی ::: در درد گلو چو فصد کردی بخور :: آب آلو شربت نیلوفر :: از آب سماق و
مثل آن غرغره آب :: هر چند که بیشتر بود نیکوتر :: شرح و تحقیق نام مرض خناق تعریف
درد گلو سبب خون علامت سرخی چشم و درد [illegible] رگها علاج فصد سر آرد کنند بعد جهات
و رگ زیر زبان را نیز کشایند بعده از آب سماق و آب زرشک و شاه توت و لعوق دو سپستان را بارها
نیمگرم غرغره کنند و خوردن نمک بر سبیل بطوری که نوشتم در بر [illegible] بسیار مفید رباعی ::: ای
آیی چون گلویت ز تو داده خبر :: خون آید بر دم از گلوی تو بدر :: گر غرغره سازی آب [illegible]
نمک :: چیزی نبود ترا از آن نافع تر :: شرح و تحقیق نام مرض دخول العلق فی الحلق تعریف
درآمدن زلو در گلو سبب در آب نوشیدن علامت ظاهر شدن خون رقیق و اندوه و سوزش
علاج تدبیر مصنف مرحوم نشده است دیگر بیند که اگر ابریسم را [illegible] در سرکه با روغن کرده
بدان غرغره نمایند فورا هلاک شود رباعی چون شد زلو به گلوت رسید ای یار [illegible]
سختی اسم [illegible] دیگر :: تخم گل و انزروت میکوب ز آن :: اندک اندک تخم مرو روغن میخور ::

شرح و تحقیق نام مرض قرحة الحلق تعریف ریش گلو سبب مواد حاره علامت درد و بیرون
آمدن ریم و تنخع علاج فصد سر آرد باید کرد و آب سرد نخورند موم روغن را با زردی بیضه باید خورد
صفت مرهم موم کافوری را در روغن گل حل کرده اندر زرده بیضه و تخم گل کوفته بیخته اضافه نمایند چون
ریزه استخوان بماند یا خار :: در جوف گلو کس یا بر جا بار :: هر لقمه که پیچد از فرو بردن او
سوزش رسد معین باشد بسیار شرح و تحقیق نام مرض نشب العظم و الشوک فی الحلق تعریف بند شدن
استخوان یا خار در گلو سبب حرص اکل علامت عدم ازدراد و غشی علاج [illegible] مقرر باید که
اگر در حلق کسی استخوان یا خار بماند باید که لقمه کلان که مشکل فرو برد بخورند که بسبب آن
استخوان و خار فرو رود در باقی حال در دیگر کتب نوشته اند باید دید رباعی سوزن چو فرو
بری دگر [illegible] رنجور :: تدبیر تو چون نباشد از حکمت دور :: باید ورقی سوده مقناطیس [illegible]
خوردن [illegible] دوا [illegible] بگو شرح و تحقیق نام مرض بلع الابره تعریف فرو بردن سوزن سبب
غفلت و اکل علامت درد در دم و بر آمدن خون [illegible] علاج سنگ آهن ربا را کوفته بیخته
صلایه کرده بیک قاشق شراب خورد سرکه رنگ [illegible] آمیخته تا [illegible] خورند و بعد نیم ساعت
[illegible] گل سرخ [illegible] سپستان همه را در یک پیاله آب جوش دهند چون نیمه رسد
صاف کرده شیرخشت [illegible] از آن حل کرده صاف نموده نیمگرم بنوشانند و [illegible]
تا چند بار طبیع مجیب شود و سوزن بجذب مقناطیس بیرون آید باذن الله الغنی و

بس از خروج سوزن شربت قند با گلاب و تخم ریحان بنوشند و غذای نخود آب جو دهند

رباعی ١١٤ مجرای غذای به معده اگر آماس کند مرجعی آماس نگر چون موجب

آماس مشخص گردد تدبیر مناسبش کن ای دانشور شرح و تحقیق نام مرض ورم مری

تعریف آماس مجرای طعام از حلق تا معده سبب خون علامت درد در میان

دو شانه بجمیع اقسام و بد بوی تپ و پری رگها و نرمی نبض سبب صفرا علامت تپ و

سرعت نبض و درد زبان وقاروره سبب بلغم علامت بول سفید و رطوبت بینی و ثقل

سبب سودا علامت درد و خشکی دهان و تیرگی رنگ علاج سبب خون فصد اکحل باید کرد

و شربت بارده را باید نوشید و صندل را در گلاب سائیده در میان هر دو شانه ضماد باید کرد

و آرد جو بابونه و بنفشه و خطمی را در آب برگ عنب الثعلب سائیده ضماد کردن نفع دارد

سبب بلغم و سودا جوشانده شبت و بابونه و اکلیل الملک و تخم کتان نیم گرم یا

در شراب انگوری جرعه جرعه کرده بنوشند و واجب باشد که اگر وجع الصدر سبب بلغم باشد

که آنرا امام رحمه الله ترک کرده است پس استادی حکیم محب آبادی این نسخه تجویز نموده

صفت آن عناب سپستان بنفشه هر سه را در آب بجوشانند چون ثلث بماند در شیشه نگاه

سازند و در توده وزان رسیده باشند نافع باشد رباعی ١١٤ آواز تو چون گرفت بیندم به پذیر

جزوی ز نبات و جزوی از مسکه بگیر آمیز یکی بگیر و میلش فرما کو دشمن و قبال تو از غصه بمیر

شرح و تحقیق نام مرض بحة الصوت تعریف گرفتگی آواز سبب گرمی و خشکی علامت

بسیار میل آب و خشکی دهان و درشتی زبان علاج مسکه را با نبات باید خورد که النفع است

در یبوست سبب برودت و رطوبت علامت درد سردی پیدا شود و هنگام وزیدن هوای

شمال باشد و خشونت و الم نباشد علاج این حبوب بدهان دارد فلفل گرد فلفل دراز

کبابه زعفران قرنفل دارچینی نبات سفید همه را با آب برگ تنبول حبوب

بقدر نخود سازند و بدهان مدام نگاه دارند رباعی ١١٥ در سرفه تر بقول اهل تدبیر میکن تو طلب

طبیخ زوفا بگیر ور خشک بود سرفه شراب خشخاش تر طبیب کن و رخویشتن باز مگیر

شرح و تحقیق نام مرض سعال تعریف سرفه سبب خلط غلیظ لزج محتبس در ریه علامت بودن

آن بعد زکام و خروج آن بعسر آن علاج طبیخ زوفا باید خورد صفت زوفا را و حلبه

و پرسیاوشان تخم کرفس پوست بیخ کرفس بادیان پوست بیخ بادیان تخم انجره فراسیون

که کشنده باکوی بیت همه را در سیر آب جوشانند تا نیم [illegible] بیغت [illegible] صاف کرده

انقال نبات مصری یا گلقند بنفشه در آن حل کرده نیم گرم بیاشامند نوع از گلقند بنفشه

[illegible] است که نیز الوجود است در بن ملک صفت گل بنفشه تازه [illegible] قند سفید مالیده بانم

در چهل روز در آفتاب نگاه دارند یا گل بنفشه خشک را بکوبند با بیت بمالند و بیرون کاه

یا آب تر کرده تا ده ساعت گذارند و قند را در آب جوشانند تا غلیظ شود بس

بیامیزند و دو سه جوش دهند صفت پوست خشخاش تخم خشخاش در آب جوش دهند تا
به نیمه رسد صاف کنند و نیم من قند سفید در آن حل کرده بجوشانند تا بقوام آید پس از آن عنبر
هفت مثقال باده مثقال نبات مند سپید استادی حکیم نجیب آبادی مرحوم برای سرفه
بلغمی لعوق تجویز فرمودند صفت مغز تخم کدوی شیرین مغز بادام شیرین نشاسته
کتیرا صمغ عربی تخم خشخاش نبات مصری را بقوام نموده ادویه مذکوره را کوفته بیخته در آن
آمیزند بقدر نیم چند بار لیسیده باشند نافع باشد صفت تجربه فقیر رسیده که بسیار نفع
می بخشد صفت کتیرا صمغ عربی رب السوس اصل السوس تخم خشخاش مغز تخم کدو مغز
تخم بادرنگ کوفته بیخته بلعاب اسبغول حبوب سازند و هر وقت در دهان دارند از سبب ضعف
دماغ ریزش نزله باشد این حب بسیار سود کند صفت مغز بادام مغز تخم کدو نشاسته مغز تخم بادرنگ
خشخاش نبات صفت دیگر که بس مفید است تخم خشخاش نشاسته صمغ عربی مغز
تخم کدوی شیرین مغز تخم پنبه نبات را قوام کرده ادویه مذکوره کوفته بیخته در آن انداخته
لعوق سازند و قدری قدری لیسیده باشند دیگر تخم خطمی خبازی کتیرا صمغ عربی
رب السوس مغز بادام شیرین کشنیز خشک مقشر مغز تخم بادرنگ تخم خشخاش مویز منقی بیدانه کافور
مغز تخم کدو گل ارمنی نبات کوفته بیخته با آب سرشته حبوب بقدر نخود بندند و بدهان دارند
دیگر از حضرت مرحوم است کتیرا اصل السوس صمغ عربی نمک [illegible] همه را [illegible]

[illegible]

سفوف سازند قدر شربت دیگر صفت از حکیم عطا اشرف مکتوب است مجرب برادر توام
نجیب [illegible] الله صفت طباشیر زهر مهره خطائی الائچی سفید ملکی کشنیز [illegible]
جاوتری جائفل زعفران افیون اول افیون را در عرق بادیان حل کرده بعده جمله ادویه را کوفته
بیخته در آن حل کرده گولی بقدر نخود ببندند و حسب مزاج باستعمال آرند و بوقت شب [illegible]
حضرت استادی مرحوم حکیم نجیب آبادی نوع چای را نیز بسیار مفید می فرمودند صفت
چای خطائی بادیان خطائی بهی دانه پوست ترنج همه یک شب در آب تر داشته صبح
سه چار جوش داده صاف نموده به نبات قوام کرده عنبر اشهب قرنفل دار چینی
دانه الائچی سفید دانه الائچی کلان مصطکی بسباسه جلغوزه عود غرقی مشک [illegible]
ساییده در آن داخل کرده نوش سازند جالینوس میگوید که در امراض دماغی علاج [illegible] کنند
پس برای سرفه بلغمی این نسخه را نیز مجرب از حکیم الهی بخش صاحب مظفر نگری [illegible]
صفت گاوزبان [illegible] گوکنار حب الآس کوفته در آب جوشانند و چند بار [illegible]
کنند و حضرت استادی حکیم مرحوم نجیب آبادی [illegible] فرمودند صفت [illegible]
اصل السوس گوکنار در آب جوشانند [illegible] کنند و [illegible] در [illegible]
میفرمودند که پوست خشخاش که گوکنار باشد در آب جوشانند چون بنصف رسد صاف کرده
در نبات قوام سازند و شربت را [illegible] نموده شربت مذکوره [illegible] کرده [illegible] نوش کنند

وخود که در سنه ۱۲ هجریه درین مرض مبتلا شده بودم حکیم عطار شرف با نیلوفری شربت

خشخاش بقدر نخود بزرگ مروق ساخته بودند پس نفع بخشیده بود پوست خشخاش مع تخم

کوفته شب در آب خیسانیده صباح جوشانیده صاف نموده نبات خشخاش یعنی بوره

نیم پاو انداخته قوام آن نمایند پس از آتش گرفته سفوف کتیرا قمح درین [illegible]

دران آمیزند قرار در هنگام شش مرتبه بقدر دو دو ماشه لیسند نافع باشد [illegible]

تنگی نفس را چو ساز در بخور :: باید از وی بصحبت راه فتور :: از بلغم اگر بود بس

در عارضه زکام بارد مذکور حال این در شرح رباعی هشتاد و دوم باید دید اما مکام

خفقان بطوریکه می نگارم سپوس کشند شرح و تحقیق نام مرض را [illegible]

تنگی دم که آن را ضیق النفس و بهر عسر النفس نیز گویند سبب بلغم حرارت عدم تنگی و متغیر

شدن از هوا از سرد و نوع یافتن از هوای گرم علاج باید که سپوس گندم را در نیم آثار

آب بجوشانند چون نیم ماند بادام شیرین و مغز تخم کدو سائیده در آن انداخته

آن را بر روغن گاو داغ کرده بشکر سفید شیرین کرده بمکرر نوشیده باشند نوع دیگر نسخه

در حضرت استادی مرحوم حکیم محمد مجیب آبادی می فرمودند که اشته زرنیخ گاو دنبی برای

امراض بلغمی مانند سرفه رطبه و سرفه بلغم و دمه که [illegible] تنفس در [illegible]

در اشتهای هم زیاده میکند و بقدر دو برنج تا یک بار زیاده از آن خوف مرض [illegible]

خورانند و برای

خورانند و برای انتفاخ نگو که آن را در هندی لیلیا گو بند نیز نافع است خشک بقدر یک ماشه

کالیده بر آن بیته که خشک را ببندند و بالای آن صفحه سرب را پهن کرده ببندند و

تسمه چرم بود ابرگلو بندند صفت دیگر بر تال گاو دنبی بران مین بیل را سائیده

ضماد سازند و آن را بر یک پارچه نهاده در پارچه [illegible] استاده کرده آتش

دهد که سفید خواهد شد [illegible] شیرین را نیز درین باب می ستودند صفت [illegible] ابریشم

متوسط را عرق کشیده آتش نشده برآرند و دران پر سیاوشان و اصل السوس مقشر

انداخته عرق کشند صبح و شام یک یک چهانک از آن نوشیده باشند [illegible] کتان را

نیز موثر میفرمودند صفت کتان با بادام شیرین هر دو را سائیده در عسل خالص آمیخته بگذارند

و یکتوله از آن خورده باشند [illegible] که از علامه منی حکیم صاحب مراد آبادی میرزا ارجمند [illegible]

علامه جلال [illegible] حکیم صاحب بهادر مرحوم رامپوری یافته ام بسیار مجرب است [illegible] نمک [illegible]

اجوائن خراسانی اجوائن هندی که نانخواه باشد نمک [illegible] ماهی [illegible] که [illegible]

بقدر جمیع اجزا همه را کوفته در هانده گل حکمت نموده در پارچه دستی تا شب آتش دهند

صباح برآورده سائیده نگاهدارند قدر شربت یک ماشه است [illegible] دیگر که از پیر پیران

حضرت شاه جهانی صاحب پاک پتنی رضی الله عنه ماثور است بس مفید صفت شنجرف

پلپل دراز [illegible] سه روز صلایه کنند بعده در شیر گاو تازه خمیره کرده گرده در آتش ساخته

در روغن گاو سیر و چند انکه حباب برآمدن ززان موقوف این قول به صحت فقیر
عبد الکریم خان صاحب رحمة الله است و حضرت شاد رحیم علی صاحب سهارنپوری رحمة الله علیه مجوز اند
که آن قدر بریان کنند که سیاه شود پس دیگر گردانند تا آنکه بحواول بار شود پس برآورده
صلایه کرده در بیل نگاهدارد یک سرخ ازان در برگ پان خورده باشند وازجمو صاف
و اشیاء سمی بر سینه اوصیه تنگی نفس اگر بلغمی گردد یا دشمن بود دشش بوی بد و دود غبار
از بوی بد و دود و غبار آتش بتر است آب خنک و تعلو نوم بسیار علاج حق الوفر را
بوی بد و دود و غبار و آب خنک و دیر گرسنه دیدن از طعام و بیرون خفتن بسیار مضر است از جمله
پرهیز باید کرد تا از تکلیف باز مانی از ۱۱۵ باب از نفث دم است چو کار گردد دشوار از
آب جو و عدس غذا کن زنهار و از شربت انجبار غیرت میکن یا سوده صمغ و گل بادکنار
شرح و تحقیق نام مرض نفث الدم تعریف برآمدن خون از دهان از گلو بود یا از قصبه شش
یا از عضوی دیگر سبب گرمی و گشاده شدن دهان رگ یا جراحت علامت خوردن شیئی
حریف گرم یا سعال بلغم شور یا رعاف و سیر خی رد یا ضرب یا مستقیف یا آواز سخت کرده باشد
یا قی سخت نموده باشد علاج شربت انجبار باید خورد و صفت انجبار یکی قید و در یک سیار آب
جوشانند چون نیمه آید صاف کنند و بقند قوام نمایند و سیدی بهتادی مرحوم حکیم کریم آباد
منور میدارند که مریض را باید که نیم آثار بجته شیر نبر را یا دوغ ترش را با رینا صاف نموده

از

بشربت انار شیرین نموده در دو دفعه وقت صبح استعمال نمایند و فصد صافن گیرند که اماله ماده
بعضو بعید شود و در استعمال ماء الجبن پنج شش روز کرده باشند اگر موافق مزاج آید یک دو دم ماده
کرده آید و در نیمی کمی شیر بجبنیت مختار است و مسهل بنجم تنه از خیار شنبر در ماء الجبن
مالیده صاف کرده نوشانیده باشند و سرکه و سرکنجبین را زنهار باستعمال نیارند و عدس و زبان
خمیر و گوشت بز غاله یا پلاو باشد بعد اگر نفث الدم مدام سال باشد باید که این حب را با ستعمال آرند
که نفع کامل خواهد بخشید بفضله الله صفت گل ارمنی شاخ گوزن سوخته صمغ عربی کتیرا
رب السوس نشاسته دم الاخوین تخم خطمی بیخ انجبار طباشیر رخصل السوس همه را با یکدیگر
ساییده در لعاب بهیدانه سرشته حبوب سازند بقدر نخود و در سر دهن در دهان دارند
و لعابش فرو برده باشند از باب از علت سل کسی که شد زار و نزار آب جو شیر
خر ده او را زنهار هر چند که این مرض مداوا گردد از سل زرد او است مند از
شرح و تحقیق نام مرض سل تعریف جراحت شش سبب ورم شش یا ورم پهلو یا زکام
یا فرو آمدن نوازل بسیار از سر یا سرفه شدیده طویله علامت تپ نرم دایمی و برآمدن
ریم اکثر وقت و فرق میان ریم و بلغم آنکه چون ریم را بر آتش نهند بوی بد دهد و سر گاه
بر روی آب اندازند بته نشیند علاج ماتن مرحوم خوردن آب جو و شیر خر را تجویز
میفرماید و مسواری ارشادی مغفور حکیم نجیب آبادی مدارست میکنند که کتابی است

ام

رب السوس کتیرا نشاسته در برابر هم نبات آمیخته کوفته بیخته خورده بالای آن شیره تازه
سبز و ریز پارچه دو کشیده و برکشیده باشند و چند روز مداومت نمایند رباعی ۱۲۹ در ذات الریه [illegible]
گل نیلوفر [illegible] شربت بنفشه مجوز وان نکته که خاطر گشت سوی غذا از
آب جو و ماش عدس درمگذر شرح [illegible] نام مرض ذات الریه تعریف آماس [illegible] سبب
ماده حار دموی یا صفراوی علامت تب دایمی و تنگی نفس و عدم قدرت بر تکیه کردن
الا به نشست علاج بنفشه را در یک پیاله آب بجوشانند چون به نیمه رسد صاف کرده [illegible]
قوام [illegible] رباعی ۱۳۰ [illegible]
گویم که [illegible] خطر بگشا رگ باسلیق و [illegible] آب [illegible] و شربت نیلوفر
[illegible] شرح نام مرض شوصه و ذات الجنب تعریف آماس پرده که در نواح پهلو است
نزدیک سینه سبب صفرا یا دم صفراوی علامت تب دایمی و تنگی نفس و خلش پهلو [illegible] نبض منشاری
و سرفه خشک در ابتدا [illegible] نفث الدم میشود علاج فصد باسلیق یا سر [illegible] باید گرفت و شربت نیلوفر
را با آب عناب باید نوشید و اگر بعد فصد باسلیق دگر [illegible] چون [illegible] باشد استعمال [illegible]
روغن زنبق کند مجرب است و بدون روغن نیز فایده مند [illegible] شربت [illegible]
واصل السوس بابونه پوست خشخاش باقلای تازه از هر یک [illegible] در آب نیم [illegible] جوشانده
صاف نموده به گرده ببر [illegible] مثقال روغن بابونه سه مثقال روغن گل [illegible] دو مثقال روغن زنبق
[illegible] مثقال [illegible]

پنج مثقال و خل [illegible] بجوشانند تا آب برود و روغن بماند در شیشه [illegible] نمایند
[illegible] باشند رباعی ۱۳۲ ای درد تو در سینه انداز بدر از علت ذات صدر بین در خطر
از اغذیه جوی آب کشک جو و ماش [illegible] از اشربه خواه شربت نیلوفر [illegible]
نام مرض ذات الصدر تعریف آماس پرده سینه نزدیک پهلو سبب صفرا یا دم صفراوی
علامت تب دایمی و درد سینه علاج دوا و غذا از جنس [illegible] مصنف رحمه الله یاد کرد
و مسهل نباید برداشت چنانکه میگوید اگر وجع الصدر بسبب بلغم باشد نسخه آن در شرح [illegible]
[illegible] رباعی ۱۳۳ ای آنکه [illegible] اخلاط [illegible]
در شوصه و ذات الریه و ذات الصدر حقنه کن و نام واردی کار [illegible]
درین [illegible] مرض وارد [illegible] مسهل [illegible] حقنه را که نسخه آن [illegible] در شرح [illegible]
[illegible] بنفشه نیلوفر خباری عنب الثعلب گل خطمی عناب سپستان
[illegible] آب چغندر همه را در آب بجوشانند چون به سوم رسد
صاف کنند و شیر خشت در ان آمیخته روغن گاو اضافه [illegible] نمایند [illegible] حقنه
کنند و [illegible] حکیم [illegible] برای ذات الصدر و درد سینه شربت بنفشه
بسیار می شود [illegible] عناب سپستان بنفشه [illegible] در آب بجوشانند چون
نصف رسد [illegible] رباعی ۱۳۴ ای در خفقان [illegible]
[illegible] این نکته [illegible]

هر جا که قضا آتش غم افروزد ∴ بر خیز شتاب دود از آنجا بگریز ∴ شرح و تطبیق نام مرض

خفقان حار تعریف طپیدن دل سبب قوت حال یا موت عیال یا خبری دگر از این نوع که باعث جمیع

کدورتی قلب بود علامت حزن و فکر و وحشت علاج شیره و سفوف و مشغولی با امور مفرحه و حسب

المرام لطیف رباعی ای کرده ز یار سردی خفقانت آغاز ∴ بشنو سخنی ز من [illegible]

ی بوی قشور ابریشم و عنبر و عود ∴ وز غالیه بر سینه طلای بسیار شرح و تطبیق نام

خفقان بارد تعریف بیقراری دل سبب بلغم علامت نرمی نبض و سپیدی زبان و رنگ و ردی

به علاج به تدبیر مصنف رحمة الله باید پرداخت و سیدی استادی مغفور حکیم نجیب آبادی

شراب زهر القطن را بسیار نافع در این باب میفرمودند صفت گل بنفشه یک پاره در

ده سیر آب باران یکشبانه روز ترب سازند پس با آتش ملایم بجوش آرند تا آنکه ثلث

بماند پس مالیده صاف نموده با یک سیر قند بقوام آورند و آخر مقدار نیم مثقال زعفران

سوده اضافه نماید بشربت درم با گلاب دهند و بید مشک و عرق گاو زبان [illegible]

سبب سودا تحریک نبض و تفریحات بچو مالیخولیا سفوف که این را مفید است صفت این

ورق طلا ورق نقره مشک خالص کافور قیصوری حماما قسط شیرین شب یمانی [illegible]

زرنباد قرنفل گل گاوزبان بادرنجبویه درونج عقربی کوفتنی را کوفته بیخته سفوف

نموده سه حصه کرده بقدره ماه یک حصه بر کف نهاده بران قدری نبات گذاشته و

بگلاب جو

بگلاب جوشانده دو ورق نقره و یک طلا از همراه آن پیچیده صبح از حلق فرو برند بعد آن

عرق بید مشک بنوشند همچنین تا نصف ماه یا تا ماه بخورند ازاله مرض شود

رباعی ای ز خفقان گرم دلت آتش تیز ∴ آبی ز درد دوا بر آن آتش ریز ∴ کافور و گلاب

و آب سیب و صندل ∴ زین طلا بسکدیگر بیامیز شرح و تطبیق نام مرض خفقان یبس تعریف

طپش دل سبب سوء المزاج علامت خشکی دهان و تشنگی و سرعت نبض و زردی قاروره علاج

ادویه مذکوره را باهم سائیده حل نموده طلا نمایند بر دل بهنگام خلو معده و سیدی استادی

مرحوم میفرمودند که خوردن گلقند گل چاندنی بسیار مفید است صفت گل چاندنی تازه را

در قند مالیده با [illegible] دارند و از آن خورده باشند یکتوله و این خمیره را برادرم مرحوم فیض الحسن

صاحب در بیاض خود مفید نوشته اند دیگر زهر مهره خطائی مروارید ناسفته کهربای شمعی

[illegible] سبز [illegible] را در عرق کیوره کهرل نمایند گل گاوزبان صندل سفید گل سرخ برگ

گاوزبان کوفته بیخته قند سفید را بقوام آورده ادویه مذکوره را در آن آمیزند و خمیره سازند

و ورق نقره در آن آمیزند قدر شربت یک مثقال رباعی ز خوردن جز اطباک دل

گردد و خمیره شیرین [illegible] طلب [illegible] شور انگیز ∴ [illegible]

در حقه [illegible] مرجان [illegible] شرح و تطبیق نام مرض خفقان تعریف طپیدن دل سبب خون

علامت سرخی رنگ [illegible] و تمدد آن [illegible] امتلای نبض و رنگینی بول علاج

یا فصد یا مسهل از حب کنند یا علاج فرموده مصنف رحمته نمایند حضرت مولای
سهتادی مرحوم حکیم نجیب آبادی در این مرض صفراوی وصف المکاس الکثر بسیار
میفرمودند که آن درخت چاندنی است و آن گیاهی است مانند دیگر گیاها بجمیع وجوه
الا آنکه برگ چاندنی نرم تر است از آن و گلش سپید بقدر پیاله چینی سپید که در آن
نصف رطل آب گنجد و در دستی قمر گل سپید میکنند و در گل بوی است تر مثل بوی
نیلوفر پس آن سرد است در حد دوم تا نیه و دال است بر آن سپیدی رنگ آن و سردی
بوی آن در ازاله امراض صفراوی که حاره یابسه اند و تر است در آن دال است
بر آن طراوت اعضای آن و سرعت جفاف گل بهار آن و بفر وجت گل آن
و نافع است جمیع امراض حادثه از صفرا و حرارت و یبوست سازج مثل صداع
و زکام حمی و نزله و عطش و حرقة البول و ذیابیطس و ضعف باه و ضعف معده
و دفع بخار و تخم خام آن مقشر نموده بغت توله در یک پا و گوشت بره بطریق
قلیه پخته در تقویت محرورین انفع اغذیه است و قدر شربت از گل آن که تازه باشد
تا دو توله یا یک توله نبات سپید برآورده و آب بقدر تشنگی برانداخته باشند بنوشند و
بدل آن گل مشک [illegible] و گل توریی بقدر آن و نیز گل [illegible] و گل کنجد فافهم
غالیه عنبر قند مشک همه را [illegible] و در روغن چنبیلی [illegible] روغن نیلوفر آمیخته

صلابه بایند

صلابه بایند برگ گل نیلوفر تازه روغن بادام در شیشه کرده چهل روز بآفتاب
گذارند یا برگ گل نیلوفر خشک مثقال در یک پیاله آب بجوشانند تا به نیم آید صاف کنند
و نیم پیاله روغن بادام اضافه نموده بجوشانند تا روغن ماند و باستعمال آرند
از غشی و اگر بیند چو مستی آغاز بر رند بیش در خطر گردد باز باید که زنی گلاب
سرو وش بر روی باشد که روان تری بخود آید باز نام
غشی بیهوشی غلبه خفقان ~~اسهال مفرط یا بر آمدن خون بسیار و بحران~~
بیشتر موجود بودن خفقان ما تقدم دال باشد اگر خفقان مفرد شود و غشی آرد
مریض هلاک شود علاج مصنف رحمته الله باید کرد و قی کنانیدن در اکثر انواع غشی مفید است
نه در کثرت عرق در علت غش دیده دانش کن باز بنگر که سبب چیست مکن
دور و دراز گر خون سبب است فی الشل یا صفراء که ماده دگر بود بد غش پردار
علاج حسب سبب باید کرد و در خلط نباید افتاد بستان چو ورم کند به غش
پیر اهن علاج مشو مکن سخن دور و دراز روزی دو سه بار با قلار امکوب و آنگه به
سکنجبین جهادش میباز نام هو ورم الثدی ورم پستان
صفراوی زردی رنگ و تشنگی و دردی ورم و زبان و قار و ره
مصنف رحمته الله علاج ورم صفراوی فرموده است باقی را معالج حسب خلط علاج فرماید

حب خوان سرخی از ماس حب گل خطمی آرد جو باقلا حضض مکی عنب الثعلب صندل سرخ
را با آب مکو سبز روغن گل و سفیده تخم مرغ ضماد سازند حب بلغم سفیده درم ...
بود دبه خشک و تخم باقلا با سرکه آمیخته ضماد سازند ... سوداوی تیره رنگ ورم ... ریوند
رسوت گل گل زرد چوب صندل سرخ نیم کوفته مقل گیر و ... با جز از کوفته
بیخته با آب سرکه آمیخته گرم ضماد نمایند ... فوفل سوخته عاقرقرحا سفیده کاشغری
زرد باقلا آرد جو رسوت صندل سرخ صندل سفید گل ارمنی گل خطمی کوفته بیخته در
آب مکوه سبز در آب کشنیز سبز و سرکه و روغن گل آمیخته ضماد سازند ... چون کم
شود دست شیر بود علامتش تبیر ... سستی مثانه در طریق بهر پرهیز ... آب جو ...
وجو خوردن هرچه گرم باشد بگریز شرح و تقسیم نام مرض قلة اللبن تعریف کمی شیر
ماده گرم و خشک علامت حدت و قیت شیر یا سایر علامات صفرا علاج حب فرموده
ماتن رحمة الله نمایند دیگر حریره خورانند صفت زیره سفید برنج شالی بوده پنهالی برابر
مساوی وزن با ریک ساییده در شیر گاو حریره ساخته بخورانند النفع ...
از باد چه در معده عارض شد کس ... شنو من آنکه داشتی پاس نفس ... پرهیز ...
دینار تش ... پرهیز و حش زشش اگرا و عدس شرح و تقسیم نام مرض وجع المعدة
تعریف درد معده سبب باد علامت انتقال درد از موضعی بموضعی علاج شربت دینار باید داد

صفت تخم کاسنی

صفت تخم کاسنی کوفته گل سرخ پوست بیخ کاسنی گل نیلوفر گاوزبان تخم کسوث
همه را در سه سیر آب جوشانند تا نزدیک ثلث رسد صاف کنند نیم آثار نبات مصری
خواه چینی در آن آمیخته قوام سازند هر صبح از آن در گلاب حل کرده ریوند چینی کوفته
اضافه نمایند و بیگرم بیاشامند و غذا نخود آب خورند و بعد از سکنجبین در دو معجون ...
مداومت نمایند صفت سفوف زیره سیاه که یک شبانه روز در سرکه گذاشته در سایه خشک کرده
بریان سازند صد مثقال و فلفل ... مثقال زنجبیل و سداب یا پودینه یا نعنا چهل مثقال
بوره ارمنی یا نمک ده مثقال همه را کوفته بیخته بعسل ... چند ادویه سبز شوند خوراک
از یک مثقال تا دو مثقال و نسخه حکیم مرحوم مولوی خدابخش ... که برای حضرت سید
مرشدی شاه عبد العلیم ... رضی الله عنه تجویز کرده بودند از برای این مرض بسیار مفید است
صفت نمک ... سیاه دانه زیره سفید سنای مکی غاریقون جلاپا زرنباد بلیله سیاه
بلیله کابلی نمک سیاه انیسون تخم کشوث ریوند چینی اسطوخودوس همه را کوفته بیخته ...
مثقال با آب گرم خورده باشند و اگر همراه آب سرد خورد ... استعمال داشته باشد فوراً
قبض ... و مولای استادی مرحوم حکیم ... آبادی نمک سلیمانی را خوردن در بیان
بسیار می ستودند صفت نمک ... یا سانهر را خوب بریان کنند یعنی آنرا در ظرفی
کرده سرش بگل حکمت مستحکم بسته در تنور گذارند و بعد از سرد شدن آتش از ان برآرند

پس بگیرند نمک سفیده نوشادر کحلون تخم کرفس مرچ سیاه از خرطگی که آن را
بهمدانه مرچیا گویند یا پیپل گویند مرچ سفید افتیمون سنبل الطیب نمک زیره سیاه دارچینی
تخم گزر که بعوض کاشم است مغز تخم معصفر سودیشه ملیح مقشر افتیمون را و هر یک را جدا جدا
کوفته بیخته وزن نموده با نمک های مذکوره مخلوط کرده در ظرف چینی یا شیشه یا سفالین [illegible]
کرده در جو دفن کنند و هر چند که کهنه شود بهتر باشد در سرما یکماشه و در گرما چهار سرخ باید
خورد و سیدی استادی مرحوم حبوب سندری مندری را نیز مجرب میفرمودند که برای
درد معده و درستی هاضمه و شکستن باد بسیار مفید است صفت گل آکهنه فلفل سیاه مساوی
سائیده حبوب بقدر مرچ سیاه طیار سازند یک گولی با عرق بادیان خورده باشند و
حکیم امیر سنگه سکندرآبادی [illegible] چنین گفته اند مرچ سیاه شگوفه عشر نمک سیاه
زنجبیل مساوی اجزا کوفته حب یکماشه بندند و یک حب همراه شیره بادیان که در آب شیده
باشند داده باشند و حکیم طالب حسین صاحب خورجوی مد ظله صفت آن چنین میفرمایند مرچ سیاه
گل شگفته عشر نمک سانبهر را سائیده حبوب بقدر کنار دشتی بندند و [illegible]
مزاج با گلاب یا عرق بادیان در بلغمی یک حب بندند و یجی حکیم نبی بخش صاحب
کرنیوری که از ارشد تلامذه حضرت استادی مغفوراند اجزای این حب از
حضرت ایشان چنین نقل میکنند گل شگفته عشر ابیض مرچ سیاه نمک سیاه را در

در عرق لیمون سائیده حبوب بقدر کنار دشتی بندند و این برای هیضه وبائی بسیار مفید است
باید دانست که برای هیضه و سوء هضم طعام و درد شکم عرق پیاز انکار بسیار مجرب است صفت
دانه انار ترش گل [illegible] پودینه پهاڑی [illegible] زیره سفید نمک سیاه پودینه کچور
گشنیز سنبل الطیب سونٹھ الائچی سیاه افسنتین پیاز انکار کوفتنی را کوفته شب
در سه سیر آب تر کرده صباح بطور گلاب عرق کشند [illegible] مقدار دو توله
وزن در گلاب یک چهٹانک [illegible] در آب آمیخته بنوشند و برادرم حبیب الله خان صاحب نسخه
[illegible] کرده اند که برای هیضه نفع تمام دارد صفت الائچی سفید پودینه کچور
سونٹھ مرچ سیاه زیره سفید [illegible] در آب [illegible] گلاب در آن داخل کرده بنوشانند
فوراً از رفع تشنگی و رفع قی و اسهال [illegible] سنبل [illegible]
یکهزار و دو صد [illegible] نسخه در آن [illegible]
مردم میمیرند [illegible] صفت بلیله زرد بلیله کابلی بلیله سیاه
[illegible] گل سرخ زیره سیاه [illegible] فلفل فلفل [illegible]
[illegible] دارچینی [illegible] نعناع [illegible] نمک [illegible]
نمک سیاه نمک [illegible] حبوب [illegible] کنار دشتی
بندند یک حب [illegible] در [illegible] صفرا [illegible]

نکمه فرق نباشد و این حب کمتر مفید می‌افتاد بلهدا نسخه دیگر بتجربه رسید که بموافق آمده
این است صفت قرنفل قاقله زرنشک زرشک سعد کوفی صندل سفید فلفل
سماق همه را اسا دی کوفته بیخته حبوب بقدر کنار رشتی سازند یک حب با آب گرم بدهد
نافع باد و حضرت مرحوم استادی حکیم کبیر آبادی حب کبریت را درین باب مجرب می‌گردند
صفت نمک سنگ پوست هلیله کبریت مغسول بارنک احمود جوالسار نمک اسفاه
فلفل دراز کف دریا همه را کوفته بیخته در شیره ادرک تر کرده بست باس تاب نمو
صلابه کرده حبوب بقدر نخود بندند نبات با هم بست و دوام تو بر نسبت دیگر باشند باشد
زنجبیل کبریت در وجع صفرا باشد درس آز تسهیل آن مقصد صحت رسید
در باعث آن درای بلغم بود اخراج کن و مداومت کن بر رس شرح نام مرض وجع المعده
تعریف درد معده سبب صفرا علامت تشنگی و تلخی دهان و زردی زبان علاج در تسهیل را
آن باید گرفت و در بلغم استعمال کشکی که نسخه بدهی است علامت بلغم آن از دهان رفتن و تنگی
صفت ببین که سنگ لعاب محکان باشد در کباب و فلفل دراز و ما فی خدا
و سوزنج و نبات و بعضی بیش که قلیا باشد در کباب و فلفل و نبات همه را
کوفته بیخته در صباح یک سر انگشت میل کنند واضح باد که حضرت استادی مرحوم حکیم
می‌فرمودند که اگر از خدا ام صحت می‌کرد بعد استفراغ حفظ این محبوب را با لعوق جوب چینی میدادند

صفت اد ابا

صفت مردار سنگ نا سفته پوست هلیله کابلی کشنیز خشک لحلا عنبر تخم حماض کل کاوزبان
پوست ترنج نبات در گلاب قوام ساخته ادویه آمیز بندد و گه گاه ازین معجون بالعوق
جوب چینی وقت صبح خورند غذای موافق مزاج باشد از لبنیات و بقولات و حموضیات
پرهیز نمایند علاج در علت درد معده چون دانسته شد که این رنج از التهاب سودا است
باید که خورد مسهل و پرهیز کند از لحم قدید و تشنه ازان مثل عدس شرح و تحقیق نام مرض
وجع المعده تعریف درد معده سبب سودای غالب علامت ترشی دهان و سوزش فم معده علاج
تنقیه منضج و مسهل سودا کنند و تعدیل مزاج بدوا المسک جلو کنند صفت مردار بد نا سفته
کهربا مرجان سفید ابریشم مقرض زرنباد درونج عقربی بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب
قاقله قرنفل ساذج هندی بسفایج جندبیدستر دارفلفل زنجبیل مشک همه را
کوفته بیخته چند مثل گلاب شیره سنند خوراک از سه تا نه با مزاج را سوزش دارد
و تعدیل نماید صفت شیره آمله که مراد ازان آمله است که یک شبانه روز آن را در شیر گاو
تر کرده باشد بعده در سایه خشک نموده در نه صد مثقال آب بجوشانند تا سه صد مثقال
مانند پس صاف نماید و بدویست مثقال قند سفید صاف کرده و هشتاد مثقال
عسل گداخته نبات قوام آرند و برگ گل سرخ سعد کوفی قرنفل مصطکی و
اسارون قاقله صغار قاقله کبار بر نبار قرفه جوزبوا سنبل زرنب گرفته

بجته بهم آمیزند زعفران مشک بادنک عنبر صلایه کرده در قند ریزند گلاب سرشته

زقرا سازند از یکمثقال تا دو مثقال بکار برند ز ربا چون معده کند از سبب خون اکثر

خون کم کن و در معده بخود بهم و هراس در معده ورم شد خلط دیگر جز

برون مداوا شناس شرح نام ورم المعده ترکیب اماس معده سبب خون

تب و درد سر و تشنگی دهان و سرخی اماس و تشنگی خلط مسهل باید برد

دور دموی صواب فصد باسلیق باید کرد علامت صفرا تب تیز و تشنگی زرد

علامت بلغم نرمی اماس و سفیدی زبان و قار درد علامت سوداء محکمی نبض در اماس

اگر در معده و سبب ورم خار پیدا شود باید که الماس را در عرق ملکوه مالیده نرم کرده

بشربت بنفشه سرشته کرده بر دهن گاو چرب نموده بخورانند نافع باد از استاد مرحوم

ز ربا در علت قی سکنجبین چو صفرا احساس چیزی جوشانده به و بیرون شناس

در خلط بلغمی بر آید بود بهتر شراب تمیه حب الاس شرح نام

قی تعریف حرکت معدی بود دفع چیزی سوی خارج از راه دهان سبب صفرا

علامت زردی رنگ بقی بر آید و تلخی و تیزی آن ترکیب صفت شراب به

آب به صد مثقال حماض را در قند سفید نیم من قوام نمایند چون نیک غلیظ شود نگاه دارند

علامت بلغم سبزی رنگ آن علامت سودا از سیاهی آن و بر شرح ربا سیم

الزوال

نرسیده شد صفت شراب به یکمن برای دفع تب آب یا برای آن نیم من بجوشانند

چون به نیمه رسد و قند سفید یکمن در آن ریخته زنجبیل قاقله قرنفل عود دبکوبند

در پارچه بسته در آن انداخته بجوشانند تا بقوام آید پس مصطگی و زعفران از هر یک

درمی در گلاب یا آب حل کرده اضافه نمایند و در دیگ جوشش فرو گیرند صفت

که در هندی مهندی خوشبودار گویند و در فارسی مورد دانه نامند پنج آثار بکوبند

و یک من آب بجوشانند تا به نیمه رسد صاف کنند و در نیم من قند سفید حل کرده بجوشانند

تا بقوام رسد ترکیب برای دفع کثرت قی آب نقوع کشنیز و آمله و شربت لیمو

و انار ترش و طباشیر در شربت انار و آب برگ و چوب انگور سائیده و زیر مهره

نافع و مجرب است الغرض سبب قی اول در یافته حسب آن تدارک نمایند باید دید

دارند معمول از استاد مرحوم ترکیب پوست درخت پیپل را که از تنه خود جدا شود در

آتش سرخ کرده در آب اندازند چون سرد شود آب آتش خورانند قی بند خواهد شد دیگر

آتش نار بریان سوخته در شهد آمیخته چند بار از آن لیسانند پودینه خشک را سائیده

در شهد آمیخته بدهند دیگر برگ تنبول را بر تابه گرم نموده و چون انداخته بخورانند قی بلغمی

بند خواهد شد ز ربا زهی قی دمت فگنده در بیم و هراس گویم سخنی گر سخنم داری پاس

جمع آوری دکبرای مسیح رغبت مکن بشربت حب الاس شرح صفت حب الاس

بالا گفته و کوفته بیخته شده و سفوف دم الاخوین بیخ عفص است صفت تخم خرفه بریان گلنار تخم حماض

طباشیر گل ارمنی گل سرخ شادنج حب الآس نشاسته دم الاخوین کندر اقاقیا

همه باریک سائیده سفوف سازند قدر شربت جوان را [illegible] همراه آب و طفل [illegible]

برای حبس خون مجرب است از حکیم قاضی الهی بخش صاحب مظفرنگری القائم الله تعالی [illegible]

زرد [illegible] آنکه هکچه گردد یا رش باید که کسی متقی در کاوش تشریح [illegible] نام [illegible] فواق

[illegible] هکچه که هچکی باشد در هندی سبب امتلاء استفراغ [illegible] تقدم خوردن طعامهای غلیظ

دیگر آنکه معده تقدم قی اسهال و امثال آن علاج یا می فرمایند یا پودینه یا نعنع را در آب انار

ترش بجوشانند [illegible] طباشیر در روغن بادام نوشانند و حریره های [illegible] خورانند [illegible] است

حل شانه [illegible] چون معده شود ضعیف اگر در آن [illegible] تحقیق مواد [illegible] تنقیه [illegible]

چون تنقیه شود تمام حاصل گردد تعدیل مزاج کن معدل [illegible] تشریح [illegible] نام

ضعف معده [illegible] کم و شدن قوت هاضمه سبب سوداء مزاج معده با اجتماع اخلاط فاسده

است در آن [illegible] دیر گذشتن طعام از فم معده و شورش دل و ثقل معده علاج بعد از تحقیق

مواد تنقیه آن و تعدیل مزاج باید کرد و معدل باید خورانید و این حب باید خورد ضعف

زنجبیل نمک سیاه مرچ سیاه لونگ پیپل همه را کوفته بیخته بقدر کنار حب بندند یک

هر روز خورده باشند و برادرم مرحوم فیض الله خان صاحب این را [illegible] نوشته اند [illegible]

الکل [illegible]

زنجبیل پلپل دراز مرچ سیاه لونگ نمک سیاه همه را کوفته بیخته حب بقدر کنار [illegible]

طیار سازند و جوارش جالینوس و نمک سلیمانی که ذکرش گذشت و معجون فلاسفه که ذکرش شده

بسیار مفید است قند [illegible] و سفوف مقوی نیز هاضم انار دانه سماق پوست بلیله آمله

کبیری زنجبیل دارچینی قرنفل پودینه خشک عود غرقی زرنباد [illegible] سعد [illegible] قاقله صغار

نانخواه نمک سیاه نمک سنگ نمک شور [illegible] در آب لیمو بسائید خوراک [illegible] ماشه تا چهار ماشه

و حضرت استادی مرحوم حکیم [illegible] جوارش مصطگی ساده در بسیار مقوی معده مجرب دانند

مصطگی گل [illegible] هر دو را [illegible] قوام [illegible] در گلاب قوام کرده از دیگر ان فرو آورده

[illegible] نگاه دارند [illegible] از ان خورده باشند نافع باشد [illegible] هرکسی که بود علت جوع البقر [illegible]

هر لحظه شود ضعف [illegible] خوشحالی او فرو [illegible] شود در روز [illegible] سوسن اگر

اگر دهند [illegible] تشریح [illegible] نام [illegible] جوع البقر [illegible] گرسنگی جمیع اعضاست یا تنفر معده

از طعام سبب بلغم [illegible] که بفم معده رسیده [illegible] دل شوری و عدم تشنگی و رطوبت دهان

[illegible] گل سوسن قسط قرنفل قصب الذریره اسارون سنبل مصطگی نمک [illegible] از

سلیخه عود [illegible] زعفران مشک روغن بلسان [illegible] ثلث

چهار من [illegible] شش [illegible] شیره انگور [illegible] تا سه من [illegible]

شش من آب [illegible] اضافه نمایند [illegible] جوش دیگر دهند و در خم کرده گرم [illegible]

تا جوشش آید و از جوشش باز ایستد دیگر باره بر نبایستد ۱۳۶ در شهوت کلبیه بزرگوار فرماش
آب نخورد و شربت و اگر آب خورد و باشد هر چیز که شور باشد نازش ما تیز است از صحبت آن
چیز گریزان می باشد شرح نام شهوة الکلبیه تعریف بسیار میل بغذا و تعبیر آن
از ان سبب انصباب سودای بکثرت بر فم معده علامت تیرگی رنگ و خشکی دهان و ترشی
آروغ علاج تنقیه سودا باید کرد بمطبوخ افتیمون و بفصد باسلیق و حقنه باسلیم ۱۳۲
هر آنکه بود میل گل از نباشد نبی بود مرض و گر گون حالش هر خلط بدی که باعث آن
شده است از معده بر آرد بقی و اسهالش شرح و تحقیق نام مرض فساد شهوة تعریف
میل بگل و مانند آن کردن سبب اجتماع خلط ردی در معده علامت از قول شارح ظاهر
علاج تنقیه معده بقی و مسهل از ماده فاسده نمایند اگر بیمار از جوانان باشد ورنه مرغش
گذارند و خائیدن استخوان کبوتر بچه و دراج و تذرو و بچه مرغ خانگی بریان کرده و آتش
فرو بردن فایده دارد و زیره و نانخواه را خائیدن و آتش فسرده بردن نفع دارد ۱۳۴
از بیضه کسیکه شد قی و اسهالش شده از قی و اسهال دیگر گون حالش در مانش
و برنج بال بریش درد و ساز از جهت این عارضه علاجش شرح و تحقیق نام مرض
هیضه تعریف حرکت مواد فاسده و غیر منهضمه که بقی و اسهال دفع شود سبب تغیر و فساد
طعام بتغیر شئی باشد و حرارت معده علامت قی یا اسهال یا هر دو مع کرب معدی

بیماری را زن

با قلبی و عطشی و تشنگی بسیار و قی تلخ و تا بار یک شدن بینی و سردی اطراف علاج
علاج این بیماری در شرح رباعی بفصد و قی و درد مفصل گفته شد مگر عرق این برای
و جمیع امراض معده و کبد و استسقاء و امراض بلغمی و سوداوی را مفید است صفت
آن جوارش پوست بلیله زرد خبث الحدید هر سه را همگی وقته در ظرف کنند که آب
از آن قدر سه انگشت شود ۳۰ درم و نیم بند و آب شیرین و ده چند برابر آن اندر آن خسته و درین ظرف
مستحکم بسته و در سرگین نهند تا سه هفته پس بر آورده صاف نموده در شیشه نگاه دارند
از یک دانگ تا یک و نیم دانگ خورند و والد ماجد مرحوم فقیر درین قند سیاه برابر
جمله ادویه و شیره کیکوار داخل کرده جمله را در زر ادمیکر دند بعد از چند هفته بر آورده
عرق آن میکشیدند و در قرابه ها نگاه میداشتند و بهنگام ضرورت باستعمال می آوردند
آوردند و والد مغفور اصحاب هیضه را این نسخه تجویز میفرمودند عرق بادیان گلاب
هر دو را نیم گرم کرده سکنجبین ساده شیرین کرده گلقند خورانند بالا آتش میسوزانند
و چند بار مید ادند که مریض بفضل الله صحت می یافت و عجب بیمار را اگر این مجرب است
بیمار را اگر نانخواه زنجبیل بادیان بیخ شیطرج هندی فلفل سیاه نمک ترب
نمک سیاه نمک بانکا همه سفید و نیم زاج بریان کوفته بیخته با آب لیمو
تا نه ساعت کامل سحق نموده حب بندند بقدر نخود در وقت ضرورت یک حب با آب نیم گرم

فرو برد و مجرب برادر توامی است که جناب بضعه رطولی را بیمار انگاه قرنفل و
فلفل سیاه نرم سوده و قدری بیتا در ان داخل کرده بگیرم نموده میداد …
رفع مرض میشود علاج آن را که جگر ورم کند از خویش زرد زن که به سه …
زحد افزون دشش … در باده ریشش خلط دیگر آمده است مسهل لطیف کن زیر …
شرح و تحقیق نام مرض ورم الکبد تولیف اماس جگر سبب دم علامت تب دائمی و درد
و گرانی و سرفه خشک و بلغمیه علاج فصد باسلیق باید کرد و بعد نضج مسهل باید داد و
دواء صالح باد که حضرت استادی مرحوم حکیم محمد آبادی معمول مودند که در ورم کبد در دیگر
فصد باسلیق و اسلیم از دست راست نماید و مسهل از خیارشنبر در عرق کاسنی
و عرق عنب الثعلب و شربت انار … روغن بادام بدهد و … از بیماری
باشد علامت صفرا تب تیز و زردی زبان و بر آمدن صفرا … اعلی مسهل را
قرص کبیر علامت بلغم تیزی اماس و سپیدی زبان و قاروره … سودا … سیاهی
و کدورة بول … ذوالقیه … از گرمی اگر نمود … عطش …
علاج آن قدم بازکنش … از اغذیه ریشش نخوره رغبت میکند … در اشربه شربت انار …
شرح و تحقیق نام مرض العطش یا العطا … تشنگی بسیار که از حد اعتدال گذشته باشد
سبب از گرمی معده یا گرمی جگر علامت آب سرد زیاده شود … باید

علاج علاج فرموده مصنف رحمة الله بسیار کافی است صفت میخوش … سفید … من
را در نیم من آب انار بقوام آرند فقط اما گرم … بقدر … در آب منجیه … توله
… شیرین کرده گوشت … از ازاله تشنگی میکند … بلغم شور در معده …
موجب … آب گرم خوردن متوقف می شود علاج اگر سودا … در … توله
آب منجیه خورد … رفع تشنگی بلغمی میکند و این … دوا در شفاخانه انگریزی بسیار …
می شود علامت ضعف جگر آنکه بر … از شربت … در ماش
ترتیب غذا … شربت … از مرغ و مویز … رماش شرح و تحقیق
نام مرض ضعف الکبد … جگر سبب سوء مزاج یا سده یا ورم یا شق شدن
یا … عضو علامت زردی روی و تیرگی رنگ و … رغبتی طعام و غسالی بودن
بول و براز علاج ادویه و اغذیه ذی … بکار برند و هر قوت که ضعیف شده باشد
موافق آن علاج نمایند و ازاله سبب و اصلاح مزاج کنند و جوارشش … برای ضعف
مجرب و فقیر است صفت دارچینی عود هندی راسن قرنفل فلفل سیاه دارفلفل
سنبل الطیب اسارون … زنجبیل نعناع خشک … قرفه … الطیب …
مصطکی تخم … اسلیخه سیاه کوفته … بعسل مصفی سفید … چند مجموع ادویه
قوام نموده … در ظرف چینی نگاه دارند … خورده باشند و شربت … را

که رشک باشد و شربت انار میخوش شاید که گفته شد رباعی هر کس که شود پدید
ضعف جگرش از ضعف جگر بخیره بینی اثرش فرمای خورد انار و گشنیز گرد
نارنج به بی شبه رساند ضررش حضرت سید استاد مرحوم حکیم کبیر [illegible]
درین مرض شربت بند بارها را بسیار می ستودند صفت پوست بیخ کاسنی پوست بیخ [illegible]
تخم کاسنی ثمره طرفا رعی بابونه گاوزبان اصل السوس تخم کشوث تخم خیار تخم
خطمی شقاقل بادآورد لک رشک صندل سفید عافث افسنتین اسارون
ادویه کوفتنی را کوفته در آب بسیار گرم یک شبانه روز تر دارند بعده صاف نموده
سرکه خالص گلقند آب لیمو دران اندازند و نبات قوام سازند و از آتش
فرود آورده ادویه سائیده دران اندازند و نگاهدارند و دو تولد ازان
با آب برگ کاسنی مروق و آب برگ عنب الثعلب و عرق کیوره یک وقت داده
باشند واضح باد که اگر غلبه صفرا نباشد آب لیمو را بار ندارند در بامو سرکه را هم د
قرص مبارک را هم بسیار موثر مینمودند صفت گل سرخ ترنجبین مغز تخم خیارین طباشیر تخم کاسنی
مغز تخم خربزه کاسنی مغز تخم کدو رب السوس کافور ترنجبین را در عرق کیوره
مالیده صاف نموده ادویه را کوفته بیخته دران آمیخته قرص یک مثقال بندند
یک قرص را همراه آب کاسنی و آب عنب الثعلب و عرق کیوره و شربت انار

شیرین کرده یک وقت خورده باشند تبح تابستان نام و پس از یک پاس قادر
سر موید [illegible] و پسته محرق با عرق کیوره خورده باشند نافع باد رباعی هر کس که رسوی
قند بینی اثرش گو جای ریاضت بطریق سفرش چون منشاء این مرض بود ضعف جگر
باید که دهی مقویات جگرش مرض دیگر نام آن سوء القنیه است فساد مزاج جگر است که بدان
بر جگر ضعف مستولی میشود و این مقدمه استسقا است سبب برودت علامت رنگ روی
و بدن بزردی و سپیدی میگردد و اطراف بدن متبج و منتفخ علاج بهترین علاج سفر حجاز
و حجاز است و پیاده رفتن و مقویات جگر خوردن و این سفوف نیز مجرب است صفت پوست بلیله
کابلی بلیله زرد مغز زنجبیل فلفل سیاه فلفل دراز تنبد سیاه خبث الحدید کوفته بیخته سفوف
سازند و [illegible] تا بکتوله با حرارت اگر سرفه نباشد ورنه عسل داده باشند رباعی
مستسقی اگر طلب کند درمانش ربوبیده و سکنجبین ساز درمانش در راح [illegible]
از میوه باقرار بدهند درمانش مرض دیگر نام آن استسقاء لحمی درآمدن ماده بار دیگر
در خلل اعضا و برآمدن آن ها با آن سبب ضعف قوی جگر و برودت مزاج آن علامت
چونکه این مرض منقسم است به سه قسم [illegible] علامت هر یک جداگانه است زقی اگر ماده رقیق
قدر میان [illegible] و سرین و شکم زیر چشم درآمده ابتدای ورم کند بعد ازان به پشت دست
در خسار پای پس به سایر اعضا رسد این را لحمی نامند اگر ماده رقیق ورم در معده [illegible]

و آمعاء در آمده شکم را منتفخ دارد و درین را طبیبی گویند که هنگام زدن آرد از محل طبل میدید و اگر مادّه

غلیظ و ورم ما بین صفاق و ثرب یا ثرب و امعاء در آمده شکم را بزرگ کند رین را زقی نامند

که مشابه بمشک پر آب می شود و دوای استسقا طبلی و زقی درخت بادنجان بیخ

مع بیخ و برگ و ثمر بسیار در ریزه ریزه کرده در دو سبو کرده قند سیاه در آن انداخته در بن

هر دو سبو را محکم بسته هشت روز در پای سرگین اسپ دفن کنند بعده برآورده عرقیکه برآمده

باشد صاف نموده نگاه دارد هفت توله از آن نوشیده باشد و حب اوند انواع استسقا را مفید

براوند شوره قلمی نوشادر بآب سائیده حب بقدر نخود بندند یک صبح یکی شام همراه

عرق بادیان خورده باشند و بجای غذا نخود آب خواه نان گندم یا دال مونگ خورده

باشند و بجای آب عرق عنب الثعلب و عرق بادیان نوشیده باشند شیخ بوعلی رحمه الله

میگوید که زنی را دیدم که استسقا زقی داشت و ضعف بران مستولی بود انار شیرین بسیار

خورد خلاص یافت دسامر گفته که بسیار کسان بخوردن آب ورق ترب ازین مرض نجات

یافته اند گویم بعضی درین شکری افزایند و صاحب دستور میگوید که من آب انار و آب ترب

را با سکنجبین آمیخته دادم کسانیکه مداومت آن درین مرض کردند نفع کلی دیدند ضماد

انواع استسقا را نافع بود نسخه نوشادر اکلیل الملک اشنه حماما ورق درخت غار مرزنجوش

کرفس انیسون رازیانه ابهل سعد سلیخه کندر میعه مرمکی زرنبا یک ... نخود رم جاوشیر

بکرار الها

بخیرر رم انچه باید بگداخته بروغن سداب بکر ازند و مجموع را بهم آمیخته در هاون سایند چندانکه

مجموع بهم شود و بر شکم ضماد نمایند علاج هر کس که بود علت استسقا آتش بده و شیر

شتر فه یا بیش از روی دوا اگر میسر گردد دایم بمیان شتران کن جا بیش

مستسقی طبلی و زقی را شیر بجای آب نوشیدن و میان شتران ماندن دوای عجیب

النفع است علاج هر کس یرقان زبود صبر از جا بش اسهال و قی و عرق موافق دار بش

هر در بس از آب انارین بده مرغ و نخود و قنق جهت رمالش شرح و تحقیق نام مرض

یرقان اصفر تعریف زردی چشم سبب کثرت صفرا و یا امتلاء استفراغ صفرا علامت

تقدم حمیات صفراویه الم در احشاء و غشیان و تلخی دهان و خشکی در طبعت و ظهور این در

ایام ماحوریه باشد اگر قبل از تنقیه باشد ردی بود علاج تدابیر فرموده بعمل آرند و آب هندوانه

را با سکنجبین ممزوج کرده خورده باشند و آب برگ ترب و شکر خام و تمرهندی خوردن

نیز نفع دارد و مویز منقی در سرکه تر کرده خورانیدن ازاله مرض میکند علاج در علت

زردی چه عوام و چه خواص جوشیده آب کاسنی را خلاص هرگه که خلاصی نبود

حاصل از ان نوشند سکنجبین دیناری خاص آب کاسنی مروق آب عنب الثعلب

سبز مروق قرص گل شربت بزوری بارد سکنجبین دیناری باهم آمیخته خورده باشند

نسخه گل سرخ عصاره غافث سنبل الطیب طباشیر رب السوس کوفته بیخته مویز منقی

ازوانه

جوشش داده آمیخته قرص سازند خوراک مستعمل حکیم طالب حسین صاحب خورخوی مدظله

مستعمل محبی حکیم نبی بخش صاحب سلمه الله تعالی مصطگی طباشیر سنبل الطیب اصل السوس گل

گل سرخ کوفته بیخته بگلاب قرص سازند خوراک از یک درم تا دو درم صفت شربت بزوری بارد

پوست بیخ کاسنی تخم کاسنی تخم خیاری تخم خربزه همه را نیمکوب کرده در چهار صد مثقال

آب جوش دهند تا بنیمه آید صاف کرده با سه صد مثقال شکر بقوام آرند و تجربه

نموده چنین شربت بزوری معتدل مفید است صفت پوست بیخ کاسنی گل غافث

تخم خطمی اصل السوس سنبل الطیب بنفشه گاوزبان تخم کاسنی تخم رازیانه تخم خربزه

تخم کدو حب القرطم نیمکوفته در پنج رطل آب یکشبانروز تر نمایند صبح بر منقی کشبت درم

آمیخته بجوشانند بر کاری که دو رطل بماند صاف نموده قند سفید یکمن اضافه کرده بقوام آرند

ریوند چطائی خوب باریک سائیده بالای شربت بعد قوام پاشیده بعمل آرند بسیار مفید

اگر سده از بلغم در مجرا سیکه از مراره صفرا ریا معا میرسد واقع شده باشد این شربت همراه

چای خطائی نوشیدن بسیار نفع بخشیده است اما درین ریوند نبود است صفت سکنجبین دیناری

ریشک بذر البورد تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس پوست

بیخ بادیان بادیان نیم کوفته همه را یکیر و زوشب در یکمن آب دشتی مثقال سرکه بر دارشته

صباح بجوشانند چون بنیمه آید صاف کنند و یکمن قند سفید قوام نمایند

اماس

اماس سپرز اگر تنها شد عارض پرهیز نمائی هرچه باشد قابض یا قرص کبر سکنجبین خور

که شود برجان توقبض تندرستی قایض شربت دینار نام ورم طحال اماس سپرز

سبب اخلاط اربعه باشند علامت چون دست بر موضع سپرز نهند و فشار ند درد پیدا

شود یا فی علامت هریک خلط را بر موافق آن یاد دارند علاج در بلغمی قرص کبر با شربت بنفشه

و عرق بادیان یا شیره آن و در سوداوی با سکنجبین بزوری و در صفراوی سکنجبین ساده

و در خونی بعرق کاسنی و مکوی بخورند صفت پوست بیخ کبر زراوند طویل فنجنکشت

فلفل سیاه همه را کوفته بیخته در سرکه کهنه که اشق بآن حل کرده باشند خمیر کنند و اقراص

سازند و هر صباح یک قرص ازان بدستوریکه نوشته آمده ام خورده باشند و مجرب فقیر است

ضماد اشق اگر سه بار آن بعمل ارد انشاء الله تعالی شفای اثری کامل ازان نماید صفت

اشق کندر از هر یک نیم زراوند مدحرج و اگر نباشد زراوند طویل همه را در سرکه انگوری در نهر

در سرکه رستنی که بسیار تیز نباشد سائیده بر پارچه که برابر ورم بود نهاده بگیرم نموده بر طحال

چسپانند پس هرقدر که ورم تحلیل خواهد رفت پارچه از بدن جدا خواهد شد همان قدر را مقراض

تراشیده باشند تا آنکه تمام شود باز بر موضع ورم باقی بهمین طور عمل ما تکرار کنند در سه مرتبه

زوال مرض خواهد شد انشاء الله تعالی شافی و ضماد افسنتین نیز مجرب است برای طحال صفراوی

و سوداوی صفت افسنتین رومی مائین خورد بابونه اکلیل الملک گوگل ریح

همه را ساده همی وزن در سرکه ساده بپزند و بر ورم طحال بگرم بگذارند در چند روز صحت خواهد نمود

دعرق جهاو نیز مفید است نسخه عنب الثعلب ملهٹی سنبل پتی الکبیر زرد

سطوخودوس برگ جهاو پوست بلیله زرد بلیله سیاه شاهتره جو مقشر کوفتنی را

کوفته شب در آب تر دارند صباح عرق بهفت آثار کشند بحتوله از آن نوشیده باشند

نافع باد و مجرب سیدی مرشدی حضرت شاه عبد العلیم صاحب نور الله روحه رضی الله عنه است که

نه برگ خشک کیله و بعفت بال تا خشک بسوزانند و در یک آثار آب مقطر صاف کنند

هر بار که صاف کنند نیز زیاده می شود بعد صاف کردن چند بار در بوتل نگاهدارند نهار سه توله

از آن خورده باشند نفع دارد دیگر سهاگه صبر را باهم ... حبوب مقدار ... سازند

سازند یک حب روز تا جهاو خورده باشند دیگر خردل همراه آب خوردن

نفع دارد کما قال الطبیب النجیب آبادی رحمه الله و آب در پیاله چوب

جهاو نوشیدن نیز ازاله مرض میکند رباعی ۱۵۴ چون باد سپرز شد دلالت بر اضاعط از باد

ترا لبقر قرآید عالمیط باید که خوری شربت دیناری را زان پیش که قوت تو گردد ساقط

نام مرض	تعریف	سبب	علامت	علاج	شرح تحقیق
نفخة الطحال	باد سپرز را گویند	چون بدست مرضع ... سپرز و بسیاری طحال را ... سوداء	در آن درد کم شود	شربت دیناری الشرح رباعی ۱۳۲	از اینجا باید دریافت

۲۱ ق جهاو ...

دعرق مجرب ... تولای نجیب الله خان صاحب ... نسخه اش برگ جهاو گچور کاسنی تخم

انجیر ... هر یک ... سیر بادرنگ ... پودینه ... بالا زمین قند سیاه زمین قند سفید

هر یک یاو سیر کالی زیری جهاو ترنج تیال کونڈ ... بلیله سیاه ... هر یک ... منڈی ...

... ساده سرکه ... بلیله زرد اجوائن اجمود ادرک ... پودینه ...

... جهال ... جهال بعبوره بهنگره خاک ... شهد خالص کوفتنی را

کوفته شب در آب تر داشته صباح شهد ... عرق ده آثار کشند نیم پاو از آن نوشیده باشند

بحث علاج امراض الامعاء رباعی ۱۵۵

... در اسهال ... میدار ز باد سرد خود را محفوظ ... از غسل ز آب سرد دوری جوی

باشد که ... شود و صحت محفوظ باید دانست که امعاء جمع معی است و آن روده است و عدد آن

شش باشند اول را نام اثنی عشری است که طول دوازده انگشت صاحب خود باشد متصل

بقعر معده ... نزدیک معده که آنرا ... باشد مندفع تا می شود ... از معده

... دوم را صائم نامند متصل است با اول و اکثر اوقات خالی است سوم

مسمی است به دقاق یا دقیق و متصل است بدوم چهارم را اعور نام دارند که جهتهای بسیار

... دارد و این روده واسع است پنجم را قولون گویند که با اعور متصل است و ...

... روده می شود که براز در آن محتبس میشود ششم را مستقیم اطلاق کنند و این اوسع روده ها است

دیگر طرف فوقش ازین متصل بالقولون است و تحت متصل بدبر و منفعت این ها دفع فضلات
طعام است بتدریج فقط پس کسیکه اسهال داشته باشد مصنف مرحوم میفرماید که خود را
از باد و آب سرد محفوظ دارد تا تن ناتوان از اثر آب و هوا محفوظ و بصحت محفوظ
باشد اما جای تجربه خلاف آن مشاهده شده است فافهم علته اسهال تراله
شد صفرا واقع بهتر شراب ریک نبود دافع و از اغذیه گر برنج تلف داده خورند
ممزوج ببرگ ریک باشد نافع نام الاسهال بسیاری اجابت طبیعت
سبب صفرا است زردی انچه باسهال آید و تشنگی و سوزش اندرون
شربت ریشک خوردن نافع است آب انبر باریس تر و اگر تر نباشد خشک را در
نیم آثار آب و چهار اوقیه گلاب بخسایند یک شب صبح وش بجوشانند تا بنصف رسد صاف
نموده نیم آثار نبات داخل کرده بقوام آورند شربت دو اوقیه است اما علی رای الطبیب دانند حضرت
مرحوم استادی حکیم نجیب آبادی حب مروارید میدادند صفت مروارید ناسفته اگر نباشد صدف
گیرند و لسد در گلاب خواه عرق گاو زبان نیم سیر حل نموده حبوب بقدر ماش بندند
یک حب همراه آب و اگر طفل بود همراه شیر مادر بدهند نافع باد باید دانست اگر در اجابت
خون برآید آنرا اسهال دموی و دوسنطاریا نامند آن دو نوع است یکی کبدی که اکثر
بشب آید و آنچه برآید مقدارش زیاده باشد و دوم معوی که بیشتر بدرد تمام شود

و یسمی القرح

و قلیل المقدار بود خون بود و بار بیم با خراط و این خون از روده آید بسبب گشاده شدن روی
رگ در امعاء غلاظ یا دقاق بدون علامت بواسیر ماتن رحمة الله علاج مشترک چنین نوشته است
که هر صباح تخم خرفه را نف داده شیره کشیده و شربت صندل شیرین کنند و آبیکه الخبار تکلو فته
و حب الاس دران جوش داده باشند آن را صاف نموده دران آمیخته خورده باشند غذای برنج
بو داده با جلیده جغرات خورند و برادر توامی حبیب الله خانصاحب مد ظله از فقیر هندو حبی مجرب برای
سنگرهنی یافته اند الایچی سفید لونگ بلیله سیاه مرچ سیاه برگ کرونده جنگلی و
برگ بیل برگ سمهورب که در نیا هم گویند همه ها را قدری آب دران انداخته سایند و گلوله ها
بقدر کنار جنگلی سازند و یک صبح و یک شام ازان خورده باشند و غذای از برنج تنی که بسیار
گویند با جغرات گاو سازند اگر طفل را اسهال بود این نسخه عمل آرند جایپهل برنج ساتی
گره باسن بار نسل برگ ام غیلان افیون پسته جامن رسته زنبه جمله را سائیده ببر
همه ناخن های دست و پای ضماد کنند و بپارچه بمرده از ناهگاه برابر ناف تانهگاه دیگر بپیاینند
که فوراً قبض خواهد شد و بادیان الایچی سفید گلقند را قدری آب سائیده بنوشانند و داخ
که رفع قبض منظور بود دیگر بلادر زیره سیاه ینگ موش را سائیده در پخال بدو زر شهد آمیخته
سابق ضماد کنند که فوراً طبع مجیب خواهد شد ای قرحه روده از دلت برده فیراز
روز رسته شده زشب مرض چون برزاع تا تیرگی شب مرض در شود از شربت انجبار فرزدو

سحج قولنج نام قرحه سحج امعا ریش روده سبب مواد صفراوی حاده علامت ظاهر شدن
خون با جابت طبیعت و درد در حوالی ناف است بدون علامت باسور علاج اول بندر بادی
بوابنه مثل بذر قطونا و تخم ریحان و تخم بارتنگ و تخم حماض و تخم خرفه بریان کرده این نسخه باستعمال آرند
حبس کشنیز خشک نیز بالا صندل سفید در نیم آثار آب بجوشانند چون بوزن چهار دام بکشد تا … ناشتا بنوشند
سکام شام تقلیس را اکثر دهند … در آتش چو نکام … و گلوی … مرتبه
که سحد کوفی باشد و کشنیز خشک بکوفته داخل کرده بریزند پس … نموده طباشیر کبود … کرده
باشیده شربت … شیرین کرده عرق کیوره اضافه کرده بنوشند العلاج … بلغم …
بورقی … برآمدن این بلغم و سفیدی … ریزگی غالیظ … رباح و قراقر … لید …
بلغم تخم ریحان و بارتنگ بخورانند و تشریح شربت الجبار در بیان ربائی یکصد و … کنند
از انجا باید گرفت و العلاج باد اگر طفل … سبز و زرد … آید این حب بدهند صفت انار دانه
تخم خرفه سماق زرشک جمع … طباشیر همه را بریان کنند کتیرا نشاسته گل ارمنی
تخم مورد زهرمهره خطایی صندلین مغز بادام تخم کاهو مغز تخم بادرنگ … پوست بیرون …
کوفته بیخته بلعاب … حب … بندند … ازان صبح و یک شام
داده باشند و اگر برای … سبز … آید این حب بسته دهند غنچه گلنار … بارتنگ …
همه را با ریگ سائیده بقدر نخود حب بندند یکی ازان صبح و یک شام … داده باشند

وبرای حبس کردن اسهال اطفال مجرب است … گویند بول سفید بریان کبود کچری
بریان مار … سبز کوفته بیخته نبات سفید آمیخته یک یک ماشه ازان صبح و شام خورانیده
باشند دیگر برای حبس اسهال صفت زهرمهره خطایی کهربا شمعی … سوخته همه را سائیده
در شربت … باهم … اول بخورند بالا … شیره حب الاس بریان شیره …
بریان شیره الجبار شیره برگ … در آب برآورده شربت بهی شیرین کرده
بنوشند دیگر برای اسهال سبز اطفال صفت زهرمهره خطایی برگ … کهنه سفید …
آب … افیون شنگرف در آب سائیده حب بقدر … بندند اگر طفل بسیار
کودک بود حب بقدر … بندند و یک صبح و یک شام داده شیر بنوشانند
ربائی درقرحه روده ای زرد آتش زرد … خشخاش بجوشانند و …
دانه … با شربت سیب … میل که … خلاف …
شربت حب الاس را در شرح ربائی یکصد و سی و شش جویند …
آب … شیرین را در قند سفید بجوشانند و قوام سازند اگر … دانه روده …
بار … لعاب اسبغول و لعاب بهدانه و تخم خرفه دهند و اگر … اندر آب …
… باشد … دهند بسیار نافع باشد و اگر سحج کهنه باشد …
… باید کرد چند بار … باید داد … بنوشانند

رباعی ۱۵۹ در باشند چو تیر از باد پیچیدن ناف · بهر تو لو د شربت دینار بکاف
در ماده بلغمی است یا خلط دگر · از دارو کارت نتوان داشت معاف بیان قولنج
نام مرض مغص ریحی درد روده و گرد ناف سبب ریح علامت قراقر شکم و انقطاع
خروج ریح علاج حبوب کبریت را که در شرح رباعی چهل و هفتم و رباعی یکصد و سی دوم
نوشته ام بخورند شربت دینار در شرح سبب صفرا علامت تشنگی و شدت درد معه
دیگر علامت صفرا علاج تخم بارتنگ و اسپغول خورند همراه آب سرد و گلاب سبب
بلغم علامت خروج بلغم و سفیدی زبان و قاروره معه دیگر علامت بلغم و لزوم درد بیک جا بود
علاج ایارج فیقرا حقنه کنند و جوارش ... هم مفید است نسخه آن در شرح رباعی یکصد
و بیست و چهارم ببینند که مفید باشد صفت کمون کرمانی بده بر زنجبیل دارچینی قرنفل
عود هندی بسباسه خولنجان مشک تبتی کوفته بیخته با عسل سه چند مصفی بقوام آورده
به دستور معتبر جوارش سازند شربت بروغن بادام چرب سبب سودا علامت سودا
ظهور سودا با اجابت طبیعت معه دیگر نشان علاج تخم کشوث مسلم را بروغن بادام
چرب کرده همراه عرق کاوزبان بخورد رباعی ۱۶۰ قولنج ترا نخست از بهر شفا · باشد که
بود لیوره و ما نیز ز ناف · ظاهر شود جوارش نافیست عملی · خود را ز عمل نمیتوان داشت معاف
شرح و تفسیر نام مرض قولنج ریحی مرضی است که در معای غلیظ بهم میرسد توجع و درد بسیار
برآمدن

که برآمدن فضول دشوار می شود سبب بلغم یا ریاح غلیظه محتقنه علامت بیرغبتی و درد
دل و تشنگی و قی و درد اندرون و قبض طبیعت علاج صفت عملی که جمیع انواع را نافع
رحمة الله بیان فرموده اند سنای مکی زنیسون بادیان تخم کرفس شبت
سلیخه بنفشه گل خطمی مغز کاخره نمکوفته آب چغندر نیم پیاله همه را در آب
یک پیاله جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و شکر سرخ و مغز فلوس از هر یک
ده مثقال بوره ارمنی یا نمک سفید درم در آن آب حل کرده صاف نموده
در روغن بادام آمیخته بنیم گرم حقنه و شوربای ماهی خروس کهنه خورند و چون قولنج
یک شبه بمعجون خیارشنبر استعمال آن کنند علاج تربد سفید مجوف بروغن
بادام چرب کرده نمک هندی رب السوس بادیان زرد مصطکی بادیان از
همه را بکوبند و ببیزند و بیست مثقال بنفشه که با پنج مثقال محموده مشوی ممزوج
باشند آمیزند و بیست مثقال روغن بادام چرب کرده و یکصد مثقال مغز خیارشنبر
یکصد مثقال شکر سرخ قوام کنند و صد مثقال عسل گداخته در آن ضم سازند دست
کنند که بهم سرشته شود قدر از یک مثقال تا هفت مثقال معطا و مجرب فقیر است
برای قولنج بلغمی شوربا ماهی بدهند و برای ریحی در آن توابل گرم افزایند و آب
و روغن کماه اندازند و بآن دراغ نمایند و مجبی حکیم نبی بخش صاحب لکر تیوری

سلمه الله تعالی از مجربات میفرمایند که روغن خروع در شیر گاو تازه بیکبار دادن
قولنج بلغمی و ریحی را مفید است و جوارش کمونی نیز مفید است صفت آن
زیره کرمانی مدبر فلفل سیاه زنجبیل سداب بورق ارمنی کوفته بیخته در عسل مصفی
سه چند آمیز بند و حضرت استادی مرحوم حکیم کبیر آبادی میفرمودند که مغز تخم کرچک
یک عدد و نمک سانبر خواه نمک سیاه در آن آمیخته با آب نیم گرم خواه عرق بادیان نوشانند
فوراً قولنج را بکشاید و برای کشتن کرم شکم نیز موثر است رباعی ١٦١ از بهر علاج کرم صد جو سلیف
قنبیل و برنگ حب النیل از یکصف ؛ با نیم بوده حله ز ترمس و سرخس و شیح ؛ میکوب و به شیر
گاو مخور [illegible] شرح و تفصیل نام مرض الحیات تعریف کرم های دراز نیمچو مار در امعا
پیدا میشود و انکه ماتن رحمه الله در [illegible] اکتفا [illegible] باغلطی یا قلان باشد که بسبب نزول
کرم معوی برای خوردن میشود بسبب تعب کرده باشند سبب رطوبات بلغمیه که در معا
متعفن میشود بسبب حرارت غریبه و در آن این کرم پیدا میشود علامت از طعام خوب
نفرت بود و دشوری و پیچیدن ناف و خشکی لبها و بیداری و آب رفتن از دهان در خواب
علاج کیفیت ادویه مذکوره قنبیل ترمس برنگ سرخس حب النیل
تربد قسط شیح یعنی بورق ارمنی همه را کوفته بیخته بیک پایه آب شیر گاو آمیخته بیکبار
بنوشانند و حضرت استادی مرحوم حکیم کبیر آبادی ادویه مجرب بیحد [illegible] داده اند
نیز دادن

میفرمودند برگ [illegible] گاو زبان خرما دانه بیرون کرده مغز گردگان کوفته در بادام آمیخته قدری بخوا
نجور رد والدفع است دیگر نمک هندی قنبیل سرخس حب النیل بلغمی [illegible] ترمس
تربد سفید برنگ کابلی بمقدار در [illegible] سرکه کوفته بیخته بسفت باشه از آن با شیر گاو در
شکر آمیز داده و بنوشانند یا سفوف را بخورانند و شیر و شکر را برابر آن نوشانند دیگر
برگ سیب با برنگ و کمیله را کوفته در عسل آمیزند و سه روز همراه برگ شفتالو
بخورند دیگر مویز نمک سیاه افستین ترمس کندس همه را کوفته بیخته در آب کرله
بسیار ساییده حب کرده آنها را بمقدار یک مثقال از آن خورده باشند وقت صبح با آب نقوع افستین
و سکنجبین ساده و نوشیدن سرکه نمک در ناشتا نفع بر درست مزاج مثلا از تریخ ماه
تا شش ماه شروع کند و بتدریج موافق تحمل مزاج وزن سرکه افزایند که دافع و قاطع مادی
دیدان است و دیگر ماده دیدان ملغم است [illegible] باید کرد مثلا [illegible] در دهان سبت
دو درحال استعمال سفوف کشنیز خوردن مفید است و مجرب رباعی ١٦٢ از بهر کدو دانه
بد مستور سلیف ؛ تره با برنگ و مغز بوزر از یکصف ؛ معجون کن و بوقت خواب
میلیش بیفرما ، که این ادویه را درین مرض نیست خلف شرح و تفصیل نام مرض حب القرع
تعریف کدو دانه سبب همان است در [illegible] گفته شد علامت خروج دیدان با جانب طبع
علاج نسخه که علامه مغفور نقصه بالا نوشته شد ما در آن استادی مرحوم [illegible]

چنین نوشته است مصطفی بزرگ مغز خوز خرما کسته بیرون کرده و مانند
قدری سوده [illegible] از استاد خود دیده بود اضافه نموده مغز بادام [illegible]
کوفته بهم آمیزند [illegible] کنند حضرت استادی مرحوم حکیم [illegible]
[illegible] که [illegible] سیاه و بزرگ [illegible] خورانیدن و برگ [illegible]
را با آب [illegible] شیرین کرده دادن و [illegible] را جوشانیده شیرین کرده
نوشانیدن یا تخم [illegible] جوشانیده شیرین کرده نوشانیدن نفع
کمال دارد در [illegible] شکم [illegible] مغز بادام [illegible]
[illegible] بقیه از ان [illegible] شیر گاو [illegible]
دو [illegible] سوده در عسل [illegible] مخلوط کرده بقدر [illegible] از آن [illegible] خوردن [illegible]
[illegible] رحمه الله [illegible]
در قدری عسل [illegible] فرو [illegible] مجرب است
[illegible] مصطفی [illegible] موضع مخصوص [illegible] چون [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] بادام [illegible] والدین
[illegible] بود [illegible] مستقیم [illegible]
[illegible] که در حیات [illegible] شد [illegible] خاریدن [illegible]

[illegible]

مصطفی [illegible] کنند [illegible] گرفتن
[illegible] دارد [illegible] حضرت استاد حکیم [illegible] که آب برگ [illegible]
پارچه تر کرده آن را در مقعد [illegible] نهادن مفید است [illegible] موافق
[illegible] اطبا [illegible] استعمال کردن از مرض [illegible] است و اگر [illegible]
دانه [illegible] سیاه [illegible] در [illegible] کرده
کوفته [illegible] اطبا [illegible] از آن [illegible] خوردن [illegible] مرض [illegible]
و اگر [illegible] که روغن بادام [illegible] و کاو شیر [illegible] با هم آمیخته در آب [illegible]
[illegible] مجرب است [illegible] برآوردن [illegible]
که [illegible] در آب [illegible] ضماد نمایند [illegible] کنند
که [illegible] سنگین [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] اقسام [illegible] و بسیاری [illegible] مفید است [illegible]
[illegible] که [illegible] استعمال کنند [illegible] با دوغ گاو بخورد و اگر دوغ [illegible]
[illegible] مفید در [illegible] شکم [illegible] که [illegible] بخورد
با برگ تنبول بخوراد اگر [illegible] با هم [illegible] بخورد
[illegible] اگر فقط با برگ تنبول بخورد [illegible] شود [illegible] شکم [illegible]

باشد یک حب با شیره ادرک بخورد گزیدن کژدم یک حب با آب بکوبد بر جای

[illegible] نامند حل کرده بموضع گزیدن بمالند تب دیرینه را یک حب [illegible]

یکدرم نبات تا سه روز بخورد تب سه روزه یک حب با زیره سفید و شکر حل کرده تا سه روز بدهند

و اگر با برگ تنبول [illegible] هفت [illegible] بخورد [illegible] دفع میشود وجع مفاصل [illegible]

[illegible] دل یک حب با شیره برگ [illegible] تا سه روز بخورد یا باده مرچ سیاه و

یکدرم [illegible] وجع [illegible] بخورد [illegible]

افزاینده تر باشد هر میوه که از قسم [illegible] یک حب با ده درم شکر سفید چند روز بخورد

صحت یابد [illegible] بخورد صحت شود سمنیات یک حب

اگر کسی سمنیات خورده باشد که هیچ خبر از اندام خود ندارد [illegible] بحق کرده

در چشم [illegible] هشیار شود [illegible] یک حب [11] با سه درم قند سیاه

هفت روز بخورد [illegible] خورده باشد بعضی گفته اند برگ تنبول

[illegible] در اندام سستی آن یک حب [12] با شیره برگ [illegible] بخورد

[illegible] درد تمام سر یا نیم سر درد [13] یک حب با سه درم [illegible]

بخورد [illegible] یک حب [14] با سه درم [illegible] هفت روز

بخورد [illegible] بعضی گفته اند [illegible] یک حب [15] با یکدرم [illegible]

نخوردنا [illegible]

بخورد تا سه روز شهوت انزال نشود یا با برگ تنبول بخورد و اگر با سفیدی [illegible]

حل کرده بر قضیب طلا کنند لذت دهد دوار یعنی سر گردیدن یک حب [16] با دو [illegible]

با دو درم [illegible] بخورد و دیگر را با آب [illegible] بر سر بمالد صرع یک حب [17] با نیم درم فلفل [illegible]

[illegible] در بینی مصروع دمند داء سفید یک حب [18] تخم کوبخ و تخم [illegible] مساوی

کوفته بیخته نگاه دارد چندانکه [illegible] بخورد [illegible] بشود [illegible]

الطبیب [illegible] در اکل بسیار گرمی خواهد کشید و بعضی با سفوف کوبخ و شکر مساوی [illegible]

می خورانند در پرهیز [illegible] می نمانند تا چهل و نه روز [19] بادسول یک حب

با سه درم روغن [illegible] بخورد یا شیره [illegible] بخورد ناسور یک حب [20] با [illegible]

[illegible] ناسور بمالد نیکو شود رویدن موی رفته یک حب [21] اگر کسی را موی از بدن

ریخته باشد با یکدرم [illegible] و آب [illegible] هفت روز بمالد موی بر آید ناخنه یک حب [22] با [illegible]

حل کرده در چشم کشند استسقا یک حب [23] اگر کسی را شکم نرم شود با سه درم [illegible]

بخورد استسقا خون یک حب [24] با دو درم قند [illegible] هفت روز بخورد

خوب بماند درد گوش یک حب [25] اگر کسی [illegible] با یکدرم [illegible] زنجبیل با شیر زن

بحق کرده در گوش بچکانند درد رفع شود درد دندان یک حب [26] با نیم درم [illegible]

بخاید و همچنین بر دندان بمالند [illegible] یا بخید [illegible] زیر دندان [illegible]

شبکوری یک حب ناهار با دهن بر کف خود حل کرده تا سه روز در چشم کشیده باشد
صحت یابد حب القوبا یک حب با تخم جرجیره یکدرم سیب یکدرم در ناهار خورده باشد
بالای آن برگ تنبول خورده باشد صحت یابد ۲۹ حب حیض عورت یک حب با یک بیضه
مرغ چهل روز ناهار بخورد و آب در آب گرم غسل کرده باشد نیکو شود درد چشم
۳۰ یک حب با زیره و آب یا آب سائیده بالای چشم ضماد طلا کنند و تمام شب نگاه دارد
دفع شود باد فرنگ یک حب با ده درم برگ نیب چهل روز بخورد و از ترشی
و بادی و مقاربت احتراز نماید صحت یابد قی ۳۲ یک حب با حصه انگور گرم کرده
ناهار بخورد قی بند شود سنگ مثانه یک حب با نیم مثقال سیر ماهی تا چهل روز ناهار بخورد
به شود سرفه باده یک حب با نیم درم زیره که با آب سائیده باشند بخورد صحت یابد
چیاجن ده حب در نیم سیر روغن میش با ده درم سفید در یا پنیر در و هر روز
بقدر یکدرم یا زیاده حسب حاجت گرم کرده بمالد به شود زکام یک حب با یکدرم نخود
تا هفت روز بخورد درد کمر ۳۷ یک حب با سه قرنفل و دو درم ادرک خورد
درد ناف یک حب با سه قرنفل خوردن نیکو شود تپ یک حب با جدوار یک
سائیده در بینی زند و نیکو شود زهر یک حب اگر درد شکم پیچش بسبب
بلغم و الوان بود با یکدرم زنجبیل و یک شیر شتر یا شیر ماده گاو گرم کرده تا
هفت روز بخورد

هفت روز بخورد ستاب شدن بول یک حب با یکدرم کشنیز هفت روز بخورد
و برای درد بغرفه و درد گردن مقعد با یکدرم تنبک هفت روز بخورد عقیمه
یک حب با چهار درم ... حب کافور همراه حب بخورد بمعونه فرزند نرینه زاید بواسیر
یک حب اگاس بیل را یکدرم در آب سائیده حب را با شیره آن تا ... بخورد
بخورد یا با کشنیز بخورد و دوام تشنگی یک حب با سه درم شیره زیره سفید بخورد
دفع زهر دو حب ۴۵ اگر کسی هر روز یک صبح و یک شام خورده باشد و مداومت کند
زهر کار نکند سرخی چشم یک حب با آب ... در چشم کشند ...
یک حب با مقیمی و دو درم هفت روز بخورد مار گزیده یک حب چند جهینه
بر موضع مار گزیده بزنند تا خون از آنجا برآید بعده حب در آب سائیده در جای ...
تا حدت شود و زهر کارگر نشود سوختگی نار ۴۶ یک حب با آب ... سائیده
بر جسم سوخته بمالد سوزش دور شود و درد نکند کا یا کلیب یک حب با یک
فلوس شهد و فلفل دراز نیم دانه ناهار بخورد و یکدام ... تا هفت روز
روزانه خورده باشد برای دفع تشنگی یک حب با نیم درم زیره سیاه بخورد
رفع عطش شود برای دفع خشکی سستی یک حب با سفیده بیضه مرغ
سوده بر قضیب طلا نماید و حصول رجولیت تپ و لرزه ۵۳ یک حب با شیره

بهگره بخورد منضم یک حب باجواین سه درم بخورد مجنون یک حب با سه درم
شیر دیکیوار بخورد تا چهل روز برای رفع قبض و آوردن دست برای اطفال
یک حب با دود برا جوان چار یا پنج روز اول سه روز کهری بخورد بعد از ان سه بود
حب بخوراند و بالا بای ان آب گرم بسیار نوشیده باشد و برگ تنبول خورده باشد باقی
بر کیب استاد مش می آید برای دبه طفلان یک حب یا دو با نیم همراه شیر مادر
سائیده بنوشانند صفت سیماب کبریت اصفر مصفی برد و را کجلی سازد
پوست بلیله زرد بلیله آمله زنجبیل پیپل مرچ سیاه حبته زرنیخ طبقی میتا
مدبر در شیر بهمن سرخ بهمن سفید راوند چینی خمالگوته مدبر در عرق بهنگره تا
شانزده پاس صلایه نمایند بعده حبوب بندند بقدر موته و در اصل نسخه بجای بهمنین
مید و مها مید است بوزن بهمنین اگر از گولی استعمال منظور بود باید که حب را بدرقه
شیره تخم معصفر و شیره بادیان و شکر سرخ سازند که درد معده و قولنج را
رفع میکند و برای وجع مفاصل و احتباس بول و حصاة تخم خیارین و خربزه و بادیان
و کاسنی در سائیده شربت بنفشه شیرین کرده بدرقه سازند [illegible]
حب الملوک آن است که در کوبر کته آب آمیخته بجوشانند و بعضی در شیر بجوشانند
بستر برآورده آب بشویند و پاک سازند بعده مقشر کرده شق سازند

دو دوبار تابند

دو ورق باسنیز که بلاصق هر دو پای باشد آن را از ان بیرون کشند و قوت این حب
و دو بار نمایند
تا بیست و پنج سال می باشد و بعضی حبته و زرنیخ و بهمنین در آوند می اندازند بلکه سهاگه
لاهوری هم می اندازند و حب در عرق بادیان که با مصالح باشد سائیده می بندند رباعی ۱۶۴
بهم [illegible] عدد
از گرمی اگر بود زحیر صادق رب بهی و برنج باشد لایق باشد چو ز سردی
نتوان بالغ شد گر بر شبعشا دید طبیب حاذق [illegible] زحیر صادق [illegible] پیش راست
[illegible] خلط تیز بود صفرا یا بلغم صفرایی باشد [illegible] بعد ازین طبع عارض شود
و تشنگی علامت صفرا هم بلغم شور بود [illegible] ماتن رحمة الله باید کرد [illegible] اسبغول بریان
کرده بروغن گل چرب نموده با شربت بهی دهند و نان اندر شیر سنگ تاب کرده
سیر باید نموده بدهند و پیت جو سوده دارد و در بعضی مغز اخروت بریان کرده اجوائن
کندر کوبند و با آب گرم بدهند سبب آشیدن سرما و باد سرد یا نشستن بر زمین سرد
یا بسیار خوردن چیزهای سرد حال ما تقدم باشد حب اشتاد بریان کرده با کوفته
با آب گرم باید خورد و بر نمک گرم کرده و خشک کرده باید نشانید در روغن [illegible] و
روغن بابونه گرم کرده طلا کنند [illegible] باد که ملکری حکیم طالب حسین صاحب خورجوی
مدطله از اسرار [illegible] مفرموده اند که خورانیدن شیر گاو و با گلاب انفع [illegible]
صفت [illegible] بقول مصنف مرحوم فلفل سفید بذر البنج از هر یک [illegible]

زقیون ده مثقال زعفران پنج مثقال و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک یک مثقال همه را
بکوبند و ببیزند و نیم من عسل سرشته نگاهدارند هر صباح درمی وزن از آن بخورند و
غذا برنج تف داده و زرده تخم مرغ تف داده زیرباجی ۱۶۵ عارض چو شود ز حیر نبود حاذق ÷
میدان که نسخه طبیب حاذق از خوردن معجون سفنج گردید بزیاده مرض طبیعت خالق
شرح تعلیق نام مرض زحیر کاذب سبب پیچش در روده بلغم یا صفرا یا سودا
علامت پس از قبض طبیعت پیدا شود و هرچه از ماند تحکها بیوست بند بیرون نیاید
علاج قابض و حابس دادن ممنوع است قبل از زوال سبب صفت معجون سفنج
سفنجه تربد ربّ السوس تخم خود ده بادیان زنیسون همه را بکوبند و ببیزند
۱۱ تولہ ۶ تولہ ۳۵۰ ۱۲ ۱۰
و بعسل و شیره قند سرشته نگاهدارند هر صباح خورد باشند و عقب آن قدری
آب گرم نوشیده باشند غذا دال مونگ مقشر و ساگ پالک و بعد تلین طبع
چون تخم ریحان و کنوچه و بارتنگ و اسبغول و امثال آنها را با شربت قند
و گلاب خوردن نفع دهد و بتجربه استادی مرحوم حکیم نجیب آبادی برای این
مرض جوارش جالینوس را بسیار میدادند که صفت آن در شرح رعایه بحکیم نوشته
از آنجا یابند و این جوارش برای زحیر و خلفه و دمامیل مجرب است و دافع است
ثقل معده را و هاضم طعام است و دافع نفخ و مقوی معده و امعا و جگر بود و سپای
مونگاهدارد

مونگاهدارد و گرده را گرم کند و سرفه بلغمی و صداع رطوبی قدیم و جدید را مفید و روشنی
چشم را بیفزاید و خلط خام را از مفاصل دور کند و عقل و باه را زیاده کند و آواز خوش
گرداند و زن و مرد را فربه کند و بوی دهن را خوش گرداند و ریاح بواسیر را با نفخ
در رنگ رخ صاف کند و قروح بدن را نیک گرداند و جهت جنون و قوبا و نقرس
و بهق و نسیان و درد گلو و کثرت بول شب را نفع و سنگ گرده و مثانه را بریزاند
و هر که بسبب وجه یکی در خوردن آن مداومت کند از امراض ایمن بود گویا تریاق است که مثل
عدیل خود ندارد ملحقیات در رنج بواسیر طبیب حاذق هم خربزه هم
انار داند لایق فصد صافن کند باید تجویز مرغ دیگر او آب زرد آلو کشش خالق شرح تعلیق
نام بواسیر دانه چند بود بر سر مقعده سبب فساد خون است بغلظت یا با خلاط صفرا
علامت سوزش و درد و لذع نشان خون صفراوی است و خلعه و کثرت ثقل و وجع
ثقل قلیت انع دلیل خون است علاج اگر صافن خواهد یا باسلیق یا بایض زنند حب جات دراز
خربزه مرا و خربزه هندی باشد که تر نیز است ورنه خربزه پیش مجربان مستحیل بصفرا
و خون نگه دیده مریض را کمال تکلیف میدید دیده ام که مصنف رحمة الله فقط خربزه را چگونه
خلاف تجربه لایق در رنج بواسیر فرموده فقیر جامع این اوراق درین باب زیاده از زیاده
نسخ یاد کرده بود به تجربه یافته که الی الآن یونانیان و انگلستانیان را نسخه که مزیل

کنند

این مرض باشد بهم نرسیده است هرچه در کتب طب ایشان نوشته اند افاقه دهنده است نه ازاله

[illegible] درین مرض خونی زیاده از بیست سال مبتلا مانده والنواع والنواع تکالیف بر داشته بود

فضل الهی عم شفاه دستگیری فرموده که نسخه اکسیر در علاج بواسیر بهم رسیده و بیان آن

بسیاری مردم از هند و مسلمان و عیسای شفا یافتند و بسیار از مشتاقان آن را طلبیدند

و ترکیب آن پرسیدند اما نیازمند درگاه الهی جلت شانه گاهی میان آن لب را آشنا نکرده

هرچه دانایان فرنگ در باب علاج با مردم را مطلقا بد سلیقه میدانند حال آنکه دانا و

نادان در هر قوم هست و عقل در حصه خاص کسی نیفتاده است آری بد اقبالی با همه میگویند

ورنه در مصر از اسلامیان مصریهی تجربه ملاحظه کنند واز مصر ایشان در کشمیر در سواد ببینند

و انصاف را از دست نه نهند فقیر که لقمه به پیشه لطف ما لطفی خورده اما برای رفع الزام معترض

حاسد تکمیل این فن در چاکری نموده تجربه بهم رسانیده برای فایده برادران رساله مختصر بلا

ارتیاع کسی درین مرض نوشته است که حرف بحرف در بیاض نگارد بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحکیم الاحد والصلوة علی الشافی الاوحد اسمه المبارک محمد و علی اله اصحابه من الازل

الی الابد بواسیر باسور افزودنی گوشت مقعد را گویند که بر رگهای مقعد بسبب غلبه خون

سودای بهم رسد آنرا در هندی [illegible] نامند و آن گاهی مثل دانه انگور سبز گاهی امرود یا

سرخ رنگ و گاهی بقدر دانه نخود و عدس و گاهی مثل انجیر و ارزن و گاهی بقدر توت

دو قسمی مانند

دو قسمی مانند املی و خرما و جای چون گل نیلوفر یک دانه و دو دانه یا سه دانه یا چهار دانه یا

یا بیست دانه و بقیه و درین شده است و هر یک بسبب مشابهت بهمان نام مشهور است و آنچه باد

فرا گیرد و اندر سافین و زهار و قضیب و خایه بعروض این مرض میگردد و این را باد [illegible] نامند

از اعراض این مرض است و گاهی در ابتدای این مرض و گاهی بعد دور کردن بواسیر

و بند نمودن خون انچنین بادها پیدا می شوند گاهی نوبت بر خیر میرسانند و گاهی این

از گرده تا پا میرسد و اسهال خون کم کم میکند بسبب آنکه زوال [illegible] میشود اگر مسهل

خورد که از علاج بافته باشد یا خود حادث شده باشد ادرار خون میکند ورنه

دیر ترد

فقط اسهال طبع میکند و گاهی شکم را می گیرد و بقرار میسازد و گاهی در درد زانو و

مفاصل را می آرد پس طبیب تیز هوش باید که در صورت مناسب فورا فصد یا سلیق گیرد

و بحبوب کاسر ریاح چاره جوید و حسب غرض علاج کنند فقط [illegible] باسور که گفته آید دو قسم است کسی را

بیرون از مقعد بیرون می باشند و کسی را تمامتر اندرون مقعد و کسی را بعضی دانه بیرون و

بعضی دانه اندرون و کسی را که اندرون می باشد پس گاهی بیرون می آیند یا بیرون نمی آیند

اگر بیرون می آیند خود بخود بعد از استنجا اندرون میروند یا بتکلف بمقعد در می آیند و اگر

اندرون می نبرند بسبب بیرون افتاده باشند و آنکه بیرون می آیند یا بسبب برداشتن چیزی

گران یا بادی یا خم گردیدن مریض یا بسبب آب گرم یا چیزی گرم خوردن یا بسبب آب دست

[illegible]

آب گرم گرفتن بیرون می آیند در این صورت مریض را می باید که اگر تواند دوا را بدست خود
بر آن مسه ها رساند یا بر نشست جایی فرو برد یا فراخ نشسته دم خود را بند کرده بر مقعد
زور دهد تا مسه ها بیرون آیند آنگاه دوا [illegible] بر آنها بدست برسانند و اگر نتوانند
بدست دیگری برسانند و اگر احتمال شود که بیرون نخواهند ماند برشته و سوزن دوخته [illegible] کنند که
می آید و اگر [illegible] که بسبب جریان خون دوا را [illegible] نمی گذارد چنین باید که قدری [illegible] بر سر چوب
تنک بند [illegible] دوا [illegible] اول آلوده بدست دیگری بر مسه برسانند تا [illegible] دوا را
قبول کنند و درد [illegible] ورم رسد و خون آن بند شود پس بر دارند [illegible] وگاهی [illegible] که [illegible]
باسور را گاهی خون جاری می شود وگاهی [illegible] بر حرکت مقعد [illegible] می بر آید [illegible]
بند می شود و در [illegible] طبع را کمال قبض و شکم را نفخ و قراقر میگردد [illegible] بلکه در تمام بدن
شورش میشود و باسور خون دهنده را دامی گویند و آنکه خون ندهد آنرا عمیا نامند و [illegible]
باسور است و طریق شناختن باسور خونی آنکه چون خون می برآید مانند تار [illegible] می برآید یا
قطره قطره میچکد وگاهی همراه براز خون می برآید پس در صورت اول بالیقین خون باسور بود
در صورت آخر احتمال است که بسبب آن مسه ها که [illegible] اندرون می باشند بطوریکه از خارج دوا بآن
رسیدن نمی تواند علاج آن دشوار است و [illegible] باسورها نیز عمیا گویند [illegible]
مریض اگر چند روز در آب گرم [illegible] کرده و [illegible] ثقیل [illegible] چیزها گرم خورده باشد

[illegible]

عجب شود که مسه ها بر آیند و باین دوا بآنها رسد البته علاج صورت گیرد و شفا روی دهد
و واضح باد که بواسیر از امراض سخت بسیاری امراض بآن پیدا می شوند زیرا که بعض اشخاص را
اجرای خون بطریق می شود و بعضی را [illegible] جریان الدم میباشد که بآن ضعف معده
و نقاهت بدن و [illegible] و ورم جگر و تب و ورم طحال و استسقاء عارض میشود و جمیع
اعضای رئیسه کمزور می شوند چه خون بکثرت می برآید طبیب تیز هوش را می باید که
در تعیین علاج اصل مرض لحاظ بر عوارض هم دارد و تقویت مریض [illegible] باشد حکمای [illegible]
هندی [illegible] انگریز [illegible] بلاکش چنین نسخه بوده اند که بآن ازاله
این مرض بتمامه شود اما نیافتند داعی خیر را از شفاخانه غیب حق جل شانه شفای
نسخه حسب مراد حاصل شد و باستعمال آن اصل این مرض در سه هفته منقطع یا شود
دفعه میرسد باز عود نمیکند الا ما شاء الله زیرا که پیدا شدن مسه های جدید سبب بهم
رسیدن ماده بعید نباشد چنانچه کاتب الحروف را از سال یک مسه درد [illegible] خورد باز پیدا شد
بهمین علاج دور شد اگرچه بتجربه این زر کثیر صرف کرده شکر الحمد لله که اجرت آنرا
بهمین دار دنیا یافته والشفاء الله الحکیم بالقراض عالم صدها مردم شفا خواهند یافت
و بفضل [illegible] بعنایت کریم [illegible] زندگی خود از مردم خود محروم نخواهد ماند و [illegible] در این نسخه
که مرض هر قدر کهنه و عتیق میشود باستعمال این زود زایل میگردد و باید دانست که

درین علاج چهار نسخه اند معالج انهار اطبا ایراد دارد و بر وفق خود باستعمال آورده باشد
بتفصیل آن نسخه نخستین خالق المخلوق   سیم شتای الاصل الماکول همه را بسایند با
دردو بسازند دوم مادر بربان را قشر حب بیث ورق کوشند سینی همه را در آن بجوشانید
چون یک جوش رسد باستعمال آرند چنانچه گفته شد   سیوم خبیث بنج خورده بسیار تیز را
هر دو اول باریک کرده بیخته در بادیه آمیخته بروغن گاو لوبلی بسته بگرم نموده کلاد نمایند ده بار باز
همان حلوی بسیار ابر مرض بسته باشد   چهارم ابرص الجاد اللالی دانه الدجی بسعد هر سه
باریک بسائید در روغن گاو بربان کنند تا آنکه شعله زند بعده فرود از آتش آورده شمع اندازند
و بهر دو و مرد وارد   پنجم مهره با جمال ابهر تمام بار الحیوه بسایند محبوب سازد
ترکیب استعمال النسخه های اولی بر مسه های خورد خورد بدانکه اگر مسه خورد خورد باشند
معالج را میباید که وقت برآمدن انهار دوا از نسخه اولی بقدر یک برنج گرفته در سوی بالا
مالیده مسه سوی بسته و بعد از آنکه رشته ریشمی را بدوا آلایند پس آن مسه ها را و باران
رشته را اندر لوله سوزن اندرون آنها در آورد بطوریکه هر دو طرف مسه سر رشته او کنه
باشند و هر روز از یک طرف سر رشته دوا آلوده کشیده باشند تا دوا جدا بگوز اندرون آنها
رسیده باشند و زود کار مرها را تمام کند   و طریق دوختن مسه آنکه بر سوزن را
در ازلیته به نیش یا از مسه بطرف دیگر نیت بگذرانند و چهار سر رشته را گره داده بگذارند

تا بواسطه آن روزانه دوا را

~~تا بواسطه آن روزانه دوا را اندرون مسه رسانید~~ ... تا بواسطه آن دوا اگر
استعمال بالا زمین مسه باشد قطعه خرقه را بباید پیچ دهد و آن رشته را که با آن مسه را دوخته اند
در آن خرقه قیت بسته در بند تا بایین تدبیر مسه بالا نرود ترکیب استعمال نسخه اولی بر مسه
باید دانست که بدستور استعمال نسخه اولی بر مسه درزدنی و خورد سابق گفته آمده هم جهت آن
عمل باید نمود را با مسه های کلالی ببرد که همیشه بیرون می باشند و یا گاهی وقت خروج بی تکلف
بر می آیند باید که دوا از نسخه اولی بقدر یک دو برنج با نکنت گرفته بر مسه ها هر طرف طلا کنند
و از پنبه قدری باریک کرده گستره تر نموده بر آن مسه چسپانیده در بند و بالای آن رفاده
نهاده قیره بند کنند و لنگوت کشد و اگر مسه ها چنان باشند که همیشه بیرون می باشند و
اندرون نمی روند بر آنها باید که از نسخه پنجم قدری با آب سوده بر مسه ها باریک باریک ضماد کنند
و پنبه و رفاده بر آن بدستور بر آن گذارند ... مستعمل را کمال احتیاط ضرور است که
این دوای سوزاننده مسه به دیگر عضو نرسد اگر ناگهان بر مقعد یا قریب آن بر شرح یا سرین
و غیره برسد خواه رطوبت که از مسه می برآید برسد و سوزش خواه خارش معلوم شود فوراً
آن عضو را که اثر مسه یافته باشد به روغن زرد چرب کنند تا سوزش علامت رسیدن دوای با
... دوا ... استعمال ... در بدل کردن رفاده البته با استعمال
نسخه اول خصوصاً پنجم سوزش معلوم میشود اما نه آن قدر که آدمی بیقرار و بیهوش شود

بلکه کیفیت آن مشابه به تیر کوشیدن است یا بر سیدن موج بر زخم مانند می شود اگر مریض
سوزش را ناگوار دارند باید که قدری روغن زرد بر رفاده مالیده ببندد یا در تلوه برنج
ساتهی را با ریک سائیده گرد آن ساخته بر بینه معلوم ثانت به ببندد و یا از گل ملتانی
خواه از گل بندی سفید برده بچون گرده نان خورد درست ساخته بر [illegible] ببندد که فوراً
تسکین سوزش و درد خواهد شد و اگر دو آب از [illegible] با استعمال برد نسخه جاری میشود
که رفاده دم بر زخم تر می گردد پس باید که مریض بعد یک ساعت رفاده را بدل کنده تو نهاد
باشد و بر صبح و شام بعد استنجا که آبدست باشد استعمال دوا ابرسته کرده باشد [illegible]
مناسب که مریض آبدست باب گرم کرده باشد و با آب سرد استنجا نکند که استعمال آب سرد
در آبدست درد در یا سور رسیدا میکند و تیرک می زند و بگام آبدست گرفتن پینه از رسته
کرده باشد بیان فضله گوشت که مانند مسه بسبب آتشک بر سر مقعد می شود اگرچه ماده این گوشت
رایده باسور است و دوای باسور دوای آن است مگر فقیر حقیر برای این دوای دیگر دارد که مخصوص
جهت آتشک است دکانی تکلف نکرده است و میکند یکی نسخه که از عم امجد حافظ محمود خان
رحمة الله علیه یافته است مجرب است صفت آن سم الفار در عرق [illegible] که دو بار [illegible]
کرده باشند قدری عرق را در آن ریخته حل کرده باشد تا آنکه عرق در [illegible] شود
پس حب آن بقدر ماش طیار سازد یک حب را در بالای جوزات کاو نهاده بخورد بطوریکه

دوا بدندان

دوا بدندان نرسد که بدندان ضرر می رساند و بالای آن نیم آثار جغرات خالص و بهتر
که از شیر گاو ساخته باشند بنوشند غذا از دال ماش مقشر بروغن بسیار و نان گندم و برنج
زرد برنج و شیر و دال مونگ و شیر و شیر برنج کند و از مقاربت زن نیز احتراز کند و اگر موسم
سرما بود جغرات را نیم گرم کرده خورد چهل روز خورد ان شاء الله تعالی صحت یابد قوت این نسخه
زیاده از سیزده سال [illegible] ام دستور شفای [illegible] سم الفار آن است که سم الفار را
در پای جگر بزید و ساعت نگاه دارد اگر جگر آب شود در نیز و اصل باشد و رنه [illegible]
[illegible] که حضرت استادی مرحوم حکیم [illegible] آباد یافته ام انهم در
ازاله این مرض آتشک عدیم المثل است صفت آن سم الفار الایچی خورد کافور [illegible] سفید
گل سفید که آنرا کهربا [illegible] گویند همه مساوی اجزا کوفته بیخته بگلاب سحق بلیغ نمایند و
وحبوب بقدر نخود طیار سازند یک حب همراه گلاب وقت صبح میداده باشند اما بعد
یکروز در نه بروز زیادت حب در [illegible] کفایت کند بفضل الله تعالی اگر خفقان درین مرض
عارض باشد با عرق گاوزبان و عرق کیوره باید داد و [illegible] خون همراه عرق
شاهتره داده است اما اگر موسم سرد باشد برود بالفعل را دفع کند و یکوقت خفقانی
[illegible] بند دو ساعت از خوردن حب یک انار شیرین باید داد و دو وقت دیگر یک یا دو
سیب خورد تا تقویت بابصار شیر خصوصاً قلب دهد و ازاله خفقان کند و اگر [illegible]

از بست گلو طبا شیر بست بسلاحیت در شربت انار شیرین استعمال نمایند و اگر استرخا

اعضا باشد روغن یاسمین را بمول مصطگی و سنبل الطیب تدهین کنند و طعام باز فارسی

ضرورست که ترشی و اغذیه غلیظ مولد خون و بلغم و بادانگیز بنگام استعمال این دوا بپرهیزند

نان گندم با روغن زرد موافق است و تقلیل غذا بهتر و فقیر با نان و دال مونگ با روغن داده است

و در هفته یکبار در پوست بره بریان سیر و مرچ و جغرات خورانیده است دلالج باد که از استعمال این برد

نسخ مریض بدون آمدن دهان و بغیر استعمال بلا تکلف صحت از آتشک می باید

در باب حصول شفا می شود بفضل الله تعالی [illegible] معالج ستوار را

ضرورست که اگر بعض بسه خورد و بعض کلان باشند اول دوای بسه های خورد بمالد برای

اول اگر بر بسه های کلان و دوا خواهد رسانند بسه ها را لورم خواهد آورد از آنکه بسه های خورد

در آن ورم غایت خواهد شد و این بسه های خورد سبب ورم تحت بسته کنار خواهند آمد

و بالفعل کالمعدوم خواهند بود اما هرگاه که کنار دفع خواهد شد و ورم دور خواهد شد بعد چندی

این بسه ها بر رو کرده باز بسه مرض بید خواهد شد کرد سبب علاج دار العلاج بر دو برابر خواهد شد

درین سخن لایق یاد است [illegible] تا بحر در اعنی در وقت مستعمل

می شود حالا بالا تقی شده که بعد آید است صبح و شام دوا بر بسه ها رسانیده باشند [illegible]

بسه ها که ابا زنده اند یا مرده بعد بحر در در بسه سوزن خلانند و به بینند که خون برآید یا نه

از خارج می

اگر خارج می شود بایند دانست که بسه ها جان دارند و اگر سوزن از بسته گذشت و

درد معلوم نشد و نه خون از آن برآمد دانند که مرده شده اند پس التفات نمایند چنانچه ذکر آن پیش می آید

[illegible] بسنده ده موسم برای این علاج موسم سرماست یا شروع گرمیان

بلکه دوا آب تنک و چمن خواه آخر برشگال ورنه بنظر ضرورت هر وقت این علاج است

[illegible] اگر بسبب تیزی دوا و حرارت گرمی در

مزاج فتنه شود باید که ماش چیل دریائی را بقدر یک سرخ در آب سائیده بشربت انار شیرین

کیوژه یا گلاب فرو دهند یا دوغ گاو اگر منافی مزاج نباشند بدهند و دادن شیره

تخم خیارین و کاسنی و خرفه نیز مجوز است و شربت بنفشه نیسیدن نیز مفید است که نافع

قبض است اگر باو شیر تخم بنات سپند را کوفته یا یک کرده در آن شکر سرخ آمیخته

دادن قبض کشا است و اگر پیچش و مغص باشد فرمای بهیله بدهند و بالای آن دو تولد

شیره مرباء بهیله را شربت کرده بنوشانند و از غذا بر قالص احتراز خواهد و بجوز دادن

نه هند بلکه غذا ملین بدهند مخلوط در برگ خرفه و برگ سفاناخ و برگ سپند و بقل

و گندر و شلغم هم خورانند [illegible] اگر بسه مرده معلوم شود و بامتحان سوزن بیجان قرار یابند

بعد که مرور شش دوای نسخه اول بیند بسوزد بر بسته ما البیع او دو نسخه دوم را در آب

یک سیر بخورانند چون بنک جوش آید بر جای فرو رشته نگار آب گرم ان مروارش

که بسیار گرم بود و بسیار سرد و باسور آن قدر رسانند که بر گرد سرین گردد و مسها فی الجمله بیرون آید
آنگاه موقوف بکنند و این عمل را در یک روز دو سه بار تکرار نمایند تا سه روز و بعد از انکباب دوا
نسخه اولی مالیده باشند و بر آن به دستور پنبه گسترده رفاده نهاده تنگ بسته باشند بیان
تضمید اگر سه روز دیگر بر استعمال نسخه اولی در انکباب نسخه دوم گذرند استعمال نسخه ثالثه کنند
٦٧ و عمل دوای نسخه ثالث سیما بیابد و دو سه موقوف دارند و دستور استعمالش آنکه جمله ادویه
مذکوره نسخه سوم را دو حصه کرده در پارچه بسته دو لوله روغن برنج در اندرون آن گرم کنند و
دهان هر دو گربچه که پوتلی باشد در روغن اندر حبه گرم کنند بآن نیم گرم بر مسه نهاده کماد کنند
و بهر طرف بواسیر گردانند و ده بار آهسته آهسته تکمید کنند و لحاظ دارد که گربچه بیرون بدن
صحیح نرسد و بر جاکه در مقعد سختی و ورم معلوم شود آن را تکمید کنند و تا بالو بودن ورم تکمید موقوف
ندارد و پس گربچه را کشادن مسها را در آن دوای که حلوی مانند باشد نهاده بالای
آن رفاده مانده تنگ بسته باشد و هر گاه که مسها را در آن دوای حلوی رسانند نهاده
باشد باید که آن دوا بسیار گرم نبود بلکه نیم گرم باشد بیان ... افتادن مسها از بدن
بدانکه تکمید ده وقت کنند یعنی بعد از این برای افتادن مسها مدت قلیله است و زیاده موقوف
بر قوت مرض است و در سه روز از تکمید قریب حصول را از بدن می گرایند و ریشه
از هر طرف جدا شدن آغاز میکند بعده فرو میبرند و تا وقتیکه مسها بتدبیر بدن خود

بجدا از بدن

بجدا از بدن و محل خود جدا نشوند از چیزی مثل مقراض تیز اشند که این تر شید احتمال دارد
که ناسور پیدا میشود و علاج ناسور بسیار مشکل سرت می شود و پس معالج مریض را باید که قبل
از افتادن مسها هر جاکه ورم و سختی دیده باشند بهمان گربچه ها کماد کرده باشند تا آنکه بهمه
باسانی ریزند لحاظ معالج را بیش از شروع علاج دریافتن حال ناصور ضرور است که آیا
مریض ناصور میدارد یا نه اگر داشته باشد باید که چند روز ناسور را بآب گرم خواه آب جوشانده
برگ نیب شسته و صاف کرده بر آن روغن جیوه که در شرح رباعی چهل و نهم گفته آمده ام
قدری مالیده باشد یقین که ناسور بفضل الله تعالی در دو هفته دفع شود بعده علاج بواسیر نماید
و اگر صاحب بواسیر بسبب خروج بسیار خون صاحب فراش شده باشد باید که اول ادویة التقویه
به بیضه نیم برشت و ساگو دانه دهند و پس از حصول قوت که در دو هفته دست خواهد داد علاج
باسورش شروع کنند بیان ... گاهی صاحب باسور که مضطرب می شود
مسها را قطع میکند و بسبب عدم حفاظت زخم یا ناصور پیدا میشود و گاهی بسبب استعمال
دوای حاد آبله بر پی منزر می افتند و در آنجا بر رود آب یا عرق میرسد پس زخم متعفن شده
ناصور پیدا میکند مریض را باید که گاهی دوای تیز حاد در امثال شنگرف و زرنیخ و ارنک و توتیای سبز
زنگار در باسور باستعمال نیارد و تا از ابتلا افتادن و بر آمدن زر و آب و ریم و خون
از آن محفوظ باشد فرق میان باسور و فرو مقعد آنکه آن افرولیست بر سر گنبای

مقعد این خود برآمدن جسم مقعد است پس معالج میان هر دو تفرقه کند تا شود که بیرون تشخیص

استعمال دوای بر خروج مقعد کند اگر چه این دوای برای خروج نفع میکند اما ضرر زیاده از نفع

دارد پس باید که در خروج مقعد سفیده بیضه را بدست مالیده بار بر مقعد مالند و آن را درست کرده

باشان دست آهسته آهسته بجای خود رسانند که در دو سه بار محکم خواهد شد و اگر محکم نشود

باید که نمک و پوست ببول را در شیر گاو و آب بطرفی که کلو دارد جوشانند و هرگاه که

دو سه جوش آیند آن را از دیگدان برآورده بر جایی فرا نشسته مقعد را در ظرف

کرده بخار آن بمقعد رسانند چون عرق بمقعد آید اثر افشارد و بر رومال پاک کرده آهسته

آهسته مقعد را باشاره دست بجاش رسانند ان شاء الله تعالی بتکرار عمل صحت حاصل خواهد شد

یا هلدی یا ونرنگ و زعفران و بهوسی گندم مساوی وزن را در روغن کنجد یا تیل

آمیخته نگاهدارند شش ماشه از آن بر پارچه بر آتش انداخته و خود را بپارچه گرفته

بخور آن بمقعد رسانند و چون عرق در آن بسیار آید باید که آن را بپارچه صاف کرده و خشک

نموده بجاش باشان دست آهسته آهسته رسانند [illegible]

آنکه هرگاه ... از جای خود دلبه مضمحل شدن سده جدا میشوند و غدغه معلوم میشود

که آن را در فارسی [illegible] خصوصاً اگر فرزیکه می افتند و این علامت شقاق است

که طبیعت بد بر بدن شی را بد را میگذارد زیرا که بمقابله دوای هر میت خورده است

پس اگاه

پس هرگاه که بواسیر منفجر شد باید که بر زخم استعمال مرهم نمایند که شافی جمیع ... زخم و مرده [illegible]

[illegible] هرگاه که ... منفقد برانها استعمال نسخه چهارم نمایند

و هر روز بر زخم مالیده باشند تا آنکه زخم باندمال رسد و یقین که اگر مرهم علاج موسم سرما

خواهد بود زخم در یک هفته باندمال خواهد رسید و خشک خواهد شد فایده اگر زخم بسبب رسیدن

دوای ناطراف ... عریض شود یا زخم کهنه ای بسبب عمیق گردد باید که دوای لطیف تمام

بر زخم رسانیده باشند و بقیه را بمرهم آلوده اند در زخم نهاده باشند تا زخم پر شود و در روز باندمال آید

صحت رو نماید تنبیه بعد دور شدن اصل مرض بواسیر معالج را میباید که علاج عوارض را

و مجربات فقیر که در شرح رباعیات طب یوسفی نگاشته است کند و شفا مریضان جویند

که جمیع عوارض را در نسخ التقویم طبیه و از مجربات مفصل نگاشته است فایده اگر فقط بسی را

خون باسور بند کردن منظور بود و ازاله آن منظور نباشد استعمال نسخه اولی در یکدو روزی

سیلان خون حبس میکند و اگر این نسخه بعمل نیاید در این حبوب خورده باشند که خون بند خواهد شد

صفت آن مغز حب بلوط سماق حب الآس کهربای شمعی گیره دو گل ابری سرد دم

کشنیز خشک تخم بزر صمغ عربی بیدر ... کندر زرنبه بلیله کابلی گل گلنار کل ... انار زیره سیاه

... رشاخ گوزن سوخته بار یک همه را باریک سائیده حبوب بقدر کنار ...

تا ب بند د و یک حب از آن خورده بالای تخم باتنگ تخم مجری خوردن بران ...

خواه بشره چیها و خواه عرق برگ کوبی جنگلی بنوشند نافع باد و دیگر نسخه جهت خون رابند کند

کیر با گل مختوم بسُد کهربا تراشیده نیز کوبند همه را اسفوف باریک نموده بخورد و بالایش

آب بنوشند که خون بسته خواهد شد الحمد لله که این نسخهٔ اکسیر در علاج بواسیر از

بس از تجربه دیده بعد تر میم رساله زبان ازدو که در سنه ۱۲۶۵ هجریه سال یکهزار و دو صد و شصت

و پنج هجری در مطبع جام جمشید بمقام میرتهه طبع شده بود دیگر بعبارت فارسیه الحال که سال یکهزار و

دو صد و هفتاد و چهار است در خورجه جلی تحریر پوشیده عالمی را بفیض صحت رساند دعای عبد الحکیم

نصر الله خیشگی خورجوی را بثواب مضاعف گرداند آمین ثم آمین ۱۲۷۴ دریغ بواسیر علیل حاذق

چون گوش کند قول طبیب حاذق محظوظ بحب مقل خندان گردد گز دیدن خال دلبر

خود عاشق نسخه بقول باتش رحمة الله پوست بلیله کابلی بلیله سیاه سکبینج خردل

همه را بکوبند و بیخته کنند تا مقل ازرق را در آن حل کرده جمله ادویه در آن سرشته حبوب

بندند و هر صباح از آن هفت ماشه خورده باشند غذا از برنج جوان و ماش مقشر و اسفاناج دارند

و باتش رحمة الله مرحوم میگوید که در باب اطریفل مقل نیز نافع است نسخه مقل را که

سیاه درم باشد در آب گرم حل کرده صاف نموده هشتاد مثقال مکوفته بیخته بآن سرشته

از یکمثقال تا دو مثقال خورده باشند و بعضی از مجربان خوردن افتیمون ماء الجبن الخ

هر دو بیسابق است گویم افتیمون مصر صفراوی محرور در مزاجان است فافهم

بقول مصنف

بقول مصنف مرحوم این است افتیمون را در خرلطه کرده در هفتاد مثقال ماء الجبن گرم ساخته

چندان مالند که مزه خود را تمام بارد بدان بیست مثقال شیر خشت را در حل کرده صاف سازند

و سه دانگ آب آلو بخارا اضافه نموده بیکمرتبه بیاشامند و اگر قوت دادن منظور باشد

سه دانگ زر آگوشت شد و صاف نموده در آن افزایند وطریق تقویت بواسیر این است که یک کاسه

شیر بز زر دارد و ح چهار سیر گرم کرده سه دانگ سرکه تند آمیز و لت کنند تا در دیس از

پنیر جدا شود صاف کنند این است تقریر باتن مغفور اما طریق استاد مغفور که در ماء الجبن است

ان شاء الله الستاد در کمیت ترال مفرط خواهد آمد و جناب مرحوم مغفر میفرمودند که حب الحدید صاف

با سور خونی را در هفته سه بار شربت به بندد و طب شیر و صمغ دارند و سنگ گلوی در آبله مرلی بادو ق

طلا در و نقره با شیر تازه و شربت انار بخورانند و شربت الکبار نیز برای حبس خون نافع است

نسخه دیگر پوست بیخ الکبار هفت مثقال فرط شامی بیست مثقال صندل سرخ صندل سفید بگلاب سوده

از هر یک چهار مثقال نافع ادویه را مکوفته یک شب در آب بخیسانند و صبح بجوشانند و بپالانند

و در دو رطل نبات سفید را حل کرده بقوام آورند و بر بالین از فوحل در آب سایند و بوران آن

گل کافور همین قدر سفید بیضه مرغ و مثل آن روغن گل افزوده ضماد سازند که دفع وجع

کند و ورق جبال را در شیر گاو جوش داده بر باسور بندند و برگ کنند تا پیاز

در روغن زرد بخته اگر بر سر بندند زود نشتر گردانند فافهم و تجربه بیخ الکبه در خو بگلابان

تخم کنند با نیز نافع و از زرسوت و تخم کتان و تخم ترب و بلیله سیاه و تخم کنند با مساوی
وزن گرفته کوفته بیخته بموم جوب زنند و پنج از آن همراه عرق کیوره و شربت ریحان
خورده باشند و نیز بلیله زرد و بلیله آمله همه را سائیده و مقل را در عرق بادیان
در توله تر کرده صاف نموده بر روغن گاو اندک اندک حل کرده کوفته باشد چون چوب
حل شود بردارد و نگاه دارد و دو ماشه از آن خورده باشد نافع باد ترکیب حب دیگر
لیمون در شیر گاو بپزند تا آنکه سوخته شود برداشته سحق بلیغ نموده نگاه دارد ترکیب دیگر
لیمون را در خوراک گاو انداخته در آفتاب نگاه دارد تا آنکه خشک شود پس [illegible]
نموده بردارند اگر از بوی آن متعفن باشد سائیده در آب [illegible] کل حکمت
در ظرف نموده آتش دهند بار بر آورده سائیده باستعمال آرند قدر شربت یک [illegible] رباعی
در مقعد اگر پدید شد رنج شقاق : بیمار تر اکه شد [illegible] صحبت مشتاق : باید که ز رقا لعاب
پر بنز کنند : چون سبب و بهی [illegible] لیمون و سماق شرح و تحقیق نام این شقوق المقعد
تعریف شق شدن سر مقعده سبب یبوست و حرارت علامت درد و برآمدن
خون علاج ملینات باید خورد و از فواکه پرهیز باید کرد لعاب بهدانه را شربت [illegible]
شیرین کرده بنوشند رباعی هر که که سر مقعده گیرد شق : کوهان شتر باید
مقل ازرق : هر دو بموم زرد مرهم کردن : صحت پس از آن طلب نمود از حق

موم زرد

صفت مرهم

موم زرد [illegible] سیر را در سیر روغن کوهان شتر حل کنند و سیر عرق برگ [illegible] تا که در آن
بجرم مقل ازرق حل کرده باشند در آن شامل کرده چندان صلایه کنند که مرهم شود رباعی
مقعد چو ورم کند سبب کن تحقیق : در رگ [illegible] ز خون بود که این است طریق : در خوردن
مسهل چو صفرا باشد : تقصیر مکن بقول یاران شفیق شرح و تحقیق نام این ورم المقعد
تعریف آماس مقعده بعضی با سوزش بود سبب خون علامت سرخ بود با درد و التهاب علاج فصد باسلیق
یا ماء الجبن یا صافی کنند سپیده و خایه مرغ را با روغن گل در هاون سرب [illegible] تا سیاه شود و طلا کنند و مرهم
کافور هم سود دارد سبب صفرا علامت زردی رنگ و [illegible] علاج مسهل [illegible] باید داد
بقول ماتن مرحوم صفت آن سنا مکی [illegible] سپستان بنفشه گلسرخ تخم کاسنی [illegible]
همه را [illegible] یک کاسه آب جوشانند تا [illegible] صاف کنند [illegible] مثقال شیرخشت در آن حل کرده صاف [illegible]
بگرم بیاشامند رباعی چون سنگ [illegible] گردد [illegible] زرد در [illegible] گردد [illegible]
شرح و تحقیق نام این حصاة الکلیه [illegible] سنگ گرده سبب خلط [illegible] از بلغم با ریم یا خون غلیظ
علامت برآمدن ریگ زرد یا سرخ یا سبز در بول [illegible] علاج بگیرند چوب درخت انگور را و در
ظرف سفالی کرده بر افروزند بر آتش تا سوخته شود پس چند ماهی [illegible] در شیشه نگاه دارد
و [illegible] خشک شیره [illegible] آب برآورده [illegible] هفت [illegible] خاکستر [illegible] خورد
بالا [illegible] شیره [illegible] باشد یا تنها خاکستر خورده باشد یا سنگ ماهی را [illegible] سوده

همراه آن بالطبخ حب القلت بپاشانند دیگر حب القلت را البته در نیم آثار آب بجوشانند صاف

بجوشانند تا بربع رسد در مرحوم سنادی حکیم حبیب [illegible] معمول بودند که با آرد اکلیل الملک شبت

حلبه یک سیر [illegible] در آب در سبوی آب بجوشانند چون بنیمه رسد نیم گرم نطول نمایند و آبزن

کنند و اگر مریض طفل بود زنگ ترب بندی را بسبوس بجوشد که در آب کرده باشند بدهند دیگر

مغز تخم خربزه بالنگو تخم کرفس تخم ترب زیره سفید مویز بادام تلخ مغز تخم مقشر حب القلت زیره

سپستان پس همه را نرم سائیده [illegible] یک مثقال ازین گرفته بنبات بر سیاوشان [illegible] حجر الیهود

داخل شربت کرده [illegible] خورده باشند نافع باشد دیگر شربت

تخم کاسنی بادیان تخم خربزه تخم کدو تخم معصفر بیخ کاسنی گل غافث تخم خطمی اصل السوس

بالجمله بنفشه کاکنج مویز منقی همه ادویه را سوای مویز در دو سیر آب یکشب تر دارند و

صبح بجوشانند چون بربع رسد مالیده صاف نموده به نبات نیم سیر انداخته بقوام آرند و مویز

را وقت جوش ادویه انداخته [illegible] دیگر پرسیاوشان زنجبیل مویز منقی بادیان

تخم معصفر [illegible] ونیم [illegible] جوش دهند چون بسوم حصه رسد مالیده صاف نموده بشربت [illegible] مروری

که بالا مذکور شد شیرین کرده [illegible] یک مثقال [illegible] دیگر تخم

مغز تخم خربزه خارخسک تخم شبت تخم کرفس برگ سنای مکی [illegible] حب القلت [illegible] سپستان

ریوند [illegible] تخم خشخاش زجاج [illegible] مثل غبار سائیده عسل خالص نبات [illegible]

[illegible]

سقف باشد ازین معجون گرفته با آب نخود سیاه و خارخسک و پرسیاوشان شربت بزوری
معجون [illegible]

مذکور در وقت صبح میخورده باشند صفت دیگر برگ قسم کشنیز سفید با دریون را بگیرند و در دو شبانه روز

در سرکه بخیسانند و دو سه بار سرکه را تغییر دهند پس در شیشه خشک کنند ترکیب دیگر [illegible]

آبگینه صاف [illegible] نرم سائیده در کوزه مطین کرده سر آن را محکم بسته در تنور بسیار گرم گذارند

تا آنکه سرخ گردد پس برآورده مثل غبار سائید ترکیب احراق حجر الیهود آنکه حجر الیهود را

در آب ترب سائیده تا دو پاس بعده [illegible] بسته در ظرف گلی که بر آن گل حکمت کرده باشند

نهاده آتش از پاچک دشتی دهند سوخته مانند چونه خواهد شد بقدر یک رتی همراه عرق

عنب الثعلب و شربت بزوری مذکور خوردن نافع است اگر از سنگ حبس بول بود

حجر الیهود و سنگ سرمایک ماهی در عرق بادیان و کاسنی و شیره تخم خربوزه و خیارین

خوردن دران حال بسیار مفید است نمک ترب [illegible] و ماز و ریان یک برگ بسالم دادن

مدر قویست و در صورت قبض طبع استعمال شربت دینار یا راوند چینی بوزن دو ماسه یا سه ماشه

سائیده در گلقند دهند اگر حبس بول بود شوره را در آب برگ ترب حل کرده گرد ناف

خمیر نهاده داشتن فوراً ادرار بول میارد دو توله نخود خالص [illegible] سیاه را در آب

نقوع خواه طبیخ نموده دادن ادرار قوی مینماید [illegible] در کرده [illegible] جو یا دگر [illegible] مدر

نافع باشد [illegible] سبوس نمک [illegible] بسیار درین مرض [illegible]

شرح و تحقیق نام مرض ریح الکلیه تعریف باد گرده سبب اخلاط غلیظ که در آن حرارت
ناریه ضعیف عمل کرده باشد علامت انتقال درد از موضعی به موضعی با ورم گرانی و درد علاج مدرات
همچو بادر الاصول باید نوشید نسخه الحب دیگر حرمل یعنی اسپند یک مثقال را علی الریق همراه
شنبیره بادیان یا آب نیم گرم در شب تا شب روز خوردن مزیل مرض است رباعی ۱۷۳
چون گرده شود ضعیف بی تکیه و درنگ ؛ از بهر دوا فلونیا آر بچنگ ؛ گر سستی اگر
قضیب چون موم بود ؛ از قوت گرده سخت گردد چون سنگ شرح و تحقیق نام مرض
ضعف الکلیه تعریف ضعیفی گرده سبب کثرت جماع یا کثرت استعمال مدرات یا رسیدن
صدمه و تعب از سفر دشواری علامت بول غلیظ بود و رنگ وی که مشابه آن باشد بود
که در وی گوشت پاره شسته باشند علاج فلونیا فارسی را که دوای است منسوب با فلاطن حکیم
باید خورد دیگر فلفل بزر البنج زعفران جند بیدستر زرنباد درونج عقرب‌ها مشک
مروارید ناسفته همه را بکوبند و ببیزند و به نیم من عسل سرشته هر صباح درمی از آن خورده
باشند و غذا اسفیده مرغ نیم برشت ... سوده خورند رباعی ۱۷۴ چون گرده ورم کند
بناسی عملک حرارت چه بود بر سم اهل ادراک گر ماده خون بود وگر خلط دگر
از رگ تن خویش باید ت کردن پاک شرح و تحقیق نام مرض ورم الکلیه تعریف
اماس گرده سبب خون علامت تب تیز و درد و تیری رگها و نرمی نبض علاج
فصد

[illegible]

فصد باسلیق کنند بعد نضج مسهل بر یک دهند و اخراج خلط نمایند سبب صفرا علامت تب تیز
و عطش و بیخوابی و درد ... قاروره سبب بلغمی علامت گرانی و قلت درد و سپیدی قاروره
سبب سودا علامت رقت و قلت بول آسیا رنگ رباعی ۱۷۵ ای آنکه ز ریش گرده باشی
دل تنگ ؛ در بول تو قشرها بود لحمی رنگ ؛ تا خنک سبب کنند بصحت ... یک چند
مده رشته اگر از خرچنگ شرح و تحقیق نام مرض قرحة الکلیه تعریف ریش گرده سبب خلط حاد مراری
یا بورقی علامت خروج ریم و خون و ظهور قشور لحمی در بول بود علاج تعدیل خلط کنند و فصد از جانب
عضو ماوف نمایند و قی درین نافع و مسهل ضماد الاکلین سنگ بخورد پس از تعدیل و فصد حسب حاجت
مدر دهند پس مدمات و قرص کاکنج نافع و بنادق البزور مفید رباعی ۱۷۶ ای از ورم مثانه در
عین وبال ؛ بر عارضه تو عسر بول آمده دال ؛ گر نیست بجز خون و صفرا سببش ؛ اخراج
مواد کن بفصد و اسهال شرح و تحقیق نام مرض ورم المثانه تعریف اماس مثانه سبب خون
علامت تب دایمی و درد عانه و دشواری آمدن بول در هر دو خلط علاج فصد باسلیق می‌کنند
پس منضج پس حسب خلط سبب صفرا علامت تب تیز و هذیان و درد از بر وجهی که گویی
سوزن میزنند رباعی ۱۷۷ از سنگ مثانه ات چو بدگردد حال ؛ هر دم الم کند بجان
استقبال ؛ از بهر علاج این مرض نزد حکیم ؛ نبود حجر الیهود در اشبه و مثال شرح و تحقیق
نام مرض حصاة المثانه تعریف سنگ مثانه سبب رطوبت خام بود علامت ظهور ریگ سفید

باخاكستري يا زنگ در بول است ديگر طريق اختيار كردن حجر اليهود و بر قول ماتن رحمت الله آن است

كه تخم خطمي و تخم كرفس و سنبل الطيب در پانزده سير آب جوشانند چون به نيم رسد صاف كنند

و ده مثقال نبات يا قند سفيد و يك مثقال صمغ آلو يا صمغ عربي در آن حل كرده يك درم حجر اليهود كوفته

اضافه نمايند و نيم گرم بياشامند بعد از يك دو روز خورند و حضرت استادي حكيم محبت آبادي مرحوم ميفرمودند

كه اگر در حقيقت با پوشش [illegible] اين وارد از ريگ و مثانه در كتاب تفصيل الآثار في المطلق در اين باب آرمني باشد

و بالجمله مجرب است و خاكستر عقرب از يك دانگ تا يك درم حسب مرحله و قوت و سن با دوره مناسبه

خورانند مجرب است وجه ساختن خاكستر عقرب آن است كه عقرب زنده را در ظرف اين خواه مس خواه

كه سفال باشد اندازند و سر آن را به خمير محكم گرفته در تنور ريكه از همه روز گرم كرده باشند و آتش

از تنور بر آورده شب بگذارند و صبح بر آورند و تنور بسيار گرم نباشد كه عقرب تمام خاكستر شود

بايد كه عقرب نر باشد و علامت نر بودن آنكه ضعيف و لاغر باشد ديگر از معروف مجرب

مغز تخم هندوانه و خربزه و خيار و تخم كدو و تخم هليون و خار خسك از هر يك سه مثقال و كاكنج دو زرباته

و تخم كرفس از هر يك يك مثقال حجر اليهود سائيده دو مثقال با سكنجبين و [illegible] بنوشند نافع باشد

و اگر [illegible] خيارين در آب سائيده صاف كرده شكر خام خواه نبات شيرين كرده هر دو وقت

چند روز بنوشند از ازاله مرض [illegible] مي شود مجرب است ديگر [illegible] كه اگر سفيد يا سياه باشد تقدير [illegible]

ياد در [illegible] نبات [illegible] تخم خيارين و تخم خربزه و كاسني و گوگرد و نبات [illegible]

شيرين ساخته بنوشند ديگر اگر كثرت [illegible] يا تنگ باشد آب ترب زرنيخ [illegible] و شاخ سفيد

و منفعت حصاة است ديگر [illegible] شوره يا [illegible] مزاج را در آب حل ساخته بدهند اگر حبس البول بود

نافع باشد [illegible] بگيرد طلق را در ديگ مطين انداخته و بشوره

بته و بالاي آن [illegible] بگل حكمت بند نموده بالاي گل حكمت نموده [illegible] آتش دهند

كه سفيد رنگ سياه در چند آتش گشته خواهد شد و سياه را در عرق گلپر [illegible] دو روز بر دارند

[illegible] از ريش مثانه است چو گردد حاصل در ديگر علاج آن نمايد مشكل چون ياد شود

مثانه از مده [illegible] در شربت ريواج [illegible] نام مرض قرحة المثانه [illegible]

ريش مثانه سبب سببي از اسباب تفرق اتصال باشد يا [illegible] ريم كنند [illegible]

رسيدن [illegible] اكل بود علامت خروج ريم و خون و ظهور چيزها كه مانند سبوس بود و [illegible]

و بد بوي بول علاج اول مثانه را از مده پاك كنند پس كتيره و [illegible] و شاخ گوزن سوخته

و كندر افيون و شادنج و گل مختوم و گل كهربا و سفيده كاشغري [illegible] سائيده قدري از آن

گرفته در لعاب اسبغول و شير خر آميخته در [illegible] عمل [illegible] نمايند هكذا قال استادي

الطبيب الحبيب [illegible] رحمة الله و استعمال بنادق البزور نيز در [illegible] مفيد است و در حبس البول [illegible]

كه بول [illegible] در بحث حصاة مثانه و كليه نوشته آنها را باستعمال آرند [illegible]

چون [illegible] در مثانه [illegible] حاصل [illegible] تاما الاصول روغن [illegible]

درکشش که خدا داده بشفای عاجل شرح و تحقیق تام مرض ریح المثانه تعریف باد مثانه سبب اغذیه نافخه
خوردن یا بسیار بودن رطوبت در مثانه و ضعف در آن علامت درد و عسر البول و تمدد و ورم گرانی
و حرکت در مثانه علاج علاج مانن مرحوم کنند [illegible] ادویه همان است که سکنجبین عصاره
کشند و در نه تخم بید انجیر را کوفته در آب جوشانند تا روغن خود را باز دهد و تقاطر اندک اندک
از روی آب بردارند و السلام نزد فقیر حب کبریت خوردن بسیار نافع باشد رباعی ۱۸۰
ای از جرب مثانه گردیده ملول باید سخن مرا بجان کرد قبول منجو لبن الاتان دمادم شود
باموال تو از علاج معذور ن بحصول شرح و تحقیق نام مرض جرب المثانه تعریف گر مثانه که خارشش
آن بود سبب فضلات حاده مالحه که بثور را در مثانه پیدا میکند علامت خاریدن مثانه و بدبویی
بول است علاج شیر ماده خر نوشیدن رفع مرض میکند رباعی ۱۸۱ باید چو مثانه تو از جمیع خلل
نزدیک مجرب که کند دفع علل خاکستر حلقوم خروس چو دهند دافع شود از راه مداوا آن بحمل
شرح و تحقیق نام مرض خلوه المثانه تعریف از جای رفتن مثانه سبب ضربه و سقطه بر پشت علامت عسر البول است
بوده از وقوع سقطه و ضربه بر پشت علاج از خاکستر حنجره خروس که نای مرغ باشد هر صباح
یکدرم صلایه کرده همراه ستی درم آب نیم گرم خورده باشند رباعی ۱۸۲ ای گشته گرفتار بتقطیر البول
زاندیشه این مرض دست اندر بول منجو زپی علاج اطریفل را در شام و صباح باد
مبدار این قول شرح و تحقیق نام مرض تقطیر البول تعریف چکیدن بول سبب سردی مثانه

علامت بول

علامت سپیدی بول و متعذر شدن از چیزهای سرد علاج اطریفل کبیر باید خورد صفت آن
پوست بلیله کابلی بلیله سیاه پوست بلیله آمله فلفل گرد از هر یک ستی درم زنجبیل و
بوزیدان و بزر باز و شیطرج هندی و شقاقل مصری و تودری زرد و تودری سرخ و بهمن سفید
و بهمن سرخ و لسان العصافیر و تخم حماحم از هر یک [illegible] درم همه را کوفته و بیخته بروغن بادام یا گاو
چرب نموده در سه چند عسل که کف گرفته باشند سرشته شنند از مثقال تا دو مثقال خورده باشند و غذا از
زرکباب [illegible] زنبور رباعی ۱۸۳ ای گشته گرفتار بتقطیر البول زاندیشه این مرض دلت [illegible] ملول
هر روز ببا ستار مثرودیطوس منجور دمی دیاد مید از این قول شرح و تحقیق صفت دیاطوس
که فدا یی نجات دهنده است از مزز بگیرند زعفران مر صافی غاریقون زنجبیل دار چینی [illegible] سنبل الطیب
کندر [illegible] عود بلسان اسطوخودوس سیسالیوس قسط تلخ کمافیطوس قنه
علک البطم دار فلفل عصاره لحیه التیس جند بیدستر ساذج هندی میعه سایله جاوشیر
سلیخه سیاه فلفل سفید فلفل سیاه سورنجان جوز [illegible] دو قو اکلیل الملک
جنطیانا حب بلسان اقراص فرفیون مقل ازرق [illegible] سنبل رومی
مصطکی صمغ عربی قطر اسالیون قرد مانا یا دنان [illegible] وج موسکنج [illegible]
رفیون [illegible] گل [illegible] مشک [illegible] فو [illegible] مای رو بیان [illegible]
شراب [illegible] در آن صمغ ها را حل کنند عسل مصفی دو چند وزن ادویه باید که

در از قرنفلات [illegible]

صمغ عربی کتیرا در شراب بادیان علاوه مطبوخ بجا آیند و زعفران را علیحده محلول سازند تا ادویه را کوفته بیخته در
با عسل بیکار مقوم در یاتیل قلعی کرده سرشته و خوب ممزوج و مختلط نمایند پس سرد کرده در ظرف
چینی نگاهدارند بطریقیکه ثلث ظرف خالی باشد بعد از شش ماه باستعمال آرند یکدرم با آنچه مناسب باشد
باب ۱۹۲ هر کس که حبس بول گردد بدو دلیل : هر سوء مزاج سرد باید جو دلیل : بول بسبب شاد
آید بدو راه علاج : اگر بوره ارمنی کمی در احلیل شرح و تحقیق نام این مرض عسر البول تعریف دشوار آمدن
ش شد به سبب سردی مزاج علامت عدم تشنگی و سستی نبض و سفیدی بول علاج اگر بوره ارمنی
میسر نشود دانک یا بوری بصورت فتیله ساخته سر آن شسته در سوراخ ذکر گذارند یا دو دانگ انگوزه را
در نیم پیاله شیر یا دو حل کرده بگرم رغبت نمایند و نمک ترب خوردن نیز مجرب است در تابستان
در آب نیم گرم نشستن هم نافع و در آب نیم گرم زنان زنان برها روغن خصیتین ریختن نیز مفید و
غذا آب مرغ جوان آب نخود و شیره تخم معصفر خورانیدن نیز نافع و چون حاجت بول شود
برای خربزه تا بانک باید ماده که حضرت استادی مرحوم حکیم نجیب آبادی مجرب فرموده اند
که در حبس بول بارد المزاج جدوار بنهایت مفید است و بادیان و انیسون و کرفس
موافق مزاج سفوف ساخته کرده دادن ادرار می آرد صفت سفوف که در حبس البول
بسبب سردی انیسون تخم کرفس قلت تخم شبت تخم گزر از هر یک جزو همه را
سائیده نگاهدارند و شش ماشه از آن با عرق بادیان دهند نافع باشد باب ۱۹۳

آن را

اینرا که در سنگ ریح الم نیند الم از سبب آن هر دم باید که خورد شربت خورفه و قند
هر روز و قرص کاکنج یکدو درم شرح و تحقیق نام این مرض حرقة البول تعریف سوزش بول بسبب
بسیاری صفرا علامت حرارت مزاج و رنگینی قاروره علاج قرص کاکنج همراه شیره خرفه
که بعد شیرین کرده باشند بدهند صفت آن مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز بادام مقشر رب السوس
نشاسته صمغ عربی کتیرا دم الاخوین یکمقدار حب کاکنج که عرق گویند افیون
همه را بکوبند و بیزند و بآب بادیان سرشته اقراص سازند بعد تا ماش مغز خورند
در مرحوم استادی حکیم نجیب آبادی خوردن حبوب را بسیار مجرب می فرمودند صفت مقوی
... کرده باشند
... خوردن ... باشند
... نافع ... برگ ... که ... کوبند
... برگ ... شیرین ...
... خورند ... باستعمال ... می شود ... باب
چون در سلس البول ... از سبب ... نه افزوده کم ... سائیده سود دارد
سلس البول ... شرح و تحقیق نام مرض سلس البول تعریف
بی اختیار بر آمدن ... سبب سردی ... علامت عدم تشنگی و بر آمدن ...

بود با عنبران

تدبیر ماتن رحمه الله باید کرد **سبب** در خواب کنی چو بول آن بکه مدام ... هر هر کنی
زکثرت میل طعام ... و بر ...مدار ... خوری از ... وانگی درم صبح و دانگ دیگر در شام
شرح و تحقیق نام **مرض** البول فی الفراش **تعریف** بی اختیار آمدن بول در خواب
بر بستر **سبب** از سستی عضله مثانه بواسطه غلبه رطوبت بود **علامت** سردی زهار و تیرگی
قاروره **علاج** **بعضی** علاج اینست که ... اسحاق ... بقول ماتن مرحوم باید خورد ...
در شرح رباعی یکصد و شصت و پنج نوشته شد اما مرحوم استادی حکیم نجف آبادی
ریحین مستعمل خود تجویز میفرمود **صفت** دارفلفل دار چینی خبطیانا سلیخه جند بید ستر
از هر یک چهار درم و سنبل الطیب فقاح اذخر زرباد طویل از هر یک هفت مثقال
افتیمون یک مثقال و یک دانگ و نیم و زعفران یک درم انیسون و تخم کرفس و بادرنجبویه
از هر یک تا بر ده مثقال فلفل سیاه بیست و دو مثقال و نیم و زعفران ... و قسط
و راسارون از هر یک ده مثقال و نیم و زنجبیل و خولنجان از هر یک هفت درم
روغن بلسان ده مثقال یا روغن زیت ده مثقال و عسل مصفی پنجاه و چهار مثقال
بدستور معجون بسازند و بعد شش ماه باستعمال آرند **رباعی ۱۹۹** ای بوده ... علاج ار
گر آمده بعلم حکمت عالم ... در خاطر که حساب دیابیطس را ... با قلبه بدو و هند رب چون م
شرح و تحقیق نام **مرض** دیابیطس **تعریف** عطش مفرط و آب خوردن دایم و جوشش

دانک

دانک زمانه بلی آن متغیر نمود **سبب** سوء مزاج حار جگر گرده بود و ضعف ماسکه **علامت** تشنگی بسیار بود و تب
و آب از یک طرف بیرون شود و دیگر طرف دفع شود و رنگ قاروره سفید و قوام رقیق می باشد مانند آب **علاج**
تدبیر ضعف مرحوم کنند **صفت** رب حصرم آنکه غوره ترش و شیرین را فشرده صاف کنند و جوشانند تا غلیظ شود
رباعی ۱۸۹ باشد چو ضعف جگر بول الدم ... ضعف تو از آن زیاده گردد هر دم ... گر شربت زرک و آب غوره خوری
قوت شود فزون مرض کردد کم **شرح و تحقیق** نام **مرض** بول الدم **تعریف** آمدن خون بطریق بول
سبب ضعف جگر **علامت** بودن بول رقیق غسالی رنگ بی درد **علاج** باید که شربت زرشک با آب اسپغول
یا با رب سیب بخورند **ضعف الباه** ... **رباعی ۱۹۰** ای آنکه شبی چو ضعیف باه داری مدام کار رسد
بوقت صحبت تمام ... هر گاه که حاجت کند سوی طعام ... نیمبرشت خایه مرغ خوری بعض حمام **شرح و تحقیق**
نام **مرض** ضعف الباه **تعریف** نقصان قدرت بر صحبت **سبب** برودت آلات منی **علامت** دشوار
خروج منی است **علاج** تدبیر ماتن مرحوم باید کرد لکن مرحوم استادی حکیم نجف آبادی چنین تجویز می فرمودند
زردی و سفیدی بیضه مرغ یکعدد و روغن زرد بقدر همان یک بیضه و همان قدر آب پیاز و بقدر بیضه
شهد و آب زردک که گزر باشد بقدر آن پس همه اجزا را با هم آمیخته بر آتش ملایم پخته
وقت صبح خورد تا شب ... بر روز تا یکماه و از دو و خوردن و جمله ترشیها خصوصا از سرکه پرهیزد
و بر عضو مخصوص و حوالی آن تمهید کند **صفت** ... بار و دندان فیل و نوره و پسته کردن ... و پسته ...
و تخم ... و بالنگ ... و آسی و ... همه را کوفته ... با چهار ... بند و در ... گرم کرده

بکمیند عضو مخصوص و حوالی آن کند تا نه روز و دو بوٹی از انها تا چار روز دارند بعده آنرا بگذارند و دیگر بوٹی
بافته را استعمال آرند و بعد تمید ضماد روغن بابونه و فرفیون و جند بیدستر و میویزج هر یک سائیده
در روغن بابونه آمیخته بر عضو معلوم سوای تارک و دو دو آن ضماد کنند و برگ بید انجیر ران بندند و تشته حام
پیچیده و بندند نافع باد و نیز سه توله برنجاسف را در سیم آثار شیر بزند هرگاه که بجوشد مثل عسل غلیظ شود بخورد و مجرب است
و حضرت استاد علی مولانا احمد سعید علی چرکوٹی رضی الله عنه طلا تجویز میفرمودند صفت طلا مرچ سیاه
عاقرقرحا کباب چینی لونگ سونٹھ کافور همه یک یک توله کوفته بیخته کوبیده بقدر لنگار و نشستی و شهد بندند
و از ان طلا ساخته باشند و نیز چند روز از آنکه مرض خواهد کرد بنفس این نسخه و نیز میفرمودند که یک دانه کندس
نیم باد و مرچ سیاه یک آثار در روغن زرد و یک آثار چینی یک آثار باید که مرچ سیاه را سفوف نموده در روغن
بریان سازد تا آنکه سوختن نرسد بعده در ان چینی انداز دو از دیگدان بر آورده کند پس سفوف نموده
در ان ظرف انبر بندد و نگاه دارند و در زمستان هر روز خوردن شروع کند تا قوت جماع افزاید یقین که مسرت
رجال بخشد و میفرمودند که اگر خسک دانه را با شیر تازه در دو شنبه سه بار نجته خشک کند و سفوف
کند و با نخود مع از ان خوردن باشند در تقویت باه نظیر ندارد باب [illegible] در کثرت احتلام خواب چو طعام
بار زن رکاب خوردن حمام :: از یا بس و حار پس مسکن همه دم :: در باره در طب مختصر یا پنش مدام
شرح و تحقیق نام مرض کثرة الاحتلام تعریف بسیار انزال در خواب سبب افزودگی منی است
و قلت جماع و مولدت منی بسیار خوردن علامت عیان را چه حاجت علاج از هر چیز که باعث رطوبت است

احتراز دارد

احتراز دارد و تا ممکن باشد زنجبیل که خار تخم بیست خورده باشد دو افع باد که اگر در دو ده منی بسیار باشد
باید که این سفوف استاد مرحوم حکیم نجیب آبادی را بعمل آرد صفت آن سپستان
گلوی ست باریک نبات همه را سائیده سفوف سازد اول باید که شیر گاو
بات آمیخته در شکر [illegible] اندرخته بخورند چون ربع مسعود [illegible] نموده بستر بیتی شب
شیر گرم کرده اول از سفوف یک توله بخورند و بالای آن از شیر بنوشند نافع باد و
اگر جریان بود استعمال این سفوف نماید صفت جمع [illegible] حمع دهاک و موچرس
و ست سلاجیت و ست گلوی و طباشیر و مصطگی و آرد خسته خرمای هندی که ایلی باشد
و کشته قلعی مساوی الوزن کوفته بیخته و برابر همه شکر سفید گرفته یک توله از ان همراه
آب دو آثار شیر گاو همراه خورده باشند و ترکیب کشته قلعی انکه مشهور است از مراد بکنند
باب ۱۹۳ ازین علت اینه از خصایات معلوم :: محمود بود علاج از مختوم :: گر یک دو سه بار
جب جرب بدهند :: موجود شود صحبت و علت معدوم شرح و تحقیق نام مرض ابنه تعریف
علت مشایخ سبب مصاحبت جیران و زنان نامردان تا حصول خلط حاد در مجاری مستقیم
علامت حکه و رغبت از جماع دادن [illegible] علاج [illegible] مرحوم بلغت و حبس [illegible]
نماید و با انواع رنج و غم مبتلا سازند و تنقیه با ده مرحبه کرده شوند صفت حب سقوطری
تربد حب النیل [illegible] نسخه حنظل نمک [illegible] مقل ازرق کتیرا همه را کوبیده

و به بیند و نیم درم غاریقون بموبنه بپیر گرانده اضافه نموده بلعاب تخم کرفس خمیر سازند و حبوب
بعسل و غیره بسازند غذا آب نخود بکوفته و مرغ جوان و ماش مقشر و اسفاناخ
هر کس از وعذیطه گردد مفهوم ::: بر لوح بیان کنم علاجش مرقوم
مکسور کنی چو مار دیش سر بفیاب ::: مرفوع شود علت صحت معلوم نام مرض
عذیطه مرضی است که چون صاحبش مجامعت کند غایطش بوقت انزال دفع شود
سبب حدوث این علت از سستی عضلات مقعد بواسطه کثرت لذت است
از تعبیر تفتیش های باید پاره‌ای سفنج که سوراخ نداشته باشد بقدر حاجت بگیرند و بکوبند و بپزند
و بشربت حب الآس خمیره کرده شافه سازند صبح و شام بردارند غذا آش سماق باید
هر صاحب فتق نشود عقل است حرام ::: اقبال مرضیات حی الحام ::: تا علت نشود
زیاده شود باید برفاده بستنش وقت قیام نام مرض الفتق المشهور
بباد الفتق شکافتن صفاق بسبب مراق یا کشاده شدن مجرا که انثیین است
خوردن بادیه رفتن اندک اندک پیدا شود و باسانی باز رود اگرچه بیمار بر پشت خود
بار خیزند و اگر شقاقت بدست اثرا بالا برد تا زگردد و قرار کند علاج همیشه برفاده و کره
بسته دارد و جبیرکه عضو را و شکم را بحرارت و رطوبت نرم کند از آن بپرهیزد
در حصه بعضرا چون عیان کشت درم باید که خوردنی منضج آن مسهل هم بسیار

خون اگر بود موجب آن ::: فصاد طلب کن که کند خونت کم نام ورم الخصیه
اماس خصیه سبب صفرا زردی آن و سستی و سنگینی رنگ منضج
و مسهل آن باید داد سبب سودا سختی و سیاهی رنگ قی باید کنانید و ضماد
ملینه باید نهاد سبب خون سرخی آن فصد باسلیق باید گرفت سبب
بلغم سفیدی آن ملمسی کمی درد تبرید ضماد محلله باید نهاد
از قرحه کسی که بر ذکر دید الم ::: گر زانکه بود پیاز افتاد درم ::: فرما که کند و سرکه روغن
در روغن گل بحب رمان مرهم نام قرحه القضیب ریش ذکر سبب
پوشیده بودن آن از هوا و باین گرم شدن آن و تر شدن بعرق و باین زرد و
متعفن شدن سرخ شدن و درد نمودن و شق گردیدن جلد
موم کافوری ده درم را در سی درم روغن گل و پنج درم سرکه حل کنند و حب الرمان
مقلو یعنی انار دانه بریان کرده و توتیک که در ارسنگ باشد از هر یک سه درم کوفته بیخته
اضافه نمایند تا مرهم شود چون رفت بسر ذکر از نهر عظم ::: گردد غلطش بدید الم ::: و ضماد نمایند
در رفت نشود طلا ::: مجوی علق را و ضرر
بقدر حاجت بگیرند و بکار دگرم کرده بر روی کرباس آن بدیده بچسپانند
و بگیرم طلا کنند و بگذارند که سرد شود بچسپید بسختی و بعد بردارد و باز نیم گرم طلا کنند

و همچنین هر روزه دو نوبت طلا کنند و بردارند تا عظم پیدا شود و اطلای دیگر زالو و خراطین زنده را بود و خراطین را
تا بتابند و بسایند خشک کنند و بکوبند و به بیزند و بر روغن کنجد سرشته بر صباح و شام طلا کنند که عظم
پیدا شود بحث علاج ادویه مخصوصه بالنساء رباعی ۱۹۹ در کثرت طمث چون بود حمرت عین
چیزی بنود چو فصد و شد تدبیر با رفت دم ملطف گرندی بسیار بنود سبیل دم گردد نقصان
شرح و تحقیق نام مرض کثرت الطمث تعریف بسیار آمدن خون حیض سبب امتلای بدن از
خون و دفع طبیعت آن را علامت امتلای وجه و چشم و برآمدگی رگها علاج فصد باسلیق باید کرد
و شد تدبیر باید بود و شد بفتح شین معجمه و تشدید دال مهمله بستن باشد و استوار کردن
و بندی پستان و مملط و دوای که ماده را غلیظ گرداند چون هریسه و گوشت گاو و احکام رفت
چون باید داد و محاذ دیگر افراط حیض را باز دارد صفت عدس مقشر پوست انار سرشته
برگ مورد خشک هر یک جزوی کوفته بیخته بسرکه بسرشند و بر شکم و پشت و عانه ضماد کنند
رباعی چون حیض شود بسته ز افراط سمن باید که کنی بکوچ تبدیل بدن گر از سده اگر بود
بی تفتیحش مبعد ز مفتحات در سر دعلمن شرح و تحقیق نام مرض احتباس طمث تعریف
بسته شدن حیض سبب افراط سمن باید بود از بلغم غلبت وجود سبب دال باشد
سستی اعضا و برجستن نبض و سبزی قاروره علاج تدبیر مرحوم باید کرد بسمن بفتح
اول روغن گاو و بکسر اول و فتح میم معنی فربهی هو بالار و بیا ب تبدیل لاغر گردانیدن
نقع دوائی

نقع دوائی بود که ماده را که سبب شده است دفع کند مانند کرفس و کاسنی پس برای دفع
فربهی از رفاقه بهتر تدبیری نیست و برای گشادن سده مدر و ملطف باید داد باید بحول
مراد ادرار مراد ادرار طمث
باید گشاد رباعی ۲۰۰ هر گه ز رتق ناتوان گردد زن مردش نتواند که شود ضربت آن
میدان که علاج آن نه نزدیک حکیم ممکن نبود هیچ بغیر از آهن شرح و تحقیق نام مرض رتق
تعریف پرده که بر دهن فرج حادث گردد و حائل جماع شود سبب التحام یا از ابتدای
گوشت بود علامت منع کردن ایلاج رستن علاج باله آهنی که برای قطع آن
موضوع است دستکاری فرماید یا علاج با حمول باید و ضعی که در علاج با سور نوشته ام
رباعی ۲۰۱ هر زن که نتوبی رحمش گشت عیان باشد چو رطوبت رحم باعث آن
از پایه زالد دست بر ورزدو دو سه بار ز مسکن قلیش ز غالیه غالیه دان شرح و تحقیق
نام مرض نتو الرحم تعریف بیرون آمدن رحم آن سبب افتادن زن از جایی بلند
بر سرین خود یا قرع شدید یا عطسه نزجه علامت درد عظیم در عانه و مقعد و در پشت
و سینه گاه گویند که عارض شود و اعضای لرزیدن گیرد علاج صفت غالیه زیر
شرح رباعی یکصد و سیت و هشت نوشته شده است زر آن جا باید گرفت رباعی ۲۰۲
ز باد غلیظ اگر رحم گشت عیان نومید مباش شنو این سر نهان
گر دست رسد که داشتی ماء اصول بینی بر دارد مرض را پایان شرح و تحقیق

نام مرض رجا تعریف احوالیست که بعض زنان را بهم میرسد شبیه بآبستنی از تغییر رنگ
و احتباس طمث و انضمام فم رحم وگاه سختی و احتباس بحرکتی مانند حرکت جنین از زیست
و حیب و حجم مانند آن بسیر در زمانی باید سبب گاه باد غلیظ بود علامت بفشردن و مالیدن
آرام معلوم میشود علاج تدبیر مصنف مرحوم باید کرد صفت حب الاصول مذکور در شرح رباعیه
چنانکه گفته شد در اکثا باید دید رباعی ۱۰۲ زن را چو شد از حبس منی در زندان ++
رنجی که رخود درد به هر چند از آن ∴ آواز پی جماع در بیکه از آن وگاه ∴ مرد را باید قوی
د هر روز و جوان شرح و تحقیق نام مرض اختناق الرحم تعریف مرضی است که چون عارض بشود
زن را فوراً بخودی دست دهد سبب حبس منی علامت حرکت یافتن از سیلان
رطوبت رحم در وقت ظهور علت فرق میان صرع و این مرض آنکه در این علت عقل
بکلی ضایع نشود و تعب به آن بیاید رباعی ۱۰۳ ز باد رحم چو مضطرب گردد زن ++
زان سان که ز گرد باد سنبرین و سمن ∴ باید الکل عیسی ترکیب کند ∴ هر زنی که بود چو
بادبان بادشکن شرح و تحقیق نام مرض نفخة الرحم تعریف باد زهدان سبب چیزهای بادانگیز
خوردن علامت درد زیر ناف و متضرر شدن از چیزهای بادانگیز خوردن مانند
لوبیا و باقلا و عدس و نفع یافتن از چیزهای بادشکن چون بادیان و در سیوسن
علاج صفت فرزجه که باد رحم را نافع است زیرسون تخم کرفس شبت سداب
سه درم [illegible]
دهم با هو

و صعتر باسویه کوفته بجه تحمیل سرشته فرزجه کنند و یکیک [illegible] رباعی ۲۰۵ هر که ز
بسیاری صفرا در تن خار در رحم زن بنگر قوت زن ∴ و ز آن گاه بقدر قوتش مسهل ده
تا باز رهد ز دشمن مصیبت زجران شرح و تحقیق نام مرض حکة الرحم تعریف خاریدن زهدان
سبب صفرا علامت گرمی رحم با سایر علامات صفرا علاج بعد دادن منضج صفرا و
مسهل آن و رنبد رباعی [illegible] گردد چو بواسیر رحم عارض زن ∴ در دم پی فصد از طلب
کن رگ زن ∴ و رانکه رئی در بن دهان رحمش ∴ میکش ز ربوب خوخ و مشمش
در روغن ها شرح [illegible] دهن بفتح دال مهمله و سکون هاء هوز مالیدن روغن باشد و ربوب
بفتحتین جمع رب که مغز تخم باشد خوخ بفتح و هردو خاء معجمه شفتالو بود مشمش بکسر هردو میم و سکون
هردو شین معجمه زرد آلو که انرا خوبانی گویند و آن میوه ایست شیرین نام مرض بواسیر الرحم تعریف بودن دانه
چند بر کنار زهدان سبب خلط سوداوی علامت هرگاه که دهان فرج گشاده شود
بچشم دیده و بمس دریافته شود علاج از خلط سوداوی بدن را پاک باید کرد فصد باید گرفت
و تدبیرهای مرحوم باید کرد و الا قطع بحدید حدیدبا علاج آن نسخه اکبر کور سیر قاسم
رباعی ۳ زن را برحم شقاق گردد چو عیان ∴ بیند المی که در نیاید به بیان ∴ سودش
دارد و ملین ز رازه دوا ∴ لیکن نرسد زقالصش عز زیان شرح و تحقیق نام مرض تشقق الرحم
تعریف شق شدن زهدان سبب یبوست و لادت و یا دیر بازاله بکارت علامت

علامت درد دایم و بخون آلوده شدن ذکر در وقت مباشرت علاج طلین مفیداست

صفت آن بنفشه خطمی خبازی سپستان همه را در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه رسد

صاف کنند و به ده مثقال ترنجبین شکر سفید شیرین کرده نیمگرم بیاشامند و غذا اسفاناخ با لک باشد

باب ۳۰ در ریش رحم زینکه آید بفغان :: زان بیشتر که ترنجش ریش رو د تاب و توان ++

چون پاک شد از مده ریشش فرزجه بساز :: از کندر و گلنار و قشور الرمان شرح و تحقیق نام مرض

قرحة الرحم تعریف ریش زهدان سبب ضربه باشد یا عسر ولادت یا کشیدن بچه مرده یا

خلط حاد صفراوی علامت درد و خروج ریم و زرد آب است علاج صفت فرزجه مانن

مرحوم لقمه است کندر گلنار و قشر رمان همه را کوفته بیخته با آب سرشته فرزجها سازند

در میان ابریشم پیچیده در فرج نهند و قرص کهربا با آب بارتنگ باید داد باب ۳۱

آماس رحم اگر چون گشت عیان :: فصد صافن همان زمان نافع دان

وان لحظه که خلط دیگر آید سببش :: نافع باشد اگر دهی دافع دان شرح و تحقیق نام مرض

ورم الرحم تعریف آماس زهدان سبب خون علامت تب و سرخی بول علاج

در ابتدا فصد باسلیق باید کرد سبب صفرا علامت تب تیز و شدت درد و زردی قاروره

علاج غرغره و سره باید داد و رعایت بر خلط باید کرد و از [illegible] باید نمود سبب بلغم علامت

نرمی نبض آماس و سپیدی قاروره و عدم تشنگی و نرمی نبض سبب سودا علامت

تیرگی قاروره

تیرگی قاروره و محکمی نبض علاج در بلغم و سودا این معجون مفید صفت بالجبر سلیخه

قسط و قناح از هر واحد یکی بالاسم در شهد نیم باد معجون سازند و از این معجون مکرب از

زرد چوبه گل ارمنی زیره حب الآس لیک بر همه را کوفته بجه در سرکه آمیخته بگرم

ضماد سازند باب ۳۲ گرافتد بعد طهر بردار در زن :: و القاه رسد هر دو بر وجه حسن

چون در تن زن زمردی آب :: شود عجبی که زن شود آبستن :: ذکر دارو که چون

بردار ز دارو افزرند شود القحه بکسر همزه و سکون نون و فتح فاء و حاء مهمله و کسره مجهو

باشد و فتح اول و کسر ثانی نیز آمده شیری باشد که منجمد و بسته شود در شکنبه بچه شتر یا

میش یا بز و غیره ایشان که آن بچه تا حال گیاه نخورده باشد پس شکمش بشکافته شیر بیرون که

بزرد حامل شود و بیرون آورند و خشک کرده میداشته باشند خصوصاً حمول آن بعد از

طهر معین بر حمل است طریق بر داشتن آن است که در سایه بگذارند تا خشک شود پس بکوبند

و ببیزند و بعسل سرشته فرزجه کنند و زنان که از حیض پاک شده باشند بردارند و حضرت

استادی مرحوم حکیم محب آبادی میفرمودند که اگر بعد از طهر زن حمول برداده بزنان

قبول نمایند اگر عقیمه بود فرزند یابد و نیز میفرمودند که شکر سرخ در سوخته با برادده بزنان

قبیل که بچه بزرگ شده به تاب بخورانند مراد رسد باب ۳۳ در منع قبول حمل یک

نکته رسمی :: بشنو که نکوتر است از در عدن :: هر زن که ضرورت قبول شهدش بندند

هرگز نشود بهیچکس آبستن داروی که چون زن بخورد او را هرگز آبستن نرسد و آن روث

فیل بفتح فای مهمله سرگین پیل باشد اگر با شهد بخورد یا حمول آن سرگین نماید هرگز آبستن

نگردد و بیخ بخور مریم را در منع حمل مجرب دانسته اند داروی آنکه فرج آن را تنگ و معطر کند

باب ۲۱۲ گر سوده بدرورد و بردار و زن چو غنچه شود و برگه آتش تنگ درین

در سنبل سوده را دود و حل دهند خوشبوی میشود چو نافه مشک ختن طریق استعمال آن

نیز آنکه در سنبل بکوبند و بیزند و انگشت میانه را بگلاب تر کرده بران آلوده در فرج نهند

و تاب دارد و بیرون آورند علامت شناختن آنکه پسر است یا دختر در شکم مادر باب ۲۱۳

بشنو سخن ابی علی صاحب فن در ماده که زن بود آبستن فرزند گرش نرینه باشد اول

ظاهر گردد عظم پستان ایمن شیخ مرحوم میگوید که اگر در پستان راست بزرگی ظاهر شود باید دانست

که فرزند نرینه خواهد بود و حال آنکه این علم مخصوص است بحضرت باری جل شانه که ما فی

الارحام میفرماید علامت حسب تجربه باشد بعض میگوید که اگر زن حامله اقدام رفتار اول پای راست

بردارد فرزند نرینه بود ورنه دختر والله اعلم باب ۲۱۴ تدبیر پرهیز زن باردار خویش

میفرماید که این باد است معالج را باب ۲۱۵ گر گوش کنی سخن بوبه جس نوم تو بپرهیز

زن آبستن باید که بوقت حمل پرهیز کند از رنگ زدن و داروی مسهل خوردن

هر چند حوادث را در جمیع ایام حمل فصد و مسهل و غیره مضر و ممنوع است و لیکن قبل از

ماه چهارم

ماه چهارم و بعد از ماه هفتم شدید المنع است و در جائیکه توقف در فصد ضرری اجل متوقع باشد

در ایام متوسط که از ماه چهارم تا هفتم است حکم بفصد نموده اند و نیز در قبض شدید استعمال

ملینات مناسبه باید کرد و گلقند و سکنجبین خوردن بسیار فایده می بخشد و اگر

سکنجبین سازوار نباشد گلقند را با سفوف بادیان باید خورد و اگر زنی پیش

از وقت بچه را می اندازد و حملش قرار نگیرد و اگر احیاناً می زاید بچه زیاده از

ده سال نمی رسد و از مرض ام الصبیان و غیره هلاک میشود باید که چون حمل ماه

شود این معجون را بزن بخورانند که جنین محفوظ ماند مکرر حسب الحکم طالب حسین قضا

خورخوی مد ظلهم تجربه خود معتبر نموده اند که در حمل نه ماه بدون شربت غوره خوار شنیدم

بعنایت الهی عم شفاء جنین محفوظ مانده است فلهذا این معجون را برای حفظ جنین نامیده اند

مروارید ناسفته و کهربای شمعی و بسد محرق و صندلین و طباشیر و بادزهر

و درونج عقربی و عود صلیب از هر یک دو مثقال و نیم و مرجان هر بور و تخم خرفه زرد

هر یک یکمثقال و ورق طلا و ورق نقره از هر یک سه عدد و عود خام ابریشم مقرض

بیخ زنجبار گل ارمنی از هر یک دو و نیم مثقال عنبر اشهب دو درم شربت غوره

سفناد و یکمثقال نبات سفید یکصد و یکمثقال عسل بجاده مثقال بدستور متعارف

معجون سازند خوراک یکمثقال تا به سه درم ... و تدبیر رفع دشواری

رانیدن زن بچه مرده در جوف جیب زن آبستن ۲۱۵ باب سنگی که بخاصیت رباید این :: نزدیک
بوضع حمل اگر بسته بود :: فرزند نر آید و ربه زن زحزن :: خاصیت مغناطیس که اگر زن
حامله که وقت زادنش قریب رسیده باشد بدست چپ خود گیرد فوراً فرزند زاید و از
درد زه نجات یابد و نیز حضرت استاد حکیم بکتب آبای دیگر مذکور نموده اند که لیبد را در ران چپ
زن حامله بندد فوراً زاید و همچنین اگر پوست ثمر البلاس را بر ران چپ زن حامله
بندند فوراً زاید مشکل زود آسان گردد می شود و تعلیق پنجه مریم در عسر ولادت
نهایت عقده کشاد دستگیر است ۲۱۶ بحث علاج الامراض التي تحدث في الظهر والورک
ای از حدبه قد تو خم همچو کمان :: بر پشت تو قبضه از ورم گشت عیان :: مپکن قصب الذریره
بهر دو طلا :: تاثیر مداوای تو آید بنشان شرح و تحقیق نام مرض حدبه بفتحین تعریف
کوژی پشت یعنی برآمدن مهره های پشت از جای خود بسوی بیرون سبب رطوبت رقیق
یا رطوبت غلیظ یا باد :: علامات اگر روغن مالند نفع نکند و گرانی اعضا و سردی موضع علت
قرار قرو حرکت علاج علاج فالج کوشند اول بنضج بلغم و بعد آن بمسهل بلغم و استفراغ نمایند
و ضمادات نمایند باد رو به که بخت و نبات شوند بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ اذخر
و زوفا و زیره و تخم سداب و نانخواه بجوشانند و ضماد نموده روغن بید انجیر
اضافه نموده بجوشانند و گلقند که در و مصطگی و زنبون نود مسود مدت نافع ::

سبب تولد حدبه کودک آن است که او را زود طعام دهند پیش از آنکه وقت طعام خوردن آن رسد
بان بسبب اضطراب او غلیظ گردد و بسته شده سرفه و ضیق النفس رنجه دهد و مهره او از جای خود پیش
بیرون رود و در نیوقت علاج ربو و ضیق النفس باید و بعوق و تعقیل دهند و ضماد از داروهای
محلل سازند مثل جاوشیر و مقل و اشق و سکنبیج و حلبه و اکلیل الملک و داروهای قوی
بان ترکیب نمایند مانند برگ سرو و جوز السرو و اقاقیا و گلنار و ابهل و زراوند و تبقیه طلاهای
کردن قصب الذریره بقول صاحب رحمة الله انکه او را بکوبند و بپزند و بعسل سرشته گرم
طلا کنند و بعدی قصب الذریره چرا به است ۲۱۷ باب از بلغم اگر باشد وجع الظهر عیان ::
باید که دهی علیل را مسهل آن :: باشد جوز بهر درشتن بارگران :: مالیدن روغن گلش ::
نافع دان :: شرح و تحقیق نام مرض وجع الظهر تعریف درد کمر و پشت سبب بلغم
سردی یا حبس و انقطاع حرکت باشد علاج منضج و مسهل بلغم و سبب برداشتن بار گران مالیدن
روغن گل باید مالید ۲۱۸ باب گر بیدن هر درد مفاصل تو باشد از خون :: خون کن بطریق
فصد از تن بیرون :: در خلط دگر باعث این عارضه شد :: مسهل بهر تنقیه غاریقون ::
شرح و تحقیق نام مرض وجع المفاصل تعریف درد بندها سبب در دموی و صفراوی
سرخی و ورم در موضع و در بلغمی و سوداوی :: علامات سفیدی و سیاهی موضع آن ::
علاج در دموی فصد بعضی از ایام باید گرفت و در دیگر اخلاط غاریقون باید خورد در طریق

احتیاط کردن او را مانع مرحوم سردرد و طریق نوشته است یکی آنکه سنا مکی پنج مثقال گل بنفشه

و گل سرخ و بسفایج و بادیان و تخم کاسنی بکوفته از هر یک دو مثقال سورنجان بکوفته

یک مثقال و نیم و سپستان سی عدد آلوبخارا پنج دانه همه را در یک کاسه آب جوشانند چون ثلث آب بماند

صاف کنند و شاهتره ده مثقال شیرخشت در آن حل کرده صاف نموده نیمگرم بیاشامند و بعد از آن نخود

بکوفته و مرغ جوان و ماش [illegible] شیر تر کنند دوم آنکه غاریقون سفید ترنجبین [illegible] یک مثقال

[illegible] سرشته حبوب سازند و سه روز بخورند هرگاه که دو ساعت بگذرد در صفراوی

و پوست هلیله زرد پنج درم و تخم کاسنی بکوفته [illegible] و گل نیلوفر و گل خطمی و

سورنجان بکوفته از هر یک یک مثقال و تمر هندی و آلوبخارا از هر یک ده مثقال همه را در

سیر آب جوشانند تا نیم سیر رسد صاف نموده و دو سیر و نیم شیرخشت در آن

حل کرده صاف نموده نیمگرم بیاشامند و در بلغمی سنا مکی هفت درم انجیر [illegible]

چهار درم عنب الثعلب و سورنجان بکوفته از هر یک دو درم همه را بجوشانند و صاف کرده

گلقند [illegible] در آن حل کرده نیمگرم بنوشند و در سوداوی سنا مکی و هلیله سیاه بکوفته

و پوست هلیله کابلی و افتیمون در لته بسته از هر یک [illegible] مویز منقی ده درم [illegible]

و بسفایج و بادرنجبویه و شاهتره و سورنجان بکوفته از هر یک ده درم آلوبخارا [illegible]

و سپستان پانزده عدد همه را بجوشانند و صاف کنند [illegible] چهار تولہ در آن حل کرده صاف

نموده دو

نموده دو درم روغن بادام [illegible] نموده نیمگرم بنوشند این بود تقریر مصنف رحمة الله اما برای وجع

مفاصل بلغمی و سوداوی مرحوم حکیم [illegible] باد [illegible] را از رباد [illegible]

بلکه برای فساد خون و احتراق آن و خدر و وجع او جامع بلغمیه و جمله ماده بارده را نافع است

هلیله سیاه سه تولہ [illegible] سه تولہ و آمله سه تولہ و بلیله سه تولہ برگ [illegible] یک و نیم تولہ

کشنیز خشک یک تولہ افتیمون یک و نیم تولہ برگ شاهتره یک و نیم [illegible] و [illegible] هفده و نیم تولہ

برابر ادویه همه را کوفته بیخته در مقل دو تولہ محلول [illegible] در عسل خالص خمیر کرده حب

بقدر نخود بندند از یک حب تا [illegible] آب شاهتره یا [illegible] دیگر اشیاء مناسبه شروع نمایند

بتدریج افزایند تا دو سه زیاده ازین [illegible] غذای نان نخود بروغن بسیار دارند از

مولدات ماده [illegible] پرهیز دارند و [illegible] که برای وجع المفاصل کهنه [illegible]

[illegible] سفید [illegible] مجرب [illegible] یک [illegible] را در [illegible] شیر گاو بجوشانند

تا [illegible] بشود آرد گندم با نخود یک [illegible] برابر روغن [illegible] و بریان [illegible]

و شیر را در آن اندازد و [illegible] دو [illegible] آب حل کرده [illegible]

بدستور حلوی سازد و بالای آن [illegible] و اجوائن و [illegible] گلان را [illegible]

دو تولہ از آن هر روز خورده باشد نافع باشد [illegible] از درد سر [illegible]

گر در بند [illegible] خون [illegible] از [illegible] از [illegible] صحبت باید [illegible] گردی

جهت قصد صافن ش را همچون شرح و تحقیق نام مرض وجع الورک تعریف درد سرین سبب خون
غلیظ گرمی موضع درد و سرخی چشم و روی و سایر علامات غلبه خون است علاج فصد باسلیق
باید کرد در دستی که مقابل سرین و رگ ماده باشد رباعی ۲۲۰ ای گشته عیان ز علت درد سرین
حادث شده از زور د سردون دیگرگون نافع بود از بهر تو اطریفل خوردن هر که دهی تقویت اعضای
شرح و تحقیق نام مرض وجع الورک تعریف درد سرین سبب بلغم علامت سردی ملمس و
سردی اش و درد و رطوبت و کم شدن در روز با سایر علامات بلغم علاج اطریفل خورد که تغییر باشد
و در شرح رباعی ... ام صمغ آن ... ده مثقال بزران گرفته همراه یک مثقال ... بیون
که بموینه بپزد نبیده عموله کرده خورده باشند و ضماد کبود آب کنند رباعی ۲۲۱ از درد سرین
... گرد ... نادم ... الم گردد ... خلطی که سبب ... است این ...
باید که کشی از بدن او ببر آن شرح و تحقیق نام مرض عرق النسا تعریف درد رگی که
عرق ... باشد ... از مفصل ورک ... پایین می آید از طرف ... بیرون کشیده تا
زانو و کعب ... منتهی میرسد سبب خون غلیظ یا ماده سودا یا رطوبت ... یا رطوبت بلغمی خام
هر قدر مدت درد ... زیاده می شود نزول آن زیاده می گردد و گاهی بطول مدت درد
که تا ... میرسد یا در آن ... می شود و ... سوراخ ... می شود علاج
اگر علامت خونی ظاهر بود نخست رگ باسلیق باید زد پس رگ ... یا بردن اگر در
وجع ... عرق النسا زنند اگر ... رگ صافن ... که در ... پای میان خنصر و بنصر است و
جالینوس ... تجویز میکنند ... بحسب خلط مخرج باید داد و ... معتدل باید نشانید
و دیگر ... علاج ... نقط ... زور ... در رم سنگی با ... شراب رباعی ۲۲۲
... ... رهمون ... باشد ... راه برون ... مسهل مخوش
گر ماده صفرا بود و بلغم ... شرح و تحقیق نام مرض نقرس تعریف درد ... در ... یا سبب
از ... خلط باشد علامت ... علامت هر یک خلط ... بود و ... نقرس ... خانه در ...
و ... نقرس ... زنجیره ... باشد و باز ... ممکن بود که ... النقرس
... اگر ... ثابت بود ... مسهل ... خلط ... نضج در ... اگر ماده
صفراوی بود ... می باید ... پس ... مسهل ... اگر ماده بلغم باشد
... ... آب ... نیم ... جوشانیده باشند نضج
... بعده مسهل موافق ... اگر ماده بلغم باشد و اگر ماده سودا بود که نادر باشد
... سودا ... مسهل ... سودا ... ضماد ... محلل ...
... رباعی ۲۲۳ ای گشته ... جانب ... بر ...
خون ... بزدن ... و از خلط ... شرح ...
نام ... بیماری که ... بلغم ...

زخم نشد علاج مداومت کند بر قی و در هفته یکبار و هر روز اطریفل صغیر دو درم خورد و همراه نصف درم
کندر و نصف درم زنجبیل سبب سودا علامت جراحت بود علاج فصد باسلیق کند و نضج ره بعد
اجرای استفراغ سودا به مطبوخ افتیمون و ماء الجبن باید سبب خون علامت سرخی بود دم
دیگر و اوایل دم علاج فصد باید کرد باسلیق را پس قی فرمایند و پا بر بالش دارند و اسبابش
جوینده و استفراغ به ماء الجبن باید رباعی ۲۲۴ گر روی دل تو از دوا مجروح است ∴ ز ان رگ باسلیق بفصد
از کثرت خون ∴ گاهی بقی و گه بطریق اسهال ∴ میکن ز بدن بلغم و سودا بیرون شرح تحقیق
نام مرض دوالی تعریف علتیست که رگهای ساق پای قوی گردد و بر وی گره گره ظاهر شود و بیاض
زوال را بسیار بود سبب خون سوداوی علامت علامت سرخی رنگ مایل بسیاهی
علاج فصد باسلیق نمایند سبب بلغم علامت مایل بسرخی و سفیدی علاج فصد باسلیق کند
پس اخراج بلغم بعد نضج بمسهلات نمایند جهت علاج این رباعی از غم تپ بو ... گردید دراز
ساقی طلب و مباش رنجها رخزین ∴ وان ورم که پدید کرد دست شود خوش ∴ رگ زن که
علاجی نبود بهتر از این شرح تحقیق نام مرض سونوخس تعریف تب خونی غلیانی بدون تعفن
سبب غلبه خون مفرط علامت تب دایم و سرخی چشم و رو و عدم بدبوی بول و گرمی قاروره علاج
بآب آن باید نشست و بآب نیمگرم حمام باید کرد و صندل و گلاب و کافور کرد و ملیت
علاج ... باید کرد و بگلاب ... و خل و ... نفس را مشغول باید کرد و غم از دل
باید

باید برد باید علاج با تن مرحوم است رباعی ۲۲۶ ای از تپ مطبقه دلت غمین ∴ آزار دم
ز رنج و چنین تو مبین ∴ باید زدن رگ ملین خوردن ∴ تا در سوم که رسم عادت شده این
شرح تحقیق نام مرض حمی مطبقه تعریف تپیست که از عفونت خون بود در عروق سبب
عفونت خون علامت تب دایم و سرخی رنگ روی و گرانی اعضا و بدبوی بول +
علاج یا فصد کنند و بقدر حاجت و قوت خون گیرند یا ملین دهند یا هر دو عمل نمایند علی رای
الطبیب و صفت ملین خون در شرح رباعی هشتاد و هفتم مذکور شد و عادت چنین است
که علاج بعد از سه روز میکنند رباعی ۲۲۷ از غب دل خسته ات چو گردید غمین ∴ مینوش
سکنجبین و نقوعش میبین ∴ در اول اگر طبیعت قبض بود ∴ از حقنه مناسبت نماید تلیین ∴
شرح تحقیق نام مرض حمی غب تعریف تب صفراوی لازم باشد یا دائر سبب صفرا
علامت تشنگی مفرط و دردسر و تهوع و زردی قاروره علاج صفت سکنجبین در شرح
رباعی نود و دو ذکر شد اما صفت حقنه که در ابتدای غب مناسب است بنفشه و خطمی
و خبازی و سپستان و نیلوفر عنب الثعلب از هر یک دو مثقال عناب سپستان از هر یک
بیست عدد مغز تخم معصفر ده درم نکوفته آلو بخارا همه را در یک پیاله آب جوشانند
تا به نیمه آید صاف کنند و بیست مثقال ترنجبین مع فلوس ... ده مثقال در آن آب حل کرده
صاف نموده ده درم روغن گاو اضافه نموده بگرم حقنه نمایند غذای دال مونگ مقشر

ولکه دو کشنیز تر باب تمر هندی خورند و روز سیم باد و از دهم یا شانزدهم مسهل خورند
صفت مسهل در غب تر و یک بسیاری از مجربان نافع ترین مسهلات است تمر هندی
شش مثقال عناب بیست عدد شب در آب گرم تر کرده صبح صاف نموده بست مثقال شیر خشت
و ده مثقال مغز فلوس در ان آب حل کرده صاف نموده یکمثقال روغن بادام یا گاو داخل کرده
میل کنند بدانکه غب یا خالص است یا غیر خالص اول آنکه ماده صفرای خالص بیرون
از عروق در خارج رگها یعنی در فضاء حوالی قلب و فرج و خلل اعضا متعفن شود دوم
صفرا با بلغم مرکب شده در خارج عروق و نیز غب لازم است یا غب دایر سوم غب
ماده صفرا با بلغم مرکب اندر رگها یعنی متعفن شود و همیشه میباشد لیکن بکمتر در رفتن شدت
میکند [illegible] و بیرون عروق نفض صفرا هم میرسد نوبت آن دوازده ساعت است که دور
می نماید یعنی بعد انقضای یک نوبت باری دیگر بلا فاصله میرسد پس اگر غب غیر خالص
باشد علامتش آنست که نوبتش از دوازده ساعت تجاوز میکند یکمثقال سنا مکی را
بجوشانند و صاف کرده بر مسهل مذکور افزایند و غذا آب نخود بکوفته و مرغ جوان
در موسم [illegible] و کشنیز ترشی خورند حضرت استادی مرحوم حکیم نجیب آبادی میفرمودند
از برگ [illegible] عرق [illegible] توله برآورده با شکر سرخ شیرین کرده بگیرم بنوشند مسهل
و در دفع مرارت [illegible] غب خالص [illegible] فایده میدهد اگر از گرمان یک نمر در آب

بادیان

نیم باد ساییده صاف نموده شکر دو توله شیرین کرده بنوشد ازاله لرزه میکند [illegible] اگر
از برگ الکمکت که برگچوبه باشد [illegible] گرفته یا موریج سیاه هفت دانه ساییده حب سازند
یک عدد پیش از دوره بخورانند صحت بخشد بدانکه اگر مریض مبتلا بغب لازم باشد باید که
این نسخه حبوب [illegible] اطباشیر کهربای شمعی دو مثقال تخم خرفه دو درم اصل السوس
گل نیلوفر یکتوله ساییده دو مثقال مغز تخم کدوی شیرین یکتوله الایچی خورد مغز تخم خیار
از هریک دو درم [illegible] گلوی یکتوله [illegible] دو درم [illegible] دو مثقال [illegible]
کوفته بیخته باب عنب الثعلب سبز [illegible] حب بقدر کنار دشتی بندند بنگام صباح یک حب
همراه عرق گاوزبان یکتوله و عرق بادیان سه توله و عرق گلوی دو توله و عرق
شاهتره و عرق گلوی دو توله اگر طحال باشد عرق [illegible] دو توله [illegible] بنوشند
و برای فقیر حکیم عطا اشرف [illegible] تجویز کرده بودند در سنه [illegible] هجری و صحت یافته
بودم و حضرت استادی مرحوم حکیم نجیب آبادی اینچنین تجویز میفرمودند [illegible] و
تخم کاسنی عنب الثعلب سکنجبین گلقند [illegible] بادیان کاسنی عرق گلوی عنب الثعلب
سکنجبین گلقند اگر سرفه باشد [illegible] ملیتی [illegible] گاوزبان مویز منقی سپستان
جمله ادویه را شب در عرقهای مذکور یعنی گاوزبان و بادیان و گلوی و شاهتره
و گلو تر داشته صباح مالیده صاف نموده در شربت خشخاش شیرین کرده بگیرم

بنوشانند و غذا ، دال مونگ مقشر با روغن بادام پخته باشند با نان سبوس گندم

دهند بعده خمیره گاوزبان برای دفع ضعف و نفخت مجوز حکیم عطار شریف است

مروارید ناسفته طباشیر اصل السوس مقشر گاوزبان گل گاوزبان خرفه عرق گاوزبان

مصری مروارید را در عرق کیوره صلایه نموده باقی ادویه را آنچه کوفتنی است کوفته

بیخته سفوف سازند مصری را در عرق گاوزبان قوام نمایند بعد سرد شدن آن

سفوف در آن آمیزند بعده مروارید انداخته بست کرده نگاه دارند سه ماشه از آن

وقت شام قبل طعام خورده باشند و بالای آن عرق گاوزبان و عرق نیلوفر بگرم

نوشیده باشند اگر معجون هم بدهند زود قوت حاصل شود از ما بعد ازاله مرض

زهر مهره خطائی لسد یعنی بیخ مونگه مروارید مصطکی رومی طباشیر کبود ورق نقره

شربت سیب مصری عرق گاوزبان عرق نیلوفر مروارید و لسد و زهر مهره

را در عرق کیوره سائیده نگاه دارد و مصطکی و طباشیر را جدا کاه سفوف کنند

اول شربت سیب و مصری را در عرق های مذکوره قوام کرده از آتش فرود آرند

رفع حرارت سفوف مروارید و غیره را در آن بست نمایند و ورق نقره را امیزند

ریزه ریزه کرده پس بردارند و نگاه دارند و بعد بیست روز از سه ماشه تا پنج ماشه

خورده باشند نافع باد ای زتب بلغمی دلت گشته حزین گردید

گل

غمت بجان تو دیده قرین نافع بود سکنجبین بسیاری گر مسهل کنی از شربت افسنتین

نام حمی بلغمی تپی که از بلغم باشد بسبب بلغم عفن باشد

صفت سکنجبین در بالا الفته آمده ام یاد باید گرفت از مصنف الله

افسنتین چار درم تخم کرفس سه درم سلیخه نکوفته دو درم همه را در یک پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید

صاف کنند و با سه مثقال قند سفید صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید و از این شربت هر صباح

پنج مثقال و از شربت سکنجبین که مذکور شد در شرح رباعی بود دو پنج مثقال در ثانی فاشق آب حل کرده

میل نمایند غذا دال مونگ مقشر نخیل و فلفل و اسفاناج کنند اگر خوف ضعف باشد مرغ جوان اضافه

نمایند و بعد از نضج ماده مسهل دهند که تپ بلغمی را نافع بود سنا مکی پنج مثقال

اسفاناج نکوفته و تخم کاسنی نکوفته و بر سیاوشان و بادیان و تخم کرفس از هر یک دو مثقال

زنجبیل سه مثقال سپستان شمی عدد همه را در یک کاسه آب جوشانند تا به نیمه آید

صاف کنند و ترنجبین و شکر سرخ و مغز فلوس از هر یک ده مثقال در آن آب حل کرده صاف نموده

نیم مثقال غاریقون سوده بیز کرده بعده یک مثقال روغن بادام هم ساخته بگرم بیاشامند

سودائی اگر بود تپ از گاوزبان و قند و گل بنفشه شربت جوشان هر روز یکی

فاشق از آن اندر آب حل بکن و می نوش به تخم ریحان نام

حمی سودائی تپی که باعث محکمی نبض و تیرگی بول و گرانی اعضا و فکر فاسد

صفت شربت مذکوره گاوزبان بنفشه از هر یک پنج مثقال در یک پیاله و نیم آب
جوشانند چون به نیمه آید صاف کنند و شصت مثقال قند سفید صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید
هر صباح یک قاشق در آب حل کرده دو مثقال تخم ریحان و قدری گلاب آمیخته میل کنند صفت که تب سوداوی را
از هر خلط که باشد پیدا شده باشد مفید است سنا مکی پنج مثقال بسفایج شکوفه گاوزبان و پرسیاوشان
و بادیان و شاهترج و تخم کاسنی شکوفته از هر یک دو مثقال عناب بیست عدد دانه و آلوی بخارا
ده عدد همه را در یک کاسه آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و چهار مثقال شیرخشت
و ده مثقال مغز فلوس در آن آب حل کرده صاف نموده نیم مثقال غاریقون بموبه بیز گذرانیده
یک مثقال روغن بادام اضافه نموده بگرم بنوشند غذا دال مونگ مقشر مزعفر خورانند
تا دفع تب سوداوی و دواخ باد اگر تب را سبب خون بود فصد باید کرد و اگر
صفرا بود مسهل مناسب آن باید داد صفت ماده تب سوداوی اگر داخل عروق بود ربع لازم
بکسر را و سکون با و عین مهمله گویند لازم تب است و دو روز در میان
شدت کند و اگر خارج عروق بود ربع دائره خوانندش و آن پس از دو روز نوبت نکند
و چونکه روز شروع آن بحساب در ترک چهارم روز می شود بدین وجه او را ربع خوانند و در عربی
قیاس باعتبار شروع و لذا اش نام انجیین حمی بگذارند و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر
نیز قائم باشند لیکن ربع اکثر الوجود است صفت یا سوداء الطبیعی متعفن شود یا غیر طبیعی

بر اول تقدم تا اول تپ های سوداء از فراط ضعف نبض گواهی میدهد و بر دوم دلایل و آثار هر خلط شاید باشد
چه هر خلط که بسوزد سودا غیر طبیعی می شود پس این ربع قسم دوم با صفراوی بود یا بلغمی یا دموی
بود یا سوداوی صفت در تپ ربع روز نوبت غذا و آب خصوصا صبا را بسر دادن و از میوه تر یا پرهیز
باید اکثر بود و گرم شکسته باشد باز و متعفن بود چون شیرخوارات و شفتالو و انگور منع کنند
چونکه اینچنین تپ دیر بکشد همچو امراض مزمنه پس پرهیز سخت باید فرمود صفت
از مرخ سیاه و سیر و حرکت بسیار و جماع و شیرین خوردن و خشم نمودن و روغن بسیار خوردن
و شیر خشیدن و لقمه گوشت خوردن نه شوربای آن و خیار خام خوردن و آنچه بالا گفته آمده هم
پرهیز لازم است و حضرت استادی مرحوم حکیم نجیب الدین معجون ربع از مجربات عماد الدین محمود
منفعتر نمود بسیاری شدند که اکثر روز نوبت قبل از دو ساعت حب بمقدار نخود یا نیم مثقال از این نسخه
که مذکور می شود بخورانند البته در سه نوبت قطع ماده ربع میکند بفضل الله تعالی و این مسمی است
بحب لولو نسیم صفت مروارید ناسفته چند بید ستر حلتیت دارچینی قرنفل
شونیز مرمکی افیون سداب فلفل بکوبند و ببیزند و به شیر بید و در عسل برابر جمله آدویه
آمیخته نگاه دارند و در این نسخه میوه سایه هم آمده اگر بدست نرسد چند بید ستر را دو چند کنند
منفعت نموده که برای ربع و تپ های کهنه و تپ لرزه مطبوخ خس بسیار مفید است
خس صندل سرخ کشنیز تخم کاهو زنجبیل گلوی را در آب بجوشانند چون به نیمه رسد

مالیده صاف نموده به نبات شیرین کرده بنوشانند و اگر سرفه بود اصل السوس داخل کنند
یا رب السوس بران افزایند که اول سفوف رب السوس را خورده بالای آن جوشانده
بیاشامند اگر تنگی نفس بهم رسد بجای آن تیس نمودن آن ... باشد گوی که موتهه باشد
افزایند و نیز برای سبب حمیات و امراض مزمنه مانند تب ربع بسیار مجرب ...
صفت ورق طلا مروارید شنگرف مرجان سیاه سنگ بصری سوده ساخته
بعضی اصلاح نموده یعنی در بول ماده گاو تا هفت روز بر این نهج که اول سنگ بصری
را سائیده در پارچه ... عقد یعنی بوتلی بسته ... کلی نهاده که در آن بول تا ...
... آتش دهند تا بخار بول در بوتلی رسیده باشد همچنین هفت روز نمایند بعده
داخل ادویه کنند و روغن گاو بجوشانند و آن همه را در ... کنند بعده در
عرق لیموی کاغذی ... در ... اندازند و آنقدر سحق نمایند که دو سوم روغن باقی ماند ...
سحق کامل این ... بقدر ... یک رتی است با طباشیر ... اگر سرفه بود
رب السوس افزایند ... برای تب کهنه تعلیق استخوان ... طاوس در ربع
... معقد و نوشیدن ... هر دو را در آب جوشانیده چون چهارم حصه
بماند با قند کهنه ... نافع ... خوردن مجرب و
زردک ... در پارچه زرد ... با قند کهنه خوردن مجرب ...

در پارچه بسته تعلیق نمودن انفع است ... آن را که ز دل رود و بدن تاب و توان ... و آب زلال قلعی ...
رسیده زائل علاج آن تا بتوان قرص کافور و شربت خرفه دهند آب جو ...
... تعریف رسیدن گرمی غیر طبیعی است باعضای اصلیه خصوصا بدل
و گرم نمودن آن را و رطوبات بدنیه را بتدریج فانی کردن سبب از اسباب ... بود
مثل تب محرقه و شطر الغب و حمی ... باسباب بادیه چون غم و هم و غضب و ...
مفرط و جوع بسیار کشیدن در وقت تابستان و گرم و خشک مزاج را علامت تب نرم دائم
و محکمی و باریکی نبض و تیرگی قاروره و برافروختن رخسار بعد از غذا است علاج صفت
قرص کافور مروی از نوشتن مصنف مرحوم مغز تخم کدو مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم ...
از هر یک پنج درم گل سرخ و رب السوس و طباشیر از هر یک سه درم صمغ عربی و ...
... از هر یک دو درم بادیان و کافور از هر یک ... همه را در ... کوفته
بیخته در لعاب اسپغول سرشته قرص ها کنند و ... یک مثقال ... با آب شیره
خرفه که بقند شیرین کرده باشند حل کنند و بیاشامند باید دانست که دق سه درجه باشد
نشان درجه اولی حرارت خفیف لازم و بعد طعام یعنی چون غذا خورد پس از یک زمان
حرارت تب ظاهر شود و ... نبض یعنی صلب و دقیق و ضعیف و
متواتر باشد درجه ثانیه ... کم ... باید که بر بار ... بندد و محکم

روز دوم اگر رشته کشاده ببینند زیاده از رخ عیان و در بول باشد و قشعریره بود و عرق نباید
و سر دست هم معلوم نشود زیرا که این سه لوازم حمی بغضی است بشرطیکه دق مرکب ببغضی بود
و ذبول را درجه اول و میانه و آخر باشد درجه آخر ذبول علاج نپذیرفت درجه ثالثه ریختن
موی و کج شدن ناخن و بجز پوست و استخوان هیچ نماند تنکه دق راست چیز باید دانست
به نبض که گفته شد ببول که در آن روغنی پدید آید خصوصا بحد ذبول و رسوبی مانند صفائح سبوس
ظاهر شود و بحرارت آن هم به وجه معلوم توان کرد یکی تب راسته که بیمار هم از آن
آگاه باشد دوم چون دست بر بیمار نهند سخت گرم نباشد و هر چند دست بر وی میدارند
حرارت بیشتر مینماید و بیشتر نابینا و گاهی گرمتر باشد سوم هرگاه که طعام خورد تب ظاهر شود
و نبض قوی و اندک عظیم گردد تنبیه چون معلوم شود که سببی از اسباب خشکی اندر دل و نواحی
آن پیدا گردیده است حکم دق کرده شود تنبیه ذبول آنست که چشمها اندر رود و در مرض
خشک پدید آید و سرهای استخوان ظاهر گردد و صدغها در ته نشیند و پوست پیشانی
کشیده گردد و رونق و تازگی از پوست برود و بدان ماند که منبور است و ابروها گران
و چشمها بچشم خواب آلوده ماند و سر بینی و گردن باریک شود و گوشها تنگ و خورد
گردد و حنجره و استخوان سینه برآید و اندر بول دهنیت و چربی ظاهر گردد و موی دراز
نرشود و سبب آن در وی اوقات و کفها بر افراز اگر سرفه بود حضرت استادی
حکیم اکبرابادی

حکیم اکبرآبادی مرحوم پوست خشخاش را در آب جوشانیده چون ثلث بر سید صاف نموده
در نبات قوام ساختند و قدری قدری بمریض لیسانیدند و نیز شیر گوسفند یا بز را این نبات
تاب مکنانیده بشربت ... گاو و شیرین مغز ... نوشانند و سوق مغز تخم کدو که در سعال ... نوشند
نیز ... اصل السوس مقشر پوست خشخاش جوشانیده صاف نموده غرغره کرده باشند
٢٣١ عضویت چو ورم کند ... چه دست و چه پائی چه بناگوش هم ره گر ماده چون ...
خود نگشا ... ورخلط دگر بود ... سبب چو ... نام ... الا درام ... اما سبها
سبب هر خلط که باشد علامت حسب آن نشان باید حسب علاج در خون رگ سرا رود یا
٢٣٢ هفت اندام یا باسلیق را کشایند و در دیگر اخلاط سید فصد مسهل آن دهند
انواع که نمود فلغمونی رنش رود باید که بحقنه آوری طبع فرود از اشربه آتش ...
در اغذیه آتش آب جو ماش کدو ... نام ... فلغمونی ... اماس و رعایت
سرخی در بینی و روی و حوالی چشم و پیشانی و اندر سر بینی آغاز کند و ممکن است در اندام
دیگر افتد سبب خون ... تب تیز و درد و تیرگی ... علاج تدبیر مصنف رحمة الله باید داد
و مناسب آنکه اول رادع مانیند صندل سفید و سرخ و فوفل را با آب عنب الثعلب و اندرمیان
چیزی برانیده را بار ... چون حضض و زعفران و مرد ابر آب کشنیز تر بند و با روغن گل
٢٣٣ بر بند و طلا نمایند و چون به پختگی رسد و سنگ کاری ... نبود

حمره چو شود علاجش مسهل جو تا پاک کند از خلط صفرا تن او در نشام حاصلش پی
تبدیل مزاج به شربت سکنجبین کن وز آب کدو [illegible] نام مرض حمره نیم حار خطی [illegible]
سرخ باده سبب صفرا علامت سرخی بود چون انگشت بر وی نهد زایل شود و بزرد دیگر چون
بردارند باز سرخ شود علاج نخست استفراغ صفرا باید کرد به مطبوخ هلیله زرد و مانند آن پس
فصد کنند بعده لعاب اسپغول بعضو شریف طلا سر دو قابض یکبار ببرد و آب سرد [illegible]
[illegible] قرص را در خمیر گرفته زیر آتش کنند تا پخته بیرون آرند و آنکه
داشته باشند بگیرند [illegible] ریحی چو بود ورم زنفاخ مده گر وی نشود بتازگی یاد گیره
مید ه زلطف و بهر تحلیل خاکستر گرم کرده بر وی می نه [illegible] نام [illegible] ورم ریحی
آنکه از باد باشد سبب خوردن اسبابی باد انگیز و بلغم افراط [illegible] انتفاخ با وجع و درد
از لوبیا و دال ماش و مولی که نفخ پیدا کند پرهیز کنند و آنچه ماده را رقیق کند مانند روغن باد[illegible]
زرد و جوارش و ارجمی حب کبریت معتدل و معجون فلافلی بلغم مزیل هر [illegible] جوان باد ورم جو
شوی بمحانه به زان نبود که قی کنی مستانه داغگاه طلا کنی زخل و نطرون محروج باید کرد
باد دلانه شرح و تحقیق نام [illegible] ورم رخو [illegible] اماس نرم سبب بلغم رقیق علامت
نشان بلغم خوبند [illegible] صفت ترتیب طلا نطرون را که بوره زرمنی باشد بکوبند و بیزند
و بسرکه و آب پرورده با آب [illegible] عسل سرشته نمک گرم طلا کنند [illegible]

برکس گرفتار خنازیر شده درمانده این مرض متعذر شده چون گرد ضماد فلفل و خطمی و زفت
کارش بره علاج و تدبیر شده [illegible] نام مرض خنازیر [illegible] اماسی باشد خورد و محکم
برنگ اعضا بود و گوشت خیسیده سبب امتلاء و رطوبات غلیظ خام و قصور هضم و تخمه
علامت برآمدن غدد زیر گردن و بغل و ماده این ازان بهم میرسد علاج کیفیت ترتیب ضماد
فلفل و گل خطمی و زفت ده درم بگدازند همه را بهم سرشته ضماد کنند [illegible]
بارها شاد استاد رحمه الله که از مجربات دست اطریفل غددی را درین مرض اکثر نافع یافته
صفت آن هلیله سیاه پانزده درم پوست هلیله آمله منقی تربد سفید مدبر که از جوش خالی
کرده باشد و غده که در گردن گوسفند می باشد خشک کرده از هر یک بحرم افتیمون اقریطی
ده درم بسفایج فستقی اسطوخودوس سنا مکی از هر یک هفت درم سنبل الطیب هندی نوشادر
غاریقون از هر یک سه درم انیسون مصطکی و هر لوا و سنبل الطیب الایجی سفید از هر یک دو درم
کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب نموده بعسل سفید مصفی سرشته درین مجموعه ادویه
معجون سازند شربتی یک درم [illegible] بر خسته دلی که سلعه پیدا کرده در دایره خسته دلان
جان کرده چون ادویه معفنه کرده طلا آورد بکف آنچه بنا کرده شرح و تحقیق
نام مرض سلعه [illegible] اماسی بود بشکل خنازیر اما گوشت خیسیده نباشد گاه باشد که بمقدار
خربزه شود سبب بلغم غلیظ علامت عیان را چه بیان علاج تنقیه بلغم باید کرد پس ادویه معفنه

را طلا باید کرد طریق دیگر زنگار سائیده و براده مس که از آلات تو بال مس خوانند از هر یک دو مثقال
زرنیخ و بوره ارمنی از هر یک یک مثقال همه را بکوبند و بیخته و ده مثقال روغن گل سرشته گرم گرم
طلا کنند سلعه غده که بود سلعه در شکل و شبیه چرب با عارض نکش شود چه حاصل حرقفیه
باید که بجای وی به بندی زیرب بر موضع آن بقول اهل تنقیه تشخیص نام غده
اماسی بود در زیر پوست مغوار شده زیاده از آن نشود و در شکل مانند سلعه بود سبب
بلغم و سودا علامت نشان هر خلط بر آن دال بود علاج تدبیر مصنف رحمة الله باید کرد و بلبل
آرد جو با آب شبتر تازه و سرکه سرشته ضماد نمایند و اگر ماده مرکب از صفرا و بلغم باشد آرد
گندم با آب شبتر تلخ ضماد کنند مجرب گویند در باب ۲۲۴ رنجی سرطان کسیکه پیدا گردد اندوه
غمش بجان و دل جا کرده دفعش نتوان ولی مساوی نبود در تنقیه سعی کرده و بنا کرده
تشخیص نام سرطان تعریف اماسی بود گرد شکل سبزی و تیرگی و حوالی آن
رگهای برخاسته و ممتلی باشد سبب سودای محترقه از ماده صفرا یا بلغم علامت درد و سوزش
و التهاب و ضربان و حوالی آن رگها برخاسته و میل بود به جوبای های سرطان و لون این رگها
سبزی زند و اندر اندام های نرم و متخلخل بیشتر برآید علاج مرحوم ماتن میفرماید که اگر چه تنقیه
دفع سرطان نمی توان کرد اما تزاید را البته تنقیه میکند نه سعی کرده و بنا کرده برابر اگر حرارت
عظیم بود دوغ گاو تازه خوردن سود دارد شاه رحم علیخان پیر صحبت فقیر رحمهم الله میفرمودند

سرگین بچه ماده گاو را با خیر گاو آمیخته پارچه را در آن تر کرده صبح و شام بر آن گذارند
فوراً از ازاله مرض میکند در باب ۲۴ آنرا که باشد در رنج جذام از که مه باشد عوض کسی این مرض گردد به
باشد چه علامات فروتی دمش نکشای رگ و طبیخ افتیمون ده تشخیص نام جذام سبب
سرطان همه تن سبب سودا یا صفرا یا خون علامت سرخی رنگ بسیار مایل بسیاهی و تیرگی
و تنگی نفس و گرفتگی آواز و عطسه و بسته شدن بینی و ظهور غدد در اعضا و دیدن خوابهای
خلط و موی روی و ابروی بریزد و ناخنهای ترقد و لبها سطبر شود و سیاه و ریش اندامها
در صفرا و خورد شدن بینی علاج فصد در افزونی خون باید گرفت از پس فصد بیک هفته طبیخ
افتیمون باید داد منضج آن بقول ماتن رحمة الله سنا مکی هفت درم پوست هلیله کابلی پنجدرم
بسفایج نکوفته و بنفشه و بادیان کوفته و پرسیاوشان و تخم کاسنی نکوفته از هر یک سه درم
آلو بخارا بعدد و عناب و سپستان از هر یک بیست عدد در یک کاسه آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند
و پنجدرم افتیمون در خریطه کرده در آن آب مالند تا مزه خود را باز دهد پس بیست مثقال ترنجبین و
ده مثقال مغز فلوس در آب آن حل کرده صاف نموده مثقالی روغن بادام اضافه نموده نیم گرم بنوشند
فرمایند غذا از آب نخود نکوفته و گوشت ماکیان فربه و دارچینی و زعفران و اسفاناج کنند و اگر
ممکن نبود در ریاضت الفقر کرده باشد که عرق کرده باشد پس روغن موز و روغن مصطکی با شیر زنان
مالیدن سود دارد و حضرت پیر صحبت من عبد الکریم خان صاحب اسلام نگری سنبهازنوری

رضی الله عنه از شیخ خود شاه جمال علی پاک بیتی رضی الله عنه شنوفی نقل می فرمودند که بسیار مجرب است

(صفت) هرتال سرخ سیاه هر چه راسته روز در کنار سحق کنند و در بیل نگاه دارد بقدر یک کری در برگ تنبول

خورده باشد و غذا از نان نخودی نمک بروغن خورده باشد و در موضع چند روز صحبت باید نفصید و

چون در خود مریض در عرصه قوت باید فصد خود را ز سفت ابتدا گیرد (رباعی ۲۴۱) از جمره تن تو چون

شود فرسوده * بشنو که ابو سهل چنین فرموده * باید که پی علاج بعد مسهل * همروح تنی بشیر که غفص سوده

(شرح و تحقیق نام مرض جمره تعریف) آتشک که آنرا بفارسی نیز نامند و بعضی تعرفه در بر دو کرده اند

بحسک رشته اما علاج هر دو یکی است (سبب) تیزی خون (علامت) بشره بد باشد بر آب تمیز با سوزش

و خارش صعب که پوست را بخورد و بسوزاند و اندکی بگوشت فرو رود و خون خشک سود در آنجاهای سیاه (باید علاج)

باید که اول فصد کنند بعده استفراغ بطبیخ هلیله و مسهل نماید پس زان غفص را که ماز و بود سوده در

در سرکه آمیخته بر تن طلا کنند باقی دو نسخه مجربه در رساله باسور نوشته ام از آن عمل آرد و

حضرت استادی مرحوم حکیم نجیب آبادی در ازاله این مرض حب سماب را بسیاری ستودند

(صفت آن) از اصل السوس و سیماب و عسل از هر یکی شش ماشه گرفته سحق نموده

و شش حب سازند یک حب از آن همراه عرق بادیان خورانیده باشد مجرب است (رباعی ۲۴۲)

ای تن ز برون حرارت فرسوده * تشویش تو دم بدم از آن افزوده * صفرا چون برون

بمسهل خوردن * سودت نبود از آن شوی آسوده (شرح و تحقیق نام مرض نمله تعریف)

جوششهای ریزه

جوششهای ریزه که با خارش و سوزش بود و در هم پیوسته و بلند گردند و نمایند که یک بشره بود

(سبب) صفرای حریف و لطیف با خون آمیخته (علامت) زرد رنگ زیر پوست و اندر رگهای

باریک در پوست است (علاج) نخست تسکین حرارت کنند پس مسهل صفرا استفراغ نمایند و جو

نیم کوفته صندل و مقل و گل ارمنی و اسفیداج و افیون و قشور سرو و شیاف مامیثا با گلاب طلا کنند

و قطره سرکه را بر آن موضع باید نهاد و غذا از نان گندم با دال عدس نماید (رباعی ۲۴۳)

گردد ز نمله چون تنت فرسوده * رگ زن که بدان زمان شوی آسوده * صبر ارکه گاف را

یکیکش را ببرد * می باشی روان زند رود سوده (شرح و تحقیق نام مرض نفاطات تعریف)

جوششی بود بر آب شبیه باشد که از سوختن آتش حادث گردد (سبب) خون رقیق و غلیان آن

بحرارت باشد (علامت) (علاج) نخست رگ زنند پس شربت کبوده و عناب بنوشند و تدبیر جمره

نمایند و غذا از عدس با سرکه کنند و اگر نفاطات را بگشایند باید که با سوزن زرکش نمایند (رباعی ۲۴۴)

ای گشته دل تو از دلم آزرده * آزرده کیت ازدم طغیان کرده * باهم بصحبت چو بینم ترا

بگشای رگ خود و پس خورده (شرح و تحقیق نام مرض) بضم اول و ثانی و سکون ثالث (تعریف)

بشری باشد معنی آن زیر شرح رباعی هشتاد و چهارم گذشت (سبب) احتراق خون صفراوی

با بلغم شور (علامت) بیان شد (علاج) در آخر بحث بشری تدبیرش گذشت اما مبلغی مصنف مرحوم

نوشته است که جمیع بثور و صفراوی را نافع است عناب سپستان از هر یک

و تمر هندی و آلو بخارا از هر یک ده مثقال عنب الثعلب و تخم کاسنی نیم کوفته و گل نیلوفر از هر یک سه درم
همه را در یک پیاله و نیم آب جوشانند تا به نیم پیاله آید صاف کنند و چهارده مثقال ترنجبین سفید در آن
آب حل کرده صاف نموده نیم گرم بیاشامند و غذا از عدس مقشر کشنیز و آب تمر هندی کنند و بعد
از فصد و تلیین هر شب آب لیمون یا غوره یا سرکه بیست مثقال در پنج مثقال روغن گل یا روغن کنجد
بعد ری گلاب آمیخته نیم گرم بمالند و صباح بحمام روند رباعی ۲۴۵ آنرا که حصف بود چه درویش چه شاه
باید که بحمام رود و سبعله و گاه در خارج حمام رسد فایده ارش از غسل آب سرد ان شاء الله
شرح و تحقیق نام مرض حصف تعریف بثور خرد سرخ است که با خارش شدید و خلش باشد بهندی
دهوری گویند و بفارسی خشک ریشه نامند سبب بخارهای تیز و غلیظ یا رطوبت رقیقه حاره صفراوی
بثور خرد سرخ مانند جوار رهنیه که بظاهر جلد پدید آید با خارش بسیار اند تا بستان خصوصاً آن وقت که
مردم گرم شود و عرق کند علاج تدبیر حصف مرحوم نمایند و فصد و استعمال صفرا به مطبوخ املاوه شاهتره
فایده میدهد بعده نکشت حنا بسرکه مالیدن نفع میکند و بعد تنقیه بطبیخ بابونه و اکلیل الملک
و سبوس بدن را شستن و پس از ان روغن گل و سرکه مالیدن و آرد جو و روغن گل طلا کردن [illegible]
یا عاقرقرحا و آرد جو به کوفته آمیخته بروغن گل و گلاب و سرکه در حمام بر بدن طلا نمودن و بعد یک ساعت
با آب سرد و سبوس شستن سود دهد و آب کشنیز تر و سرکه و گلاب و روغن گل طلا کردن نافع است
و آب سرد شستن مفید و چیزهای سرد و تر باید خورد و مرهم کنار و مرهم سفید نیز مفید صنعت آن
الی

برگ نیم برگ گلنار هر دو را جدا جدا سائیده قرص جداگانه بسته در روغن گل نیم بار و سه بار زنند
پس روغن را از آتش برآورده صاف نموده موم سفید و کافور در آن حل نمایند و برداشته
نگاه دارند و هنگام ضرورت مالیده باشند رباعی ۲۴۶ چون عارضه نبات اللیل ناگاه آید بطور
دارو در مسهل خواه و اشکه بگلاب و سرکه و روغن گل میمال و فوق یا فلا سبکه و گاه
شرح و تحقیق نام مرض نبات اللیل جوششهای خرد با خارش و خشونت باشد در شبهای سرد
بواسطه بسته شدن مسام عارض شود سبب انقباض مسام است و احتباس ابخره در زیر جلد است مشد
سودای و فرو رفتن حرارت و اللّٰه اعلم از تعریف ظاهر است علاج رگ هفت اندام زنند و استفراغ
بمطبوخ هلیله و نقیع صبر و آب انار کنند پس ادویه بموجب فرموده ماتن رحمة الله بمالند طریق
آرد باقلا و دقیق گلاب و روغن گل از هر یک دو مثقال آب سرکه ده درم بهم سرشته نیم گرم
بمالند و کسی را که در تابستان نکرد می گردن سوده دارد و اطریفل صغیر با عرق شاهتره خوردن
نیز نافع رباعی ۲۴۷ از علت سعفه است چو شد حال تباه گر مسهل بصحت بود و مسهل خواه
مسهل چو شود خورده زرد رنگ سیستان یا سرکه ضماد ساز با شکر و گاه شرح و تحقیق نام مرض سعفه
تعریف جوششی که اکثر بر سر پدید آید و از وی چیزی ظاهر شود مانند عسل رقیق با بن سبب آن را شیرنج
گویند و گاهی خشک بود و بهندی کنج نامند سبب در سر فضلات غلیظ عفنه و رطوبات فاسده بود [illegible]
بر آمدن ندارد و در سر فضله نیز سفید بچو نمک بر آمدن و ریختن موی علاج فصد سر ارو کنند

در سبهان مطبوخ و هلیله و شاهتره کنند و جلد بادی و گوشت های غلیظه و اشیای تیز نخورد و زرد چوبه
و پوست انار و مرداسنگ و حنا باریک سائیده بسرکه و روغن گل آمیخته طلا سازند باخلاط
سوداوی بود که با رطوبت حرافه آمیخته بجلد دفع می شود **علاج** مطبوخ افتیمون و هلیله و شاهتره تنقیه نمایند
و در آب گرم لعاب تخم خطمی و تخم کتان سعوطا انگوبیند و موم روغن و حریره لطیف و مرغ و روغن کرد
آن را چرب دارند و سعوطا بروغن کنند و بنفشه و بادام هم نافع و والد ماجد فقیر رضی الله عنه و عفا له
در این مرض موی سر میکندند و در هر ماه یکبار آن را بحجارت تراشیدن مریض میفرمودند اگر مریض
مفعل نمی بود این عمل را با او تا مدت سالکی رعایت میفرمودند بفضل الله تعالی ازاله مرض میشد و
استعمال روغن سرخ که از برادر انگریزی گل سنبل نامند هم بسیار مجرب است **صفت ترکیب ضماد**
مصنف رحمة الله این است زاگ سیاه یکدرم اشنان یکمثقال بکوبند و به بیخ و لستی درم آب سرکه ترکیب
ضماد کنند **رباعی ٢٤٨** بلغ ترا چو عارض آید ناگاه ∴ بر رخ الحت بجان و دل باید داد ∴ باید که پس از تنقیه
از صبر و رشق ∴ با سرکه کنی ضماد در بنگاه **شرح تحقیق** نام **مرض** بلغت **تعریف** فرود مع البثور حب خشک
رلیته و سیت در رود آب از آن بر آید **سبب** گزیدن پشه خبثه و رتبلا بلحبه باشد **علامت** خفقان بود
و باشد که غشی افتد و گاه باشد که این رشش باتب بود **علاج** اول فصد کنند بعده استفراغ صفرا نمایند
پس از آن تدبیر ضماد مصنف معمول سازند و گل ارمنی را بسرکه آمیخته طلا نمودن نیز مفید و بر
بامداد میوه های و شراب های ترش با قرص کافور دادن انفع است **صفت ضماد** ماتن مرحوم

الی

رشق ده درم را در ششت درم سرکه حل کرده یکدرم صبر سقوطری سوده بر آن اضافه نموده
ضماد سازند **رباعی ٢٤٩** در ابله فرنگ ای صاحب جاه ∴ بر رخم عدد فوت خود دار نگاه ∴
قی میکن وز افراط مکن در صحبت ∴ مخور همه چیز ترش طعام بیگاه **شرح تحقیق** نام **مرض** فرنگیه **تعریف**
آبله فرنگ **سبب** خون یا صفرا و سودا بود و بلغم **علامات** جوشش بندها و درد اعضا **علاج** قی باید کرد
و از مقاربت زن و طعام بیگاه احتراز باید نمود ای دوست تمام **رباعی ٢٥٠** ای زآبله فرنگ
حال تو تباه ∴ و دست شده از دامن صحت کوتاه ∴ در هر دو سه ماه فصد کن این علت ∴ از فصد
شود دفع و به و لجواه ∴ **بعد فصد** تنقیه از زرادم و نضج ماده سمی که مخرج اخلاط ثلاثه است بدین
کابن المصنف رحمة الله صفته عاقر قرحا عود بنفشه نیلوفر زرشک گرد بمثقال ارایج ضعیف دو درم مسحوق آمیخته
در هر شب شربت بنفشه بسر شند و غلوله کرده سحر فرو برند هر گاه که عمل در آید و جابر وقت با جابت رسید
سنامکی یکمثقال سفایج یکوقیه و عنب الثعلب از هر یک سه مثقال و گل سرخ و هر سیاه و شاهتره
و شاهتره از هر یک دو مثقال نیلوفر یکمثقال سپستان سی عدد همه را در یک کاسه آب جو بخیسانند
تا نیمه آید صاف کنند یا در ده مثقال شیر خشت در آب آن حل کرده نیم گرم بیاشامند چون
عمل دوا آخر شود روز دوم شربت قند با گلاب و تخم ریحان زعیبت نمایند عمدا آن را بخورد از بینند
رباعی ٢٥١ هم در علاج آبله فرنگ در دفع فرنگیه چه در دو گشی و چه گذر ∴ باید که بخت بمیرد
نیکو خوره ∴ یا از حب سیماب بخورد دینار سوخت ∴ با دو دکنند جو ده سحر بشد کوتاه **صفت**

سیماب که بخود جذب کند و با قره بحال اصلی باز آید و این علاج نیز خاصه مؤلف است رباعی من
آبدهنگ گوید از رنج فرنگیست حال تو تباه * گویم سخنی در دل خود آر نگاه * تریاک مجربان
موافق افتد * قیروطی چیده است بوجه دلخواه صفت قیروطی موم نیم مثقال در سه مثقال
روغن گاو بنیه گرده نیز که آب شسته باشد حل کرده و شش مثقال سیماب و چهار مثقال
حنا سوده اضافه نمایند و بکف مال کنند تا سیماب کشته شود و پس سه بخش نمایند و هر روز یک
بخش را مالند و به پس گوش و زیر بغل و کش ران برسانند و خود را با اعتدال بپوشند تا
وقتی که صحت شود و غذای مذکوره خورد علاج جوشش دهان که بسبب سیماب باشد اگر جوشش دهان
تشویش دهد اول چند روز حب تسکین درد ای که خطمی با کجاری یا بنفشه را در دو جوشانیده
باشد مضمضه کرده زبان در دهان گیرد و آخر که لعاب از دهان رفتن کمتر شود حب دفع
جوشش خرفه و طباشیر و سماق را بالسویه کوفته بیخته بر موضع جوشش باشد و اگر حرارت آبله
فزون شده باشد مرهم بوره صبح و شام گذارد صفت مرهم بوره موم سفید بار زد سه مثقال در روغن گل
یا روغن کنجد ده مثقال حل کرده و آبی که آب شسته باشد و در سایه خشک کرده خوب بخته صلایه
کرده دوازده مثقال کتیرا سوده یک مثقال اضافه نمایند و صلایه کنند تا مرهم شود و اگر خشکیهای سفید
رنگ گرو ... بر دست و یا عضو دیگر پیدا شود فلفل سیاه را در آب جوشانیده
عضو را با آن دارو ... آن را ... بر عضو طلا کنند این است ... رحمه الله در حرم

بکسر حرم و سکون یا و سرو که سیماب بود و فلفل چهار مثقال هلیله زنگی سه مثقال کوفته بیخته سیماب
هفت مثقال قند سیاه یا بزرد و مثقال آرد میده روغن گاو از هر یک شش مثقال همه را با هم آمیزند
و بکف مال کنند تا چون کشته شود پس چهار ده حصه کنند و هر روز دو حصه را گلوله کرده یک حصه را
صباح و دیگر را آخر روز فرو برند و خود را با اعتدال بپوشند تا صحت بهم آید غذا شیر و برنج بی نمک
و پاره چه بره یا بزغاله بی نمک خورند صفت سفوف ماب هلیله زنگی پوست هلیله زرد و کوبیله
کابلی و پوست بلیله و فلفل از هر یک دو مثقال کوفته بیخته و سیماب هفت مثقال و شکر ... نوزده مثقال
همه را با هم آمیزند و بکف مالند تا سیماب کشته شود پس چهار ده حصه کنند و هر روز دو حصه یکی
بصبح و دیگری بشام بکف بر آنند و قدری گلاب از عقب آن میل نماید و خود را با اعتدال بپوشند
تا وقت که صحت شود و غذای مذکوره خورند صفت سیماب درود کردن سیماب شش مثقال
سه بخش کنند و هر روز یک بخش را در ظرف آهن کرده و زیر دامن دود کنند و خود را
با اعتدال بپوشند بیش از دود کردن پارچه کرباس بر گرد گریبان و گردن خود بپیچد تا
دود از گریبان بدماغ نرسد و قوت بینایی را ضرر نرساند تا وقتی که صحت شود و
غذای مذکوره خورند و اگر سه هفته تا نو ... هر روز مقدار ماشی از سماب با سفیده
به برگ تنبول خورند یا صلایه کرده فرو برند و برین مداومت نمایند همه جراحت آبله را
مرهم آرد و هم درد اعضا را دفع کند باذن الله تعالی و اگر قوت باجره بواسطه
بکار برند

مگر نزد فقیر آتشک و باد فرنگ و نار فارسی و آنچه فرنگیه و حمره و جذام همه از یک جنس‌اند گو بانواع
مختلف و اصناف جدا باشند پس علاج هم قریب بیکدیگر بلکه متحد باشد برای ازاله جمله اقسام آن
هم نسخه حبوب که در باب سوزاک نوشته‌ایم اگر او می‌توان داد کافی آید فارجع الیها و تدبیر حضرت استادی اعظم
حکیم نجیب آبادی سفوف اسود را بسیار می‌ستودند صنعت آن گوگرد اصفر سیماب
هر دو را کجلی نمایند حب الکوکب مدبر سنگ بصری چهار چهار را سائیده در آب باد آن از در ظرف
آبنوس کنند تا آنکه خشک شود پس ثفل را بردارند سائیده نگاه دارند و قدر شربت
از دو ربع تا چهار ربع در تابستان [illegible] ده بالایش شیر گاو نیم آثار بنوشانند هرگاه که خواهش
طعام شود شیر و برنج نمبری شیرین کرده بخورند و وقت دیگر کهچری خورد در روز دیگر تبرید بتخم خیار
تخم خربزه سائیده شیره برآورده نبات آمیخته بنوشند همچنین [illegible] روز عمل کنند از ترشی و گوشت
و نمک سیاه و مغارت پرهیز کنند رباعی ۲۵۳ ای از قواره خدای حجته : خسته تن [illegible]
ذلت رسته : از خرد دل و صحیح [illegible] که شود : در باب اهل [illegible] صحیت رسته شرح و تحقیق
نام مرض قوبا تعریف در فارسی [illegible] و [illegible] داد نامند و آن خشونتی بود که بر ظاهر جلد
پدید آید و رنگ آن گاهی مایل بسیاهی و گاهی مایل بسرخی بود سبب خون تیز لطیف [illegible]
که با مره سودا او غلیظه آمیخته باشد یا رطوبت غلیظه و بلغم شور علامت در [illegible] جلد بود و خارش
بسیار باشد و از آن قشور دره همچو فلوس ماهی ریزد اگر [illegible] دراز مدت [illegible]

علاج صفت ضماد مصنف رحمة الله خردل نیم مثقال بکوبند و بیزند و بعد چندان سرکه [illegible]
ضماد کنند و این وقتی باید کرد که قوبا تازه [illegible] فرو رفته باشد و احتیاج بآن بود که جراحت [illegible]
و اگر غائر نبود گوگرد زرد کوفته بیخته سیماب [illegible] از هر یک دو مثقال در
روغن گاو خالص و روغن بیضه [illegible] باشند از هر یک [illegible] مثقال همه را بهم آمیخته
کف مال کنند تا سیماب کشته شود و [illegible] سازند هر روز یک حصه را در آفتاب گرم یا پیش
آتش مالیده بآب نیم گرم در حمام یا خارج حمام بشویند و این دارو جرب و خارش اعضا را نیز مجرب است
اما فقیر گوید که برای جمله اقسام قوبا که غائر بود یا غائر مجرب است که این [illegible] کافور [illegible]
[illegible] در [illegible] همه را در عرق لیمو سائیده حبوب بقدر کنار
دشتی سازند و خشک نمایند هنگام ضرورت بعرق ورق ترب خواه شیره تخم آن سائیده
چند روز بر قوبا طلا سازند بفضل الشافی در هفته ازاله مرض می‌شود و قسمی از قوبا که او [illegible]
که او لازم [illegible] غده بر بدن برآید و در [illegible] ماه رایش میکند و ازاله آن بسیار مشکل است لیکن [illegible]
حکیم قاضی الهی بخش صاحب مظفرنگری سلمه الله تعالی و عمم الله فیضانه نسخه [illegible] دادند
و بارها بتجربه آوردم که باستعمال آن اکثر در یک اربعین ورنه در دو اربعین بعون الله تعالی
ازاله مرض [illegible] تخم کشوث زرورد زرشک گل بنفشه برسیاوشان [illegible]
بسفایج سنا مکی گاوزبان هلیله سیاه هلیله کابلی هلیله زرد تمر هندی آلو مویز منقی

نیلوفر عناب سپستان کوفتنی را کوفته در عرق شاهتره شب تر نمایند صباح بجوشانند چون ثلث رود
مالیده صاف نموده در نیم آثار نبات قوام سازند و نگاه دارند یک تولة از آن وقت صبح و یک تولة
از آن هنگام شام در شربت نوره عرق شاهتره شیرین کرده اگر سر بالود [illegible] ورنه سر [illegible]
نافع باشد [illegible] روغن کنیز معید روغن کنجد نیم پاو برگ کنیز نیم آثار [illegible] در یک سیر آب
آب که نیم آثار باشد بجوشانند چون نصف آب بماند سرد کنند و روغن از آن بر گیرند و مالند نافع
[illegible] کردی جوز جهت جرب دل خسته باید که بحمام روی پیوسته سر رشته صحت
بکف خود بطلب پیوند تو از مباشرت بگسسته شیخ محمد نام مرض جرب [illegible] گر سرخ بود خارش
بود خشک باشد یا تر در هندی کیاج نامند سبب آمیختن صفرا و سودای محترقه یا بلغم شور
یا خون سبب خوردن بسیار مصالح گرم و چیزهای نمکین بسیار و حلاوی و دیگر اغذیه ردیه
کیموس علامت بودن خشک رشته با خارش بسیار و ظهور پاسلان خون سیاه و ریم و
زرد آب و پیدا شدن بعضه بیش علاج تدبیر و احتمار حب فرموده مؤتمن رحمة الله
باید کرد اگر خشک بود در ال سفید را سائیده در روغن یاسمین در هشت اندازه مالند چون
آمیخته شود گلوتهای [illegible] در آن سائیده اندر زنند و مالند بعده [illegible] در آن اندر زنند
و مالند چون جمله اجزا خوب آمیخته شود قدری قدری در آن آب اندازند [illegible]
باشد چون خوب شود آب هر قدر که باشد برتر نهند و دوا [illegible] که مجو روغن بر دست [illegible]

دراز

در ظرف چینی بر دارند و نگاه دارند و بقدر ضرورت بر بدن مالنده باشند در چند روز دفع مرض
خواهد کرد اما باید که بدن مریض خالی از سودا [illegible] ورنه در علاج مشغول خواهد شد. اگر خارش نبود
مجرب است [illegible] انبه هلدی نیمه [illegible] بذر پنج گنگ زرد کوفته بیخته در بیضه مرغ خالی کرده ادویه
باریک سائیده پر کرده بالای آتش [illegible] در ربابو یا خاکستر گرم نگذارند چون [illegible] سرخ شود
برآورده ادویه را از اندرون بیضه برآرند و در روغن [illegible] حل کرده بر خارش بدن شب مالند و
صباح با آب گرم بشویند ان الله تعالی زوال مرض در سه روز خواهد شد و حضرت استادی عالم آگاه
لاهوتی جناب مولانا محمد علی صاحب جرباگوئی رحمة الله علیه معمول بود که برای هر نوع جرب مجرب است
[illegible] چوب چینی ناگرموتهه خراسانی اجوائن گندهک زرد همه را مساوی کوفته بیخته
بروغن سرشف حل ساخته شب در شبنم نگاه داشته صباح بر بدن بمالد و بعد یک ساعت بدن را
گل مالیده بشوید در سه روز دفع خواهد شد [illegible] و اما شنیده چونکه از جرب دل خسته
خورده ست و آب شاهتره پیوسته [illegible] گوگرد و قرع [illegible]
[illegible] قرودها که نیز جرب خشک باشد کوفته بیخته [illegible] ساعت در آب گرم تر دارند
بعده بدست مالند تا مجو مرهم شود با جوارات [illegible] یک سیر [illegible] مثقال و گوگرد زرد کوفته بیخته ده
مثقال و روغن کنجد [illegible] مثقال [illegible] سه حصه کنند و هر شب یک حصه را بمالد و صباح بحمام [illegible]
[illegible] بالاید باب بگرم بشویند [illegible]

بیر همت گر اینکه درین منزل کله خاریدن اعضاست بر اینکه کله از سهیل بی دربی و حمام مدام
زین ورطه بری بجانب صحت ره پس از نقیه بدن مسهل بر شب آب لیمو یا غوره یا سرکه
که بروغن گل یا کنند وقدری گلاب بر طرف کنند در بحث دمل الشرح رباعی دو صد و چهل و پنج نوشته
شده است نسخه نیکو بمالند و صباح بحمام روند دوا از خارش بدن ... بود
باید که از مولدات صفرا همچو خربزه و فلفل و شهد و شراب و غیره پرهیز کرده باشد چنانکه مصنف
رحمه الله میفرماید خارش از خارش اعضا چو شوی دلخسته تنبوش رسد بر از آن پیوسته
پرهیز کن از مولدات صفرا چون شهد و شراب و حلو و معربسته این نکته یاتن مرحوم را یاد باید
داشت ... در علت ثولول شنو مسئله داری پی فهم آن اگر حوصله بسیاری چو ...
بهر دوایش روشن نام مرض برا لو شعبه ... نام ... ثولول ... زخ که ... د
خلط غلیظ بلغمی یا سودادی یا مرکب از هر دو و این سودا از خون ... بر آمدن نا فروی گوشت غیر طبیعی
علاج اول فصد کنند اگر خون غالب دانند پس مسهل دهند مخرج سودا و بلغم بعده بترطیب فراج کنند
با غذیه مرطبه بعده الکیموس و نمک و سرکه بسته ... عالند یا فتیله روشن کنند و از طرف اخرش فرو دس ...
... سازند که مضمحل شده خواهد افتاد ... در کرد مه آت بیان کنم قاعده کز خوان شفا بود
ترا ماید نمک سارک و سهیل خورمی ساز طلا از سرکه و افیون که بری خاره ...
نام ... دا حس بفتح دال مهمله و الف کشیده و کسر خای معجمه و سین مهمله بهندی کهنی و جهبوری مانند ...

دا ... الحس ... دده

وری بود بهر دلک بناخن ... ریختن ماده خون غلیظ بود ... مایل بسرخی بود و در دی باید
اگر بناخن انگشت شهادت بپیت پیدای شود ... سر مصنف مغفور علاج کلی است انضباط قانون
و نهادن در بر فرخ یخ شیر مخید میکیر داند مالیدن بروغن گاو بگرم نیز مجرب است و بعضی از مجربان
شنیده بشند که پیخ تستیانا نسی را سائیده بدون آب بر برگ بگی د نباد و بگرم کرده بر کیی زرد و
... باز بنهد التماس الله الشافی شفا خواهد بخشید ... دنبل اگر غنچه صفت شکفت ده ... دال تا کی
تو روکی بنهاد و ... تضمید کن از خردل و انجیر و مویز گر قصید مرض رهی شوی آزاده ...
نام ... دنبل که دمل باشد ... زخمی عمیق صنوبری شکل بود که در بدن پیدا شود ... خون
پر لعاب رطوبت غلیظ آمیز د و از رد است بعضم پیدا شود ... سرخ رنگ بود و مولم در ابتدای
باشد علاج رگ باید زد و استفراغ باید کرد و غذا کم باید خورد و در جلدی و گوشت حلوا انها پرهیز
باید نمود سکنجبین باید نوشید و ضماد میشاید کرد بدین ترتیب ضماد انجیر تر یا خشک را بکوشانند
تا مهرا شود ده عدد مویز دانه بیرون کرده با هفت مثقال بکوبند که نیکو مرهم شود و بجارم خردل
کوفته بجته اضافه نمایند و بگرم ضماد کنند ... بر کسی بی حرارج رگش ساده ... در راه
مرض ... دمادی داده باید که کند ضماد انجیر بود از خورد تلخ و تیز بباز استاده ...
نام ... خراج بضم خا معجمه ... پس باشد گرم و در خارش موضعی بود که مواد بجانب آن ریخته
نخته شود و ریم گیرد سبب ماده غلیظ بود که از آنها طبیعت بعضو دفع کرده باشد و رسیدن آن

بجلد ممکن نبود علامت شدت درد و غدد لود باید دانست که غدد نشان جمع غده است و سکون
درد و نرمی با ورم و میل کردن بمده باشد و در ابتدا رگ زنند و مسهل دهند و اگر در اطراف بود
و مانعی نباشد قی فرمایند که بهتر از مسهل است و در انتها این ضماد انجیر بکار باید برد صفت آن
انجیر تر یا خشک را جوشانند تا مهرا شود و بکوبند با مجموع هم تا مسم شود و بگیرم ضماد کنند و معالجه را اگر در
که در جمیع اورام از احوال از لبه غافل نباید بود فالوی اگر ورم در مجاور عضو رئیس نباشد در ابتدای
رگ و ورم علاج سرد ادهن گل ارمنی و اقاقیا و کشنیز و صندلین و آرد جو کنند و در انتها جمیع ملیان
رادع و مرخی چون کشنیز و برگ تخم خطمی و در انتها مرخی و محلل مانند بابونه و اکلیل و تخم
دارد جو را در آب برگ خطمی از نحت نهند و در اختلاط حرف محلل بکار برند اگر ورم مجاور
عضو رئیس مطلوب بنگام ضرورت بقصد تنقیه علاج نمایند فافهم و چون ماده ورم تحلیل نرود و در دبیلی
بجمع شدن نهند نضج برند مانند تخم کتان و انجیر ضماد نمایند که بخته شود و بشکافند و رنه
سر لیس کبوتر پر ریش نهند و رنه خبر بشن تا بن کر بند والسلام باب ۲۹۳ باشی رد وسیله
چون سر بر افتاده از درد عیان صبر از کف داده تصمید کن از بوره صابون و گل عسل
گر سر نکند بخویشش پیش استاده شرح تعیین نام وسیله اکثر شکل شبیه
بخراج اما گرم سود و بزرگ تر از دبل سبب ماده بلغم غلیظ بود که سودا هضم
ببد اشود و علامت رنگ او مانند لون جلد باشد و درد کمی باشد و دوبه درار و دو
ازدوار

زرد آب کنند و بدبگیری با کرده خرنیه چون زرنیخ و استخوان زیره و مانند آن صفت سرنیت
ضماد بند بود بوره و صابون از زرنیخ چهار مثقال یکو بند و زبده مثقال عسل سرشته بگرم ضماد کنند
باب ۲۷۳ رنگک که هر که ناتوان گردیده هر لحظه زافزون شدنش ترسیده باید که گل ارمنی و سرکه
مدام بر گرد جراحتش بود مالیده شرح تعیین نام آکله جراحتی که عضو را بخورد و در فارسی
خوره گویند و آن عبارت است از تاکل و تعفن و فساد که در اعضا افتد سبب فساد در وی حرارت
بر نجس خلط اکال سمی چو بر علامت ظهور سیاهی با سبزی از جراحت و خاصه وی است که گوشت
مجروحی بسرعت بخوردی کند مثلا اگر صبح در عضوی پدید آید تا شام بقدر فلوس ماهی وسعت میگرد
علاج با آتش باید داغ داد و مثل کاستک یا زنگار یا زرنیخ یا زراوند مدحرج و قلقطار هم
سرکه که داغ نهند و حوالی مرض را بگل ارمنی و سرکه طلا نمایند یا گرم مسلوق بر روغن
بر موضع اکلیه نهند باب ۲۷۴ طاعون چو شود دمار ای غمخواره صبرت ز دل نخسته شود آواره
خواهی که شود دبر تو در صحت باز بشکاف که غیر از این نباشد چاره شرح تعیین
نام طاعون تعریف اماسی است که اکثر در ایام وبا ظاهر میشود و سرخ یا زرد یا کمد یا سبز
یا سیاه سرخ اسلم باقی همه تبر تیب بد سبب ماده سمیه علامت حرقت شدید بود و قی هم
باشد و خفقان و غشی نبود و در اعضاء ضعیفه بود باید دانست که اورام متغایر
که ورم پس گوش و ورم بغل و ورم بن ران باشد نیز داخل در دبار اند اگر

مذکوره باشند علاج هر یک جدا گانه مجرب است اما مصنف مرحوم نیز از شکاف او را جاره ندیده از

گویند که در ان فصد خوب نیست بلکه کمال توجه بسبب مصروف نماید بر تلیین و تقویت آن بالطلیه و اشربه

و طبیخ و اغذیه مبرده مخلط خون باشد

ادویه	اشربه	طیوب	اغذیه مبرده
صندل	شربت انار	بنفشه	عدس
نیلوفر	شربت سیب	نیلوفر	بصورتی که از خربزه
کافور	شربت به	گل	در آب پخته
در گلاب	شربت حماض	صندل	که ساده باشد
.	شربت انارنج	کافور	و مرایض از [illegible]
.	. .	سیب	بالعقور سرد
.	.	به	ساخته باشند

باب ۲۶۵ آنرا که بثور لبنی شد انبوه

گردید ازین مرض و لش پر اندوه

گر از پس تنقیه زحل و شونیز تضمید کنی

صحیحت آید بشکوه شقاقل نام بثور لبنیه

تعریف جوششهای سفید ریزه بود که

چون بفشرند ازان مانند دانه چیزی ازان بر آید

سبب ماده صدیدیه است که بطریق بحران دفع میشود و بمسام میرسد و بسبب غلظت

تحلیل نمیشود و هیئت بثره سفید که بر پشت پی و بینی بر آید و چنان نماید که گویا نقطه شیر است

علاج تنقیه بدن و دماغ از بلغم بحب ایارج کنند پس زردی را بجالیات شو یند و ضماد

مصنف مرحوم نماید صفت شونیز ده مثقال کوفته بیخته با سرکه که بقدر حاجت سرشته ضماد

نماید و صباح باب گرم بشو یند حسین خالف قلاحب خوجی درین باب دستم

جدری و هم برای دنبل و دمیله مجرب است صفت ان الایجی سفید سپیده کاشغری

مرد اسنگ توتیای سبز را کل سایند به آب کاسنی بسایند و بیخ سکبیره و برگ بحکیشت

که سبز باشند هر دو را بسایند و قرص بسته و در روغن نیم اول سوزانند پس برادوده روغن را صاف

ادویه مذکوره سحوقه در ان روغن اندازند باز جوش دهند و فورا گچشی تمام بر آب ریخته شسته بود

و در طشت برآورده باشند فرو ریزند بعد سرد شدن ان بآب شسته بکصد و یکمرتبه مجدد ابشو یند یعنی

هر بار آب جدید اندرخته شسته باشند بعد تمام شدن آن را بر دارند و بظرف نهند و باستعمال آرند

نافع باد و خاکستر حب انگور الیسر که طلا سازند باب ۲۶۶ ای دیده ز رشته در دی اندران

زجر از زحمت باشد چون شیرازه گر زنگ داروی مسهل گردی گر دد بتو عهد تندرستی

شرح تحقیق نام نفر عرق مدنی تعریف رشته که هندی نهارو گویند سبب خون تیز سوداوی

با بلغم محترق تعریف اول بثره بر می آید و تنفیح می شود پس آبله میکند و سوراخ کرده مانند رگ

چیزی سفید ازان ظاهر می شود و می بر آید و دراز تری شود به یک وجب یا زیاده ازان و

و حرکت مینماید بعد بر آمدن علاج صاحب رحمة الله میگوید که بعد مسهل لطیح افتیمون فصد باسلیق

یا صافن از جانب مخالف کنند اگر غلبه خون دانند و تقلیل و تلطیف غذا نمایند و آب انبار شیرین

نوشند و در ظرفی برگ ده خورند و بیخ بر جا ر مثقال سیر سبز شاخ یا خشک یکمثقال کوفته نیم

و ضماد کرده بر موضع جراحت نهند و جراحت را بستر ازان که رشته تمام بیرون آید

نگذارند که بهم آید و صبح و شام روغن گاو که در ان تخم تمبر را دو سه جوش داده باشند

ف نموده بر عضو مأوف مانند تار رشته فربه شده فوراً تمام برآید فقط دوستی مجرب القاب میکرد
که خاکستر تنبول را نیز بر موضع رشته بندد که تمام می برآید **علاج جوش [illegible] مجرب فقیر است**
مریض را [illegible] بخورد بفضل الشافی شفا می یابد **نسخه آن** پوست بلیله زرد بلیله سیاه بلیله کابلی
پوست بلیله آمله منقی تربد سفید مدبر زنجبیل فلفل کوفته بیخته بروغن بادام یا گاو چرب نموده
بعسل سفید مصفی سه چند کل ادویه سرشته شربت سه مثقال [illegible] را هر روز بآب نیم گرم
برگ نیم سرشته باشد [illegible] بطول یا ب آن کرده بمان برگ جوشانده [illegible] باشد
اگر تمریج بدین علاج کنند بهتر باشد بعضی گویند که دو عدد لیمو را دو پاره کنند و در یک پاتیک سنگ
خام را باریک سائیده چار ماشه پر سازد و بر آتش نهند هنگامیکه جوش زند بر نیارده بندد
[illegible] روز همچنین کنند ان شاء الله الشافی صحت یابد **دیگر** کافور زنجبیل قند سیاه کهنه کافور
و زنجبیل را سائیده در قند حل کرده [illegible] پاره که صد و رشته باشند و کاو آلی دسوراخی
دران بگذاشته چسپانند و بر نیارده بنهند تا نیارده از ان سوراخ برآید و در دو سه روز
شفا روی نماید **انشاء الله** این علت در بیشتر از خوردن طعامهای غلیظ و نوشیدن آبهای که
سرگین و بول حیوانات دران افتاده باشد پدید آید **باب [illegible]** ای از جدری
در رنج جان فرسائی بماش و عدس بر آنکه بابل آمیخ از شربت عناب بود بهبودش
با آب گلاب غسبت ار فرمایی **[illegible]** نام جدری **[illegible]** آبله که بچگان را بیشتر بود

یعارض

حیحک و در هندی سیتلا و ماتا نامند **سبب** جوش خون و تعفن آن **علامت** تب دائمی و درد پشت
و [illegible] سیدن روی و سرخی آن و گرانی سر و [illegible] حلق و از جا در آمدن [illegible] و سوزش است [illegible] تنفس
و خاریدن بینی **علاج** مصنف گوید رحمة الله اگر آبله بر آورد شد سوم و هفتم برو زنند [illegible] دو مثقال بادیان
و پنج عدد انجیر بجوشانند و صاف کنند و شربت عناب شیرین کرده بدهند و بادیان [illegible]
در ماش و عدس اندازند [illegible] و غذا او سازند و اگر بیمار طفل بود مادرش را باید دستور یکه گفته شد
تدبیر فرمایند و نیز نزدیک ظهور آبله کف پای مریض را حنا بندند و کافور [illegible] در آب [illegible] تر
حل کرده در چشم [illegible] چکانند تا از آبله بر آمدن چشم محفوظ ماند و در [illegible] و چهار [illegible] آبله را [illegible] طلا
یا لقره [illegible] خالی کنند تا روی به [illegible] نهد و اگر [illegible] چوب صندل و برگ [illegible] در هوا گرم در
موسم صیف و چوب گز و کرم و [illegible] در هوا سرد در موسم [illegible] زیر [illegible] دود کنند که
دانه لا کرده دو ماشه و عدس مسلم و نیز [illegible] نبات سفید جوش داده نوشیدن شیر حیحک را
مفید است [illegible] بر [illegible] رسیدن سپید شود [illegible] مریض [illegible] بود رگ اکحل یا باسلیق
یا قیفال زنند و اگر خورد [illegible] بود حجامت فرمایند [illegible] خون کم کنند [illegible] که جوش
خون را فرو نشاند [illegible] مانند انار و ترشی ترنج **[illegible]** اگر غلیان خون [illegible] شود و آبله
کم باشد چیزها خشک [illegible] **[illegible]** اگر شیرینی و گوشت و روغن پرهیز نمایند **[illegible]**
در خانه که هوایش معتدل باشد مسکن مریض نمایند **[illegible]** تن را [illegible] از پنبه پوشیده دارد

نفع آب بیدک اندک دهند تا عرق کند غرغره با کافور و گلاب اگر گرما بود دهند باید
و سرکه و گلاب بر بینی مالند تا بند نشود کف پای شیر خوار بنهند و در چشم کشند و هم سرمه
سائیده در چشم کشیده باشند در ابتدای یکدرم زیره سائیده بدهند تا زود برآید آب نخود
عدس مقشر و نخود بریان مقشر بدهند تا زود برآید بعد نشستن آبله بر جا شیر سرما برازان
یا بر جو نبلطانند طفلیکه او را آبله جیجک بر آمده باشد شیر از اول روز تازه دست ماده ده
بنوشانند که آبله نیز مجرب است کباب گوشت غاق خورانیدن نیز
فایده دارد مجرب است در تپ غذا دال مونگ و خشکه برنج بدهند و چون تمام برآید
و تب کم شود کچری نرم بدهند و ایام شیرین اندکی با کشمش بعد از آنکه آبله خشک شود
بر آمدن السیستد خشکه و دوغ شیرین بخورانند چون پخته شود نان جوار با شهد
بدهند تا خشک کند اگر نفس مریض برجای بود و شعور برحال و میل بغذا و آب
برقرار باشد محل تردد نبود اگر تب سخت گرم بود غلبه صفرا بهند نخست صفرا
تسکین ام کنند اگر طبع نرم نشود کمتر از دوازده ساله را فصد نباید کرد و آنکه یکساله
نباشد حجامت نکند فصد و به تبرید و تلیین طبع تا آنزمان وقت است که آبله ظاهر شده باشد
و بعد از بروز همه ممنوع است مگر وقت غلیان و جوش شباب و عادت هم ملحوظ باشد
فایده بمجرد ظهور آبله و صدور تب جیجک مریض انار دانه بخاید و آب هندوانه و ...

شاهتوت

شاهتوت سودمند برای حلق است زیانها در سرخجه بعد روز ثالث ترشی زنهار مده
دگر نه بکار ترشی در تنقیه ... آبله بزر اول رگ زدن چون ورم شود و اگر تیز شدن ...
نام حصبه بفتحتین دانهای سرخ باریک و سوزنده که بر بدن پدید آید شبیه بسرخجه
نامند و هندی ... انام نهند سبب تیزی گرمی و جوشش خون تپ دائمی و بدبو
نفس و اندوه و اضطراب و بیخودی و تشنگی و نه برود و نه ریم کند بلکه خشک را زود گذرد و پوست او
همچو سبوس ... تدبیر این همچو علاج جیجک دانند و رعایت قول مالن رحمة الله نمایند
و در بکیر فورعلاج حصبه میفرمایند از علت حصبه ایکه خونی ... از لبودن این مرض
باشد ... میدان که علاج است نزد یک حکیم در شربت و در غذا از علاج جدری
باید که در بلادی که هوایش مایل بگرمی و خشکی بود مانند اکثر بلاد خراسان و غیر آن شربت
و غذا آنکه مذکور شد دهند و آب ... و انه را ... فرمایند لیکن در بلادی که هوایش مایل
بسردی و تری بود چون سمرقند و بخارا و کابل و هرات و بلاد دیگر که هوایش مایل بسردی
بود چون ... قندهار و اکثر بلاد هند و غیر آن باید که به علاج است ... بادیان ... تخم
کرفس دو مثقال و اگر اندوده بود بادیان شنبلیله و شبت سبز انداخته تخم کاسنی مکوفته
یک و نیم مثقال همه را در ... پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و بده مثقال قند شیرین
کرده و قدری گلاب اضافه نموده بدهند و غذا از آب نخود نکوفته و مونگ مقشر نمایند و

از بند وانه منع کنند این است حاصل تقریر مانیکه [illegible] گر بار قرص کلف وگر بار برشی در باجرای
ودگر بار شیء تا از ترکیب وادی سبیل نشوی از جام دو [illegible] صحبت بخشی [illegible]
تام [illegible] بهتین [illegible] بغیر یافتن رنگ صورت است سیاهی وبهم رسیدن آثار کوب
باید دست در بندی چیاچن نامند وبفارسی نامش [illegible] الجره غلیظ سوداویه که میخیزند سوی
روی وزیر جلد [illegible] بندی شوند بسبب تنگی مسام آن [illegible] صورتش به بهن وجاشش [illegible]
[illegible] برای هر چار تدبیر نصف مرحوم باید کرد و نیز اگر تغیر رنگ روی [illegible] دو سر [illegible] بگیرند
باقلا مقشر وآرد کرسنه وآرد ترمس وتخم ترب وتخم خربزه وآرد نخود [illegible]
برابر جمع کنند وبدان بشویند وغذا نخود آب وچاره مرغ نیم برشت وماء اللحم والخبر [illegible] میده
شیر تازه وشراب کانی وشیر وشراب بابم آمیخته واطریفل خورد وبلیله مربی خورد که
رنگ رو را برافروزد وزعفران باملحه [illegible] سود دارد ولیکن زیاده از نیم درم زعفران در
تابستان نباشد بخورد وهر چار اقسام را باید که اول فصد کنند پس استعمال خلط سوداء
مطبوخ افتیمون وبلیله وماء الجبن نمایند بعده ضمادات مجلیه را استعمال فرمایند [illegible]
خیلان جمع خال است [illegible] داغهای خورده سیاه مایل بزردی یا سرخی یا کمد سبب خلط سوداء
علکری [illegible] باحجم برآمده منقدر بر بدن [illegible] رشتادهی مرحوم حکیم مجرب آبادی میفرمودند که
برای خیلان نقعیه از سوداء دیگر ۳ مثقال [illegible] بلبله سیله بآب باترو مروق جند اور

نمودن مفید است فقط اما مصنف مغفور میفرمایند که پس از تنقیه از اروی مسهل بر بلیله بزرود
مدر [illegible] ضماد [illegible] آب [illegible] جوان وماش مقشر بالسویه بکوبند و [illegible] وکشنیز خورند
[illegible] سامسته وباقلاء وپوست تخم ترنج وصدف سوخته ومرداسنگ وتخم ترب ومغز تخم خیار
ومغز تخم خربزه ومغز بادام [illegible] بالسویه بکوبند وبه شیر وآب [illegible] چو سرشته شب طلا کنند وصباح بحمام
وافتد باد که کلف اکثر بعد از جریان منی عارض میشود وبهم اصحاب حمی ربع [illegible] باید
پس برای [illegible] علاج کلف فرمایند فافهم [illegible] گرد [illegible] بالای ابروی
[illegible] سهلی [illegible] علت [illegible] عدم صحت [illegible]
[illegible] علتی است که اکثر بر بدن جوانان پیدا [illegible] سوداء [illegible] مانند
و دو قسم بود سفید وسیاه [illegible] غلیظ وتنقیه باشند [illegible]
نشان ابیض آنکه سفید [illegible] باریک خورد [illegible] که بر ظاهر جلد دفعة می برآید و [illegible]
[illegible] ملکات سوداء آنکه نشانهای سیاه است که در ظاهر جلد بهم رسد بسبب دفع
طبیعت صفراء محترقه را بپوست بدن خشن میسازد [illegible]
[illegible] از ان می [illegible] سرخ می شود [illegible] در سفید نقطه [illegible] سیاه نقطه سوداء
نمایند چند بار پس [illegible] که از ان سفید [illegible]
تم آثار را بکوبند [illegible] وقابله [illegible] حکمت استادی مرحوم

حکیم محبت آبادی معمول بودند که جائیکه بهق اسود بود طلیه را سیاه میکند در ان خال میباشد

نوسادر را در آب تر کرده آنرا بر جلد می مالند و باقی در [illegible] ساخته فصاد کنند

زرود صفای جلد خواهد گردد صنعت نیز ان فاروقی اکثر معمول بودند که کسیس هم اثار و شوره [illegible] اثار

را در ظرف گلی کرده بطریق معروف بکشند رباعی ای آنکه ملی در دفع مرض نیکی

در صیف و خریف بود بسیار درد [illegible] این عارضه قابل دوا گر بودی [illegible] بودی بهبت

بره خلاصی از دو [illegible] سرخ و تعقوبا نام مرض برص تعریف و نشانهای سفید و سیاه عمیق

در ظاهر جلد در رو و بر وزرنگ میشود و سرایت بباطن میکند خون تمام بدن شامل شود

علاجش از متعذره بود سبب رطوبت بلغم یا سودا علامت چون سوزن در موضع

فرو برند خون نمی برآید خلاف بهق علاج استادی مرحوم حکیم محبت آبادی چوب [illegible]

معمول بودند صنعت آن پوست بیخ [illegible] تخم [illegible] بابل [illegible] همه ها را در آب گل تر

سائیده چوب بقدر [illegible] مهند [illegible] گولی خورده باشند پرهیز از ترشی نمایند

سفوف کبیری را که انجیر و تنقیه باشند نیز مجرب است صنعت آن بابچی را که نیم [illegible]

در بول گاو [illegible] سرخ رنگ است دیگر در تر داشته خشک نموده [illegible] ساخته

بسایند و بوزن آن سفوف چهار کبری سفوف پوست درخت نیم که بسیار

کهنه باشد گرفته باهم آمیز [illegible] ازان همراه آب چهار [illegible] خورده باشند

نونه

از تخم [illegible]

از شیر و برنج و خوراک [illegible] و باد و بلغم [illegible] پرهیز دارند حضرت قدوة [illegible]

سید الله [illegible] سید [illegible] مرشدی شاه عبد الحلیم [illegible] رضی الله عنه [illegible] درین مرض

تعلیم فرموده بودند می [illegible] لازم [illegible] صنعت آن بسیار [illegible] اثار و بابچی

بوزن [illegible] این [illegible] خوب [illegible] پارچه [illegible] نموده با [illegible] سحق کرده

باهم [illegible] باشند ازان [illegible] وقت صبح [illegible] آب باران [illegible]

که دوا [illegible] آب [illegible] در حلق فرو رود انجیه بنوشند اگر آب خالص باران

باشد بهتر است والا آب [illegible] که از آب باران [illegible] باشد [illegible]

که [illegible] خوردن نماید آن [illegible] بنویسید تا ایام فراموش نشود [illegible] متواتر

تا چهل روز بخورد و درین روزها که دوا [illegible] بیند که دست [illegible] اگر [illegible]

درین [illegible] نباید [illegible] دیگر [illegible] اگر ازین قدر [illegible] نباید [illegible]

رساند [illegible] اگر مزاج [illegible] باشد [illegible] نباید و [illegible] باشد دیگر

بروی [illegible] هرگاه دست [illegible]

نماید چون مدت دوا [illegible] چار روز بعد [illegible] برص

وجهه [illegible] سیاه [illegible] رنگ کرده [illegible] زیرا که تبدیل رنگ [illegible] صحیح

غذا از نان گندم و دال مونگ [illegible] اگر شیر [illegible] نکند مضایقه ندارد [illegible] سیاه

وسنج پرهیزد و اگر از دال مونک مقشر نفرت آید گوشت حیوان بره بچه و گوشت
و شوربای او را نان گندم خورد و مصالح زنجبیل و بادیان و زرد چوبه مضایقه ندارد
اما مرغ سیاه و سنج نباشد و سودای از این دو غذا از جمله اغذیه پرهیز دهد
از قسم خوردن میوه ها و سبزیها و شیرینیها و تلخی و ترشیها پرهیز نماید حتی المقدور
ان شاء الله تعالی شفا یابد و از چاریا بحمزه و از شروع دوا استعمال نماید
گاهی بیرون ... و گاهی بر و ... تا مدت تمام ... دوا بوقت ... بوده باشند
و بعد از ... دوا ... روز ... و وقت یا یک وقت تو شب باشد تا لکن
حلی گردد **نسخه تبرید** کاهو کاسنی خیارین کشنیز خرفه نبات موافق ...
نافع است و دیگر مرض اطفال را برطرف سازد **صفت آن** مصطکی زرنیخ سرخ ...
گوگرد زرد و زرنیخ از هر یک جزوی زرنیخ را در عسل و سرکه بکدازند و اجزا را
کوفته بیخته با آن سرشته ... **ربا ۲۷۳ عی** ای آنکه گرفتار رنج زقمقامی
زر ... در ... و در دشامی صحت طلب و طلا کن از زیبق و رب
تا کی ... مرض ... **شرح و تحقیق** نام مرض قمقام بالفتح **تعریف** چار پایک
نیز ... چون **سبب** بعض رطوبت و خوردن چیزهای که دافع مواد عفنه بود و بوی
جلد مانند گز خشک و جلد را شستن و چرک آلود نگاه داشتن او را **علامت** چسبان بودن

ورم ... که چون نظر کنند خیال میکنند که گویا هیچ موی نیست اندک ورم گوشت سبب ...
حرکت آن ... چون ... گرم ... زیر ... خود را برآورده خارش بسیار میکند
علاج صفت طلا ... سیماب ... مثقال ... سوده و روغن زیت یا روغن گاو
از هر یک ... مثقال روغن پیه گرده بز که آب ... شسته باشند ... مثقال ...
بهم آمیخته کف مال کنند تا سیماب کشته شود و شب در اعضا مالند صباح بحمام روند
... تجربه شده که در سیماب ... عرق ... بسط ... که کشته خواهند و ...
... در شستن ... را ... را در موافق ... و در گرم ... و در گردن ...
خواهند شد **دیگر** مردار سنگ سیماب را در روغن یا ... آمیخته بر بدن ... بمالند
و با آب گرم غسل کنند ازاله مرض میکند **رباعی ۲۷۴** ای آنکه ز کثرت عرق تا بالی
ظاهر شده زین عارضه ات ... بر ... باشد وقت می ... باشد
گر صندل و آب عوزه در تن مالی **شرح و تحقیق** نام مرض کثرة العرق **تعریف** عرق کردن
بسیار **سبب** ... انسان ... و عاجز شدن قوت از ضعف جسد **علامت**
ضعف بدن **علاج** ... مرحوم ... و حضرت سید ... شاه
عبد العلیم ... فی الله ... مرض ... از دو سال بوده که عرق بسیار
می ... و روز بروز ضعف لاحق می شود ... سفر ... ام ...

بر چهار بود و بر موافقت تقدیر و با موافقت مواد چهار از باب سکندر بر گردید و معمر معمی
رسانید چونکه [illegible] حج گذشته بود و در آن خیام فرود آمدند بر کاه [illegible] حجام [illegible] انجام
مناسک حج باز گردید مولانا عبد القیوم و دیگر علما در اصلاح بران شد که حضرت
تشریف بهوپال برند انجا علاج مرض کردن خواهد شد چونکه زمین انجا از قدم [illegible]
نوشته بود پذیر انجا بعد رسیدن نعلت مکانی فرمودند تاریخ ششم[13] ماه محرم سال
یکهزار و دو صد و شصت و شش هجری و در زمین [illegible] داسوده‌اند رضی الله عنهم

رباعی ۲۷۵ بشنو سخن [illegible] بهر [illegible] بالی :: مسهل جو رود [illegible] و [illegible]
بازتک و توتیا بیامیز و بمال :: باشد که ازین مرض خلاصی یابی

شرح و تحقیق نام مرض صنان بضم صاد و فتح نون و سکون الف و نون تعریف کنند بغلی که بوی
زبغل باشد یا از غیر آن سبب تعفن خلطی که در حوالی قلب است یا خوردن چیزها که
محرک آن بحیثیتی مواد حریف باشد بظاهر بدن مانند انگون و سیر و حلبه و خردل یا کردن
غسل بعید از جنابت علامت یافتن بوی بد از بغل یا غیر آن علاج استفراغ
فصول ردیه باید کرد و واحد اخلاط النکین با [illegible] در باب نوشیدن
[illegible] در [illegible] آب [illegible] و غسل کردن بود و بر طلاء [illegible]

رباعی ۲۷۶ بدانش اگر دست تو سوزد کاهی :: در عضو دگر بگیر کافور ساهی

آمیز بسرکه و بپیچ ساز خنک :: وانگاه زمان زمان طلائی فرمای

شرح و تحقیق نام مرض حرق النار تعریف سوختن بآتش علامت افتادن آبله [illegible] گرم [illegible]
علامت درد و سوزش [illegible] علاج تدبیر مصطفی باید فرمود با جبن سکنجبین [illegible]
سوق چنانکه گفته شد طلاء آن باید نمود دیگر برگ بوی را که گیاه هندی است
سائیده [illegible] سوخته باشد مالند دیگر برگ و شاخ کاه هندی که در [illegible]
[illegible] دیگر ضماد [illegible] ضماد کردن مفید مجرب رباعی ۲۷۷ باشد چو داء
الحیه است برهانی :: ناید ز حدث وار ثعلب یابی :: بهبود و بر رود [illegible] باید از
بر موضع آن بیار منفعل یابی شرح و تحقیق نام مرض داء الحیه تعریف ریختن موی و تابیدن
قشرهای رقیق بود سبب علت یا [illegible] مستکنه در جلد و بن موی که خالی شود
از اخلاط ردیه علامت دو علت نشان هر یک از خلط باید گرفت علاج تدبیر خلط
از استعمال [illegible] فصد و تکمید موضع و تدهین [illegible] و دلک و طلاء مناسب باید نمود [illegible]
نام داء الثعلب تعریف ریختن موی [illegible] رباعی ۲۷۸ هر که طبیعی [illegible] گسسی :: در راه دوا گر کسی
[illegible] دسترسی :: چون غیر رطوبات رغبت نکند :: در مدت اندکی به دفع [illegible] رسی

شرح نام مرض شیب غیر طبیعی تعریف سفید شدن موی پیش از پیری سبب بلغم یا خشکی
و این اکثر است علامت نشان آن خلط دال بر آن باشد غیر خشکی [illegible] و لاغری بدن

دلالت بر خشکی کند **علاج** از جمیع مضرات دیگر و کثرت فصد و حجامت پرهیز کند این نسخه
پیری می آرد و اگر سبب خشکی بود مرطب باید خورد تا رفع خشکی کند مانند انگور و خربزه و امثال آن
که نیک غیر طبیعی اگر بکثرت بلغم می شود برای آن حضرت استادی مرحوم حکیم نجیب آبادی و
دواء السنه تجویز می فرمودند نسخه آن با خبر آنکه از مولوی معصوم [illegible] یکلان برهم
آن معصوم یافته ام این است **صفت آن** پوست بلیله کابلی سیاه و هشت مثقال پوست
بلیله زرد و بیست و چهار مثقال بلیله سیاه سیاه و هشت مثقال آمله مقشر [illegible] پوست
بلیله و شونیز و [illegible] از هر یک بیست و چهار مثقال [illegible] دار فلفل از هر یک
بیست و دو مثقال از هر یک [illegible] مشک [illegible] جوز [illegible]
از هر یک دوازده مثقال [illegible] شش مثقال [illegible] تخم [illegible] چهار ده مثقال همه را
کوفته بیخته در رب [illegible] سرشته [illegible]
بسته یکروز تا سه دل خورده باشند و حضرت استادی [illegible] فرا یاد [illegible]
می فرمودند از کجا باید گرفت **رباعی ۲۷۹** آن را که بود جمود [illegible] کر در دس
از علاج باشد [illegible] گوارد [illegible] و لعاب سبوس [illegible] می مال [illegible]
در [illegible] **شرح و تحقیق** نام مرض جمود [illegible] **تعریف** بسیاری [illegible] موی [illegible]
موی رنگینان **سبب** گرمی و خشکی **علامت** از [illegible]

دیوژن

دور شدن از چیزهای گرم و خشک چون [illegible] شهید و [illegible] **علاج** لعاب اسبغول را با
روغن بادام آمیخته بکثرت بمالند **رباعی ۲۸۰** چون خسته دل از تشقق شعر [illegible] گویم سخنی
گر سخن من شنوی بانسکه لعاب خطمی آمیز و بمال گر به چنین مرض علاج است قوی
شرح و تحقیق نام **مرض** تشقق الشعر **تعریف** شق شدن موی **سبب** خشکی مزاج **علامت**
عدم رطوبت بینی و خشکی دهان است **علاج** تدبیر مانند مرحوم باید کرد **رباعی ۲۸۱** ای [illegible]
لاغری [illegible] بسیاری در [illegible] اختیاری باید که [illegible]
با کثرت صحبت نباشد کاری **شرح و تحقیق** نام **مرض** هزال مفرط **تعریف** بسیاری لاغری
سبب کمی خون موجب آن بود یا غیر آن **علامت** نشان هر یک از آن ظاهر بود
علاج ازاله سبب که موجب آن بود باید نمود پس غذا [illegible] کیموس مرطب قوی باید خورانید
و بادهان مرطبه ذلک باید فرمود و مشغول [illegible] باید بود فافهم برای رفع این مرض [illegible]
مخصوص است رساله جداگانه بر طریق استاد مرحوم خود که حکیم نجیب آبادی است [illegible]
آن را دستور العمل باید کرد که این عمل در رفع بسیار امراض است

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلواة علی محمد افضل الانبیاء و خاتم المرسلین وعلی اله واصحابه اجمعین